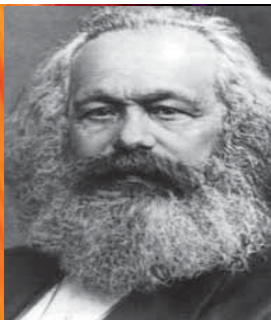


در صفحات دیگر:



سه گفتگو با مارکس

از: منصور حکمت



بحث در سمینار حزب کمونیست ایران

در باره اتحادیه های کارگری - شهریور ۱۳۶۲

از محمود قزوینی:

بحثی در باره شکل های کارگری

(در ۴ بخش)

ایرج فرزاد:

مجمع عمومی، "مقوله" ای
در "جنگ مواضع" انزواهای
کارگرپناه

آب در لانه مورچگان

به این جملات دقت کنید:

۱. [تغییر اوضاع سیاسی ایران، شکست دو خرداد، مقابله سنت های سیاسی مختلف موجود در جنبش سرنگونی برای تامین رهبری جنبش اعتراض مردم، همه احزاب جدی را در مقابل مسئله سازمان سازی حزبی به معنی اخص کلمه قرار داده است. همه احزاب در حال گذار از شیوه کار جنبشی به شیوه فعالیت سازمانی تر هستند. این «مشغله» برای ما، به ناچار، پای تنوری سازمان حزب را به میان میکشد و ما را در مقابل مسائل جدیدی قرار میدهد که باید به آنها پاسخ به گوئیم.]

(کوروش مدرسی، کمیته های کمونیستی - مارس ۲۰۰۶)

۲. [«گرایش چپ و راست در جنبش کارگری»

جنبش کارگری ایران دارای دو گرایش چپ و راست است. شکل گیری گرایش چپ و راست در جنبش کارگری ایران حول راه های متفاوت برای دستیابی به خواسته های کارگری شکل گرفته و اختلافات این دو گرایش مرکز مباحث جنبش کارگری از انقلاب ۱۳۵۷ تاکنون بوده است. از جمله حول شورا و سندیکا، شوراهای اسلامی، قانون کار که می توان آنرا به نوعی به مباحث دوران انقلاب ربط داد. اختلاف بر سر تشکل کارگری با مبانی همکاری طبقاتی و یا ستیز طبقاتی (با و یا بدون اجازه از کارفرما و دولت)، سولیداریتی سنتز، سه جانبه گرایی، شورای عالی کار، مبارزه برای حداقل دستمزد و ماده ۴۱ قانون کار هم از دهه هشتاد تا کنون موضوع اختلافات دو گرایش درون جنبش کارگری بوده است.]

(رضا مقدم - دو قطبی کاذب شورا و سندیکا)

مربوط به «سیاست سازماندهی کمونیسم کارگری در میان کارگران» بود. آن جست و خیز با ضرباتی که اینها به «داب» وارد کردند، از تک و تا افتاد، اما تاثیرات بسیار مخربی در «تصویر» کمونیسم کارگری برجای گذاشت. چه، تمامی آن مَهملات زیر تابلو «حکمتیسم» فرمول بندی شد و میدان هجمه تمامی خرده بقایای طیفهای چپ ۵۷ی و کارگر کارگری ها را به چیزی که اینها «موضع حکمتیستها» نامیدند، فراهم کرد و به بقایای سوسیالیسم ملی و خلقی در هیات آن محافل مهجور، جان تازه ای داد.

پاراگراف دوم از رضا مقدم، حتی بی پرده تر است. او میگوید دو قطبی سندیکا و شورا، «کاذب» است. آنچه که از نظر او «واقعی» است «گرایش چپ و راست» در جنبش کارگری است که از نظر او «شورایعالی کار» و «سولیداریتی سنتر» و شوراهای اسلامی، گرایش «راست» و سندیکا، اتحادیه، مجمع عمومی و شورا «قلفتی» گرایش «چپ». شاید آش را چنان شور دیده است که رویش نشده اضافه کند که سپاه پاسداران، «بنیاد مستضعفین» و دفتر مقام معظم هم به جناح «راست» جنبش کارگری تعلق دارند! چه، اینجا هم، به روشنی روی دیگر سرخوردگی از دوخرداد را میبینیم. رضا مقدم در گرماگرم «کناره گیری از صفوف کمونیسم کارگری»، بدون لکنت زبان نوشت که دلیل آن تصمیم تاریخی او در کجا ریشه داشت: «هژمونی جنبش دوخرداد، بر همه جنبشهای اجتماعی سیطره یافته است و جنبش کارگری نیز «دیر یا زود» باید به آن سرنوشت محتوم گردن بگذارد. اینجا آن دو پاراگراف انگار توسط یک نفر نوشته شده باشند. بحث هر دو، واقعی بودن گرایش «چپ و راست» و کاذب بودن دو قطبی جنبش مجمع عمومی و شورا با سندیکا، اتحادیه و ... است.

اولی را که کلا سیاست را کنار گذاشت، نمیدانم، اما این دومی در متن براه افتادن جنبش مجمع عمومی در جنبش کارگری ایران، دچار «پانیک» شده است. چه، اگر چه در همان ایام طرح بحثهای مجمع عمومی و شورا و اتحادیه و سندیکا در حزب کمونیست ایران و آن هنگام که او هنوز این ور دیوار بود، او همین گرایش «راست» فعلی اش را تحت عنوان اینکه جنبش کارگری همواره «قانونی» است، دو دستی چسپیده بود. هر دو اکنون با حرکات جنبش کارگری، دیگر باید فهمیده باشند: «هرکس با مبانی کمونیسم کارگری و سیاست سازماندهی آن در میان کارگران و تدوین کننده آن اصول: منصور حکمت» در افتاد، «ور افتاد». اینها از اینکه جنبش کارگری خود رویش را بسوی آن سیاستها چرخانده است، دست و پای خود را گم کرده اند. زیاد هم به بیراه نرفته اند، پذیرش «انزوا» از جنبش کارگری و برجسته شدن ارتباط مستقیم سوسیالیسم ملی و کارگر کارگری با سیاستهای بورژوائی،

پاراگراف اول، صریح و روشن «مبنا» کمیته های کمونیستی کذائی را توضیح داده است. کمیته های کمونیستی مذکور، مطلقاً در تداوم بحثها و جدل ها حول تشکل های کارگری نیست. نویسنده و تدوین کننده آن تزاها، بر تاریخ جدالها و بحثهای بسیار مهمی که پس از تشکیل حزب کمونیست ایران، در آن حزب مطرح شدند، نقطه پایان گذاشته است و «سرخط» آمده است. گرچه در ادامه استدلالها اشاراتی به تاریخ آن جدالها کرده است، اما او بهیچوجه قصد ندارد، به تفاوتها در جوهر اتحادیه، سندیکا، هیات نمایندگی و... با جنبش مجمع عمومی و شورا بپردازد و آن «دوقطبی» را در زمان طرح بحث «کمیته های کمونیستی» کذائی، بشکافد. برای او هم، آن دوقطبی «کاذب» بود. به همین دلیل است که میبینیم «کمیته های کمونیستی» ایشان، نه مقطعی از آن جدالها و مصافها، که «ابتدا به ساکن» صف بندی بین «چپ و راست»، بر بستر «تغییر اوضاع سیاسی ایران و شکست دو خرداد» بود. تماماً معلوم است که «کمیته های کمونیستی» در نتیجه «سرخوردگی» از «دو خرداد» و به هوار رفتن توهمات به «گفتمان» مذکور بود. «اسلاف» آن روند سوسیالیسم ملی، در نمایشی مسخره همه توش و توان خود را بکار گرفتند تا نشان بدهند که «جنبش دوخرداد»، هژمونی خود را بر تمام جنبشهای اجتماعی و از جمله جنبش کارگری اعمال میکند تا رژیم اسلام سیاسی را به مسیر «متعارف» انباشت سرمایه در ایران هدایت کند. سوسیالیسم ملی، چنان دست و پای خود را گم کرد که در درون حزب کمونیست کارگری، جنبش «استعفا» راه انداخت. اما، آن خوش باوری و اعتماد به «بورژوازی خودی»، اینها را زمینگیر کرد و این بار «جنبش استعفا»، اثری از «شورشیان آوریل ۱۹۹۹» علیه کمونیسم کارگری در خود آن «طغیان» باقی نگذاشت. با اینحال آثار «شکست» دوخرداد، پس قراولان را هنوز «قانع» نکرده بود. به ناچار در دنیائی سرشار از توهم و شیون و عزا، از شکست دوخرداد یک «شهید کربلا» ساختند. کمیته های کمونیستی کذائی، محصول مستقیم آن شام غریبان است. کمیته های کمونیستی در برابر اشکال مختلف سازمانیابی جنبش کارگری، خنثی و «بیطرف» است، آن کمیته های کمونیستی، آلترناتیو «چپ» درمقابله «سنت های سیاسی مختلف موجود در جنبش سرنگونی» بودند. بگذرم از اینکه خاستگاه و تکیه گاه آن «چپ» و «کمیته های کمونیستی» به تعبیر مستقیم و سر راست همان دوران، نه جنبش کارگری، که اساساً «جنبش دانشجویی» و «داب» بود. کمیته های کمونیستی مذکور، قرار بود با تکیه بر بخش کوچکی از جنبش چپ دانشجویی، در حقیقت آلترناتیو جدیدی را در برابر بحث مهم کمونیسم کارگری و منصور حکمت: «حزب و قدرت سیاسی» به صحنه پرتاب؛ و در دسترس تمامی طیفهای چپ غیر کمونیستی موجود، قرار بدهد. این یک پاتک زندانه در برابر مبانی کمونیسم کارگری و بحثهای

کارگر، دارد تخته می‌شود. جنبش مجمع عمومی، آب در لانه مورچگان «جناح کارگری» دوخرداد و «جبهه پایداری»، و در یک کلام آشفته کردن اوهام ارتجاعی کل طیفهای بورژوازی خودی، اعم از مدرن و یا «سنتی» آن بود. و شکست سوسیالیسم ملی در وجه کارگر کارگری آن، تازه نوید ظفرنمون عروج قدرتمند جنبش کمونیسم کارگری و سیطره ادبیات مبانی این کمونیسم بر جامعه است. در اوضاع بحرانی فعلی عروج این نیرو و جاذبه سیاسی، شکوهمند است. شاید به همین دلیل است که غرب و آمریکا همه تلاش خود را بکار گرفته اند تا در سیر بزیر کشیدن رژیم اسلام سیاسی در ایران، این فاصله گیری جنبش کارگری از انواع گرایشات بورژوائی و ملی و «خودی»، را خطرناکترین و غیر قابل کنترل ترین نیروی اجتماعی بدانند. در مقابل دارند با انواع سازشها و «تعامل»ها و توطئه و بند و بست پنهانی با مقامات سپاهی و سیاسی و امنیتی رژیم اسلامی، سنگرهای را در برابر این تهدید جدی، ایجاد کنند.

این بار، برخلاف دوره انقلاب ۵۷، فعالان جنبش کارگری و نسل جوان و انقلابی و آگاه طبقه کارگر ایران، توهامات «پیش کسوتان» به جبهه ملی، مجاهدین خلق و جریانات اسلامی مفسر «قسط اسلامی» از آیه های قرآن را به تاریخ سپرده اند. در عین حال، خرده محافل و افراد کارگر کارگری، که از جنبش دوخرداد نیرو گرفتند و با عروج «اصلاحات»، تولد دوباره خود را جشن گرفتند، آنهایی که «جبهه پایداری اصولگرایان» را در صف جنبش و تشکلهای کارگری نوشتند و پذیرفتند، در دوره بحران انقلابی، نه تنها هیچکاره اوضاع نخواهند بود، بلکه باید به دلیل دفاع از جناحهایی از رژیم اسلام سیاسی در ایام قدرقدرتی، خود را از دید و قضاوت مردم و کارگران، پنهان کنند. این دوایر از ظرفیت توهم پراکنی در صفوف کارگران و در جامعه تهی خواهند شد و با هیچ توصیه و نصیحت آنها، اعتصابی شکسته نخواهد شد و صحنه کارخانه و خیابان برای هموار کردن سلطه جریانات بورژوائی و ملی و میهنی، رها نخواهد شد. از سوسیالیسم «مستضعف پناه» و کارگر کارگری شبه اسلامی، با سقوط حاکمیت اسلام سیاسی، با صیغه ماضی بعید یاد خواهد شد.

شکاف بین «ناسیونالیسم کارگری» و جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری، نقطه شروع گسترش نفوذ افکار سوسیالیستی و سیطره مبانی کمونیسم کارگری، در جنبش کارگری و در جامعه ایران است.

ایرج فرزاد

نوامبر ۲۰۲۱

برای اینها و بویژه این دومی، که به این توهم دچار شده بود که در گذشته «بحثهای کارگری»، حیاط خلوت او بوده است، واقعا دشوار است و شاید عاملی برای دیپرسیون سیاسی. این لجاجت آمیخته به تنفر از کمونیسم کارگری و منصور حکمت، دیگر ناچار به هذیان شانه خواهد زد. اینها ناچاراند، قدری صریح تر به همتهای خود در «داخل» و در زیر مجموعه «جبهه پایداری اصولگرایان»، امثال حسین اکبری، دخیل ببندند و به یکدیگر در این سراشیبی، روحیه بدهند که در ادامه یاس و سرخوردگی از ایجاد یک جبهه موثف علیه کمونیسم کارگری و جنبش مجمع عمومی، حالا دیگر به «گاز گرفتن» از یکدیگر منجر شده است.

اما برای دنباله روان، که هیچ علاقه ای به خاراندن سر خود ندارند، جهان انگار فریز شده است، چه، شاید در یک «تعقل پویا»، انگار هیچ اتفاقی برای اینها نیافتاده است. اینها ترجیح داده اند، به صوفی های بحث موهوم کمیته های کمونیستی تبدیل شوند و در آن دنیای مالیخولیا به مناجات کرامات شیخ خود مشغول بمانند. بهرام مدرسی و اسد گلچینی، چنین مرقوم فرموده اند:

«پیشنهاد ما برای این تشکیل کمیته های کمونیستی هستند که قبلا در جایی دیگر به آن پرداخته ایم. تشکل توده ای طبقه کارگر مجمع عمومی و تشکل فعالین اصلی و رهبران کارگری کمیته های کمونیستی است.» (بهرام مدرسی و اسد گلچینی، ۱۳ نوامبر ۲۰۲۱)

با توجه به آنچه که در باره «کمیته های کمونیستی» گفتم و بحث مشترک «گرایش چپ و راست» اینها با رضا مقدم در باره جنبش کارگری، انگار دفتر پژوهشی ها متوجه شده اند خود چه میگویند. عنوان نوشته شان، این بار این است: «سفسطه گری» در بحث سندیکا و مجمع عمومی.

واقعا!

در رابطه مستقیم با اوضاع سیاسی ایران

اما باز شدن این شکاف، در متن اوضاع فعلی سیاسی، نشان از یک حقیقت دارد: کمونیسم ملی و جریان کارگر کارگری که تولد دوباره خود را با جنبش دوخرداد جشن گرفت، دارد انزوا از جنبش کارگری و «بی تاثیری» خود را این بار نه فقط در مورد «استقلال» از «امپریالیسم» شاهد است، بلکه فراتر از آن میبیند که بساط و بازار مکاره آبروداری برای بورژوازی خودی در پرده کارگر کارگری، نه از جانب «روشنفکران بیرون از طبقه» و یا از سوی مدافعان «تنوریهای وارداتی»، که از درون خود جنبش کارگری و در جنبش مجمع عمومی و از زبان و کلام تعداد زیادی از فعالان

سه گفت‌وگو با کارل مارکس

علی‌رها

درباره‌ی سازمان بین‌الملل کارگران

آمتن زیر ترجمه و تلخیص بخشی از مصاحبه‌ی لاندور با مارکس است که در ۱۸ ژوئیه ۱۸۷۱ در نیویورک ورلد منتشر شد. برگرفته از کتاب «کارل مارکس: مصاحبه‌ها و یادواره‌ها». عبارات درون [] افزوده‌ی مترجم است.

لاندور: به نظر می‌رسد که جهان نسبت به بین‌الملل در تاریکی به سر می‌برد. آیا می‌توانید از این معما پرده‌برداری کنید؟

دکتر مارکس: آقای عزیز، معمایی وجود ندارد که نیاز به توضیح دادن باشد. احتمالاً به استثنای حماقت انسانی کسانی که دایم این واقعیت را انکار می‌کنند که سازمان ما علنی است و گزارش‌های کامل فعالیت‌های آن برای هر کس که مایل به خواندن باشد منتشر شده است. می‌توانید نظام‌نامه‌ی ما را با یک پنی خریداری کنید، و با پرداخت یک شیلینگ جزوه‌هایی که هرچه درباره‌ی ما لازم به دانستن باشد را به شما می‌آموزد.

لاندور: بله، شاید اینطور باشد، اما کماکان این پرسش موضوعیت دارد که سازمان بین‌الملل چیست؟

دکتر مارکس: کافی است به ترکیب افراد آن نگاه کنید – کارگران.

لاندور: بله، احتیاجی نیست که یک سرباز معرف فنون سیاستمدارانی باشد که محرک او هستند. من برخی از اعضای شما را می‌شناسم، و می‌توانم باور کنم آنها برای توطئه‌گری ساخته نشده‌اند. به علاوه، اسراری که میلیون‌ها نفر در آن سهیم باشند نمی‌تواند سری باشد. ولی اگر آنها صرفاً ابزار دست یک مجمع محرمانه‌ی جسور، و با عرض معذرت بیش از حد و سواسی باشند، چی؟

دکتر مارکس: هیچ چیز در اثبات آن وجود ندارد.

لاندور: قیام پیشین پاریس؟

دکتر مارکس: اولاً من مصرانه درخواست می‌کنم اگر اصلاً توطئه‌ای در کار بوده است، ثابت شود و این‌که آنچه صورت پذیرفت نتیجه‌ی مشروع وضعیت چنان وهله‌ای نبوده است؛ یا، با پذیرش توطئه، من مصرانه درخواست می‌کنم شرکت سازمان بین‌الملل ثابت شود.

لاندور: حضور بسیاری از اعضای سازمان در بدنه‌ی کمون.

دکتر مارکس: سعی کن توضیح دیگری پیدا کنی. قیام پاریس توسط کارگران پاریس انجام گرفت. ضرورتاً قابل‌ترین کارگران، رهبری و مدیریت آن را عهده‌دار بودند. اما قابل‌ترین کارگران در عین حال اعضای سازمان بین‌الملل بودند. اما سازمان به خودی خود مسئول اعمال آنها نبود.

لاندور: دنیا آن را به صورت دیگری می‌بیند. کسانی درباره‌ی دستورعمل‌های مخفیانه از لندن و حتی اعطای هزینه‌ی مالی صحبت می‌کنند. آیا می‌توان با صراحت اعلام کرد که به اصطلاح علنی بودن کارهای سازمان مانع کلیه‌ی ارتباط‌های مخفی است؟

دکتر مارکس: آیا تا کنون سازمانی وجود داشته است که از نمایندگی‌های خصوصی و علنی برخوردار نباشد؟ اما صحبت از ایجاد یک قیام مخفیانه از لندن – به‌سان فرمانی مربوط به ایمان و اخلاقیات از یک مرکز سلطه و دسیسه مثل پاپ – سرشت بین‌الملل را کاملاً بد فهمیده است. چنین چیزی دال بر یک شکل حکومتی متمرکز است، در حالی که شکل واقعی بین‌الملل چنان طراحی شده است که به انرژی‌های محلی بیشترین استقلال و آزادی عمل را داده است. بین‌الملل یک رابط وحدت است نه نیروی سلطه‌جو.

لاندور: و وحدت با چه هدفی؟

دکتر مارکس: رهایی طبقه‌ی کارگر از راه کسب قدرت سیاسی. استفاده از قدرت سیاسی برای کسب اهدافی اجتماعی. ضروری است اهداف ما چنان همه‌جانبه باشد که هرگونه فعالیت کارگری را دربرگیرد. منطبق کردن [اهداف] به یک وجه مشخص، یعنی انطباق آن با نیازهای یک شعبه، با کارگران یک کشور معین. اما چگونه می‌توان از تمام انسان‌ها خواست تا برای پیشبرد اهداف چند نفر متحد شوند؟ اگر چنین می‌بود، سازمان عنوان بین‌الملل را منتفی کرده بود. سازمان شکل جنبش‌های سیاسی را دیکته نمی‌کند؛ [بلکه] فقط تعهد به هدفش را درخواست می‌کند. شبکه‌ای از جوامع هم‌بسته است که به سراسر جهان کارگری گسترش یافته است. در هر بخش از جهان، جنبه‌های خاصی از مشکل عرضه شده است؛ و کارگران آنجا توجه خود را به شیوه‌ی خود به آن [مشکلات] معطوف می‌کنند. شیوه‌ی ترکیب کارگران نمی‌تواند در جزئیات، در بارسلون، در لندن و در برلین، مطلقاً یکسان باشد. به‌عنوان نمونه، در انگلستان، شیوه‌ی ابراز قدرت سیاسی به روی طبقه‌ی کارگر باز است. در جایی که آژیتاسیون مسالمت‌آمیز سریع‌تر و مطمئن‌تر به مقصد برسد، قیام کردن دیوانگی است. به نظر می‌رسد که در فرانسه با وجود صدها قانون سرکوب و آنتاگونیسم اخلاقی بین طبقات، جنگ اجتماعی راه‌حلی خشونت‌آمیز داشته باشد. انتخاب آن راه‌حل به عهده‌ی طبقات کارگر آن کشور است. بین‌الملل نه اجازه‌ی دیکته کردن و نه توصیه‌ی آن را به خود می‌دهد. اما با هر جنبشی همدردی می‌کند و در محدوده‌ی قوانین خودش به آنها یاری می‌رساند.

لاندور: و ماهیت چنین کمکی چیست؟

دکتر مارکس: به‌عنوان نمونه، یکی از عام‌ترین شکل‌های جنبش رهایی اعتصاب است. بیشتر، در زمان وقوع یک اعتصاب در یک کشور، با وارد کردن کارگران از کشوری دیگر، شکست می‌خورد. بین‌الملل تقریباً چنین کاری را متوقف کرده است... کل موضوع را خلاصه کنیم. طبقات کارگر در میانه‌ی افزایش ثروت، تهی‌دست مانده‌اند، و علی‌رغم رشد تجملات، در فلاکت به سر می‌برند. محرومیت مادی، جایگاه اخلاقی و جسمی آنها را فرومی‌کاهد. آنها نمی‌توانند برای راه چاره به دیگران متوسل شوند. بنابراین در دست گرفتن سرنوشت خود به ضرورتی عاجل تبدیل شده است. آنها می‌باید در روابط خود با یکدیگر و با سرمایه‌داران و زمینداران، تجدیدنظر کنند، و این بدان معناست که باید جامعه را متحول کنند. این هدف عام هر سازمان کارگری است؛ جمعیت‌های زمین و کار، جمعیت‌های صنفی و دوستانه، فروشگاه‌ها و تولیدات اشتراکی، وسیله‌ای در جهت آن هدف هستند. مسنولیت بین‌الملل، ایجاد همبستگی کامل بین آنهاست... حال که گفتم بین‌الملل چیست، شاید در موقعیتی باشی که بتوانی نسبت به توطئه‌ی منتسب به آن نظر خود را شکل بدهی.

روایتی از یک مصاحبه با کارل مارکس

[از مصاحبه‌ی خبرنگار ویژه‌ی «شیکاگو تریبون» با مارکس که در دسامبر ۱۸۷۸ انجام یافت. البته نویسنده کلاً برداشت‌های شخصی خود را ارایه کرده است. اما نظر به برخی نکات ارزشمند درباره‌ی بیوگرافی مارکس، گزیده‌هایی از آن در زیر ترجمه شده است. منبع: جلد ۲۴ کلیات آثار مارکس و انگلس به انگلیسی. عبارات بین دو [] افزوده‌های مترجم است.]

لندن، ۱۸ دسامبر - یک ویلای کوچک در هاورستاک هیل، در شمال غربی لندن، محل اقامت کارل مارکس، سنگ‌بنای سوسیالیسم مدرن است. او در سال ۱۸۴۴ [۱۸۴۳] به خاطر نظریه‌هایی انقلابی، از زادگاه خود آلمان تبعید شده. او در سال ۱۸۴۸ بازگشت اما پس از چند ماه دوباره تبعید شد. سپس در پاریس اقامت گزید، اما در سال ۱۸۴۹ به خاطر نظریه‌های سیاسی‌اش اخراج شد. از آن زمان، مقر او لندن بوده است. باورهای او از ابتدا برایش مشکل‌ساز بوده است. نظر به ظواهر خانه‌ی او، این باورها به‌طور قطع برایش رفاهی ایجاد نکرده است. در تمام این سال‌ها، او پیگیرانه نظریه‌های خود را صادقانه ترویج کرده است که بی‌تردید از باور راسخ او به آنها ناشی شده است...

دیدار با مارکس

خبرنگار ما دو سه بار به سراغ او رفت و هربار دکتر را در کتابخانه‌اش یافت. با کتابی در یک دست و سیگاری در دست دیگر. او باید بالای ۷۰ سال باشد [مارکس در آن زمان ۶۰ سال داشت]. جسم او مترام، سنگین و راست قامت است. او دارای سر مردی اندیشمند است و از خصایص یک یهودی فرهیخته برخوردار است. چشمانش سیاه درخشان با ابروانی پرپشت که بر آنها سایه افکنده است. با غریبه‌ها بسیار محتاط است. کلاً یک خارجی می‌تواند پذیرفته شود اما یک زن آلمانی که کهن‌سال می‌نماید [هلن دموت] و از مهمان‌ها مشایعت می‌کند دستور گرفته است که مراجعان کشور پدری را راه ندهد مگر آنکه با خود معرفی‌نامه حمل کنند. اما به محض ورود به کتابخانه و جابجایی عینک در گوشه‌ی یک چشم‌اش، گویی به خاطر سنجش وسعت و عمق فکری مخاطب، خویشنداری را کنار می‌نهد، و دانشی از انسان‌ها و چیزها در سراسر جهان ارایه می‌دهد که شخص را به طور قطع جذب می‌کند. و گفتگوهای او تک‌خطی نیست بلکه همانند مجله‌هایی که در قفسه‌ی کتابخانه او یافت می‌شوند، همه‌جانبه است. یک فرد را می‌توان از کتاب‌هایی که می‌خواند قضاوت کرد. پس از آن‌که به شما بگویم یک نگاه سرسری چه چیزی را آشکار ساخت شما می‌توانید خودتان قضاوت کنید: شکسپیر، دیکنز، تاکری، مولیر، راسین، مونتین، بیکن، گوته، ولتر، پین؛ دفترهای آبی [بازرسان] انگلیس، آمریکا، و فرانسه؛ آثار سیاسی و فلسفی به روسی، آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی، و غیره و غیره.

آشنایی او با مسایل آمریکا

در حین گفت‌وگو از آشنایی او با امور آمریکا که طی ۲۰ سال گذشته بسیار مهم بوده است، متعجب شدم. دانش او نسبت به آنها، و صحت شگفت‌آوری که لوایح ملی و دولتی ما را نقد می‌کرد، در ذهن من نشانگر آنست که او اطلاعاتش را از منابع داخلی به‌دست آورده است. اما در واقع چنین دانشی محدود به آمریکا نیست بلکه شامل سراسر اروپاست. هنگامی که درباره‌ی موضوع مورد علاقه‌اش - یعنی سوسیالیسم - صحبت می‌کند، ابتدا آن‌طور که عموماً به او نسبت داده شده است خود را غرق خیال‌پردازی‌های افراطی نمی‌کند بلکه با صداقت و جدیت بر طرح‌های اتوپیایی «رهای بی‌تژاد بشری» تکیه می‌کند که نشانگر باور مستحکم او در مورد تحقق یافتن نظریه‌های اوست، حال اگر نه در این سده بلکه در سده‌ی بعد. شاید دکتر مارکس را در آمریکا به‌عنوان نویسنده‌ی

«کاپیتال» و بنیان‌گذار جامعه‌ی بین‌الملل بشناسند، و یا دست‌کم به‌عنوان ستون اصلی آن. در مصاحبه‌ای که در زیر می‌آید، خواهید دید که او درباره‌ی وضعیت کنونی جامعه‌ی بین‌الملل چه می‌گوید. اما ابتدا گزیده‌هایی از آیین‌نامه‌ی کلی جامعه‌ی بین‌الملل را که توسط شورای عمومی آن در سال ۱۸۷۱ منتشر شده است به شما ارایه می‌کنم تا خودتان اهداف آن را مورد قضاوت قرار دهید.

جامعه‌ی بین‌الملل

«این‌که رهایی طبقات کارگر باید توسط خود طبقات کارگر تحصیل شود؛ این‌که مبارزه برای رهایی طبقات کارگری به معنی مبارزه برای انحصار و امتیازات طبقاتی نیست، بلکه به معنی حقوق و وظایف برابر، و الغای کلیت حاکمیت طبقاتی است؛ این‌که انقیاد اقتصادی انسان‌های کارگر به انحصار ابزار کار - یعنی منابع زندگی - منشاء تمام اشکال بندگی و کلیه‌ی فلاکت‌های اجتماعی، انحطاط فکری و وابستگی سیاسی است؛ این‌که مجموعه‌ی تلاش‌ها به هدف رهایی جامع طبقات کارگر تاکنون شکست خورده‌اند چرا که فاقد همبستگی بین بخش‌های متعدد کار در کشورها بوده‌اند»، و مقدمه فراخوانی است برای «ترکیب عاجل جنبش‌هایی که هنوز پراکنده‌اند». سپس ادامه می‌دهد که سازمان بین‌المللی اذعان دارد که «بدون وظایف، حقوق، و بدون حقوق، وظایفی وجود ندارد»، - لذا هر عضوی یک کارگر است. این سازمان در لندن تأسیس شد «تا واسطه‌ای مرکزی باشد برای ارتباط و همکاری بین جوامع کارگری کشورهای مختلف که اهداف یکسانی دارند، که عبارتند از: حمایت، پیشبرد و رهایی کامل طبقات کارگر.» این سند در ادامه می‌گوید «هر عضو سازمان بین‌الملل که محل سکونت خود را از کشوری به کشور دیگر تغییر دهد، مورد حمایت دوستانه‌ی کارگران متحد خواهد بود.»

برنامه‌ی گوتا

طی دیدار دکتر مارکس به یک پلاتفرم اشاره کرد که بنکرافت دیویس [سفیر آمریکا در برلین] در سال ۱۸۷۷ در گزارش رسمی خود عنوان کرده است، که به گفته‌ی او روشن‌ترین و موجزترین توصیف سوسیالیسم است که او تا به حال دیده است. به گفته‌ی او، این گزارش از برنامه‌ی احیای وحدت سوسیالیست‌های آلمان در گوتا به تاریخ مه ۱۸۷۵ برگرفته شده است. او گفت ترجمه‌ی آنها غلط است... در گزارش آقای بنکرافت دیویس، همچنین بند دوازدهمی هست که از سایر [بندها] مهم تر است، بدین شرح که: «کمک و اعتبار دولتی برای مجتمعات صنعتی تحت یک جهت‌گیری دموکراتیک.»

از دکتر پرسیدم که چرا این بند را حذف کرده است که پاسخ داد: «هنگامی که در سال ۱۸۷۵ در گوتا وحدتی به وقوع پیوست، بین سوسیال دموکرات‌ها اختلاف بود. یک جناح که حزب لاسال بود و دیگران که برنامه‌ی عام سازمان بین‌الملل را پذیرفته بودند و نامشان آیزناخی بود. به‌عنوان یک امتیازی به لاسالی‌ها، آن بند ۱۲ نه در پلاتفرم بلکه در مقدمه‌ی عمومی گذاشته شد. از آن به بعد دیگر حرفی از آن به میان نیامد. آقای دیویس نمی‌گوید که این بند به‌عنوان یک مصالحه، بدون هیچ اهمیت خاصی در برنامه گنجانده شده بود بلکه آن را با جدیت به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین اصول برنامه می‌گذارد.»

گفتم: «اما سوسیالیست‌ها به طور کلی به دگرگونی ابزار کار به مالکیت اشتراکی جامعه به‌مثابه نقطه اوج جنبش می‌نگرند.» «بله؛ ما می‌گوییم این ماحصل جنبش است ولی مسأله بر سر زمان، آموزش، و برنهادن یک وضعیت عالی‌تر اجتماعی است.» اشاره کردم: «این

پلاتفرم صرفاً در مورد آلمان و یکی دوتا کشور دیگر صدق می‌کند. بلافاصله آهی کشید که «اگر نتایج خود را فقط از این [برنامه] به‌دست بیاوری، هیچ چیز درباره‌ی کنش حزب نمی‌دانی. بسیاری از نکات آن بیرون از آلمان بی‌اهمیت‌اند. اسپانیا، روسیه، انگلستان، و آمریکا دارای پلاتفرم‌هایی هستند که منطبق با دشواری‌های ویژه‌ی آنهاست. تنها تشابه آنها هدفی است که باید بدان رسید.»

«و این سروری کار است؟»

«این رهایی کار است.»

خصلت جهان‌شمول مبارزه‌ی کار و سرمایه

خبرنگار ما می‌پرسد: «سوسیالیسم تاکنون چه دستاوردی داشته است؟»

پاسخ: «دو چیز. سوسیالیست‌ها نشان داده‌اند که مبارزه‌ی عمومی بین سرمایه و کار، از خصلتی جهانی برخوردار است، و در نتیجه کوشیده‌اند که بین کارگران کشورهای مختلف یک تفاهم ایجاد کنند، که بسیار ضروری است چراکه سرمایه‌داران نیز در استخدام کارگر و ایجاد رقابت بین کارگران بومی و خارجی، نه فقط در آمریکا بلکه همچنین در انگلستان، فرانسه و آلمان، هرچه بیشتر جهان‌وطن شده‌اند. روابط بین‌المللی ایجاد شده بین کارگران کشورهای مختلف، نشان می‌دهد که سوسیالیسم جهانی است نه منطقه‌ای، و راه‌حل آن در کنش بین‌المللی کارگران است. طبقات کارگر بدون وقوف از اهداف جنبش، به‌طور خودانگیخته به حرکت درآمده‌اند. سوسیالیست‌ها هیچ جنبشی ابداع نمی‌کنند بلکه صرفاً به کارگران می‌گویند خصلت و اهداف‌شان چیست.»

پریدم وسط حرفش که «این یعنی واژگونی نظام اجتماعی کنونی»، ادامه داد که «ما ادعا می‌کنیم که این نظام که از سویی در دست کارفرمایان زمین و سرمایه است، و در نزد کارگران صرفاً معرف نیروی کاری است که باید به‌عنوان کالا بفروشند، صرفاً مرحله‌ای تاریخی است که عبور خواهد کرد و جای خود را به یک وضعیت اجتماعی نوین خواهد داد. ما در همه جا گسست جامعه را مشاهده می‌کنیم. آنتاگونیسم دو طبقه پایه‌ی رشد منابع صنعتی کشورهای مدرن جریان می‌یابد. از دیدگاهی سوسیالیستی، برای این‌که مرحله‌ی تاریخی فعلی دستخوش انقلاب گردد، ابزار آن از هم اکنون فراهم آمده است.»

لاسال و لاسالی‌ها

از او درباره‌ی میزان قدرت لاسالی‌ها در میان انترناسیونالیست‌ها پرسیدم. پاسخ داد: «حزب لاسال وجود خارجی ندارد. البته در میان ما عده‌ای باور دارند اما تعداد آنها کم است. لاسال اصول کلی ما را پیش‌بینی کرده بود. وقتی که از پس ارتجاع ۱۸۴۸ آغاز به کار کرد، به این خیال بود که می‌تواند با ترویج همکاری کارگران مؤسسات صنعتی، با موفقیت بیشتری جنبش را احیا کند. می‌خواست آنها را به فعالیت تحریک کند. او به این موضوع صرفاً به‌عنوان ابزاری برای هدف واقعی جنبش می‌نگریست. من در این مورد، نامه‌هایی از او در دست دارم.»

«آیا این را داروی شفابخش او می‌خوانی؟»

«دقیقاً. او به بیسمارک رو آورد. به او گفت چه نقشه‌ای دارد و در آن زمان بیسمارک به هر طریق ممکن مشوق مسیر لاسال بود.»

«قص او چه بود؟»

«او می‌خواست از طبقات کارگر علیه طبقات متوسط که تلاطم‌های ۱۸۴۸ را ایجاد کرده بودند استفاده کند.»

رهبری انقلاب از لندن

«آقای دکتر، گفته می‌شود که شما مغز و جبهه‌ی نخست سوسیالیسم هستید و از درون ویلای خود سرنخ تمام سازمان‌ها، انقلاب‌ها و غیره را که در جریان است در دست دارید. در این باره چه می‌گویید؟»

آقای پیر لبخند زد: «می‌دانم. بسیار احمقانه و مسخره است...»

«اما جامعه‌ی بین‌الملل شما از لندن جنبش را هدایت می‌کند؟»

«جامعه‌ی بین‌الملل دیگر مفید نیست و وجود ندارد. وجود داشت و جنبش را هدایت می‌کرد. اما رشد سوسیالیسم در سال‌های اخیر به قدری عظیم شده است که وجود آن غیرضروری شده است. نشریاتی در کشورهای مختلف راه افتاده است. این تنها ارتباطی است که احزاب کشورهای مختلف با یکدیگر دارند. جامعه‌ی بین‌الملل در وهله‌ی نخست بدین خاطر تأسیس شده بود که کارگران را به هم پیوند بزند، و نشان دهد که سازماندهی کلیت‌های مختلف کاری مؤثر است. منافع احزاب در کشورهای مختلف شبیه هم نیست. این شبیح که رهبران انترناسیونالیست در لندن نشستند صرفاً چیزی ابداع شده است. این صحت دارد که ما در ابتدای تأسیس سازمانی بین‌المللی جوامع خارجی را هدایت می‌کردیم...»

مذهب، انقلاب و حزب

«دکتر مارکس، به شما و پیروان شما انواع و اقسام سخنرانی‌های آتش‌افروزانه علیه مذهب نسبت داده شده است. البته شما ترجیح می‌دهید کل سیستم و شاخ و برگ‌های آن برکنده شود.»

پس از قدری مکث گفت: «می‌دانیم که استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز علیه مذهب بی‌معنی است. اما این یک نظر است. با رشد سوسیالیسم، مذهب ناپدید می‌گردد. ناپدید شدن آن باید توسط رشد اجتماعی انجام شود که تعلیم و تربیت نقش مهمی در آن دارد.»

«آیا کشیش ژوزف کوک در بوستون را می‌شناسی؟»

«نامش را شنیده‌ام. در مورد سوسیالیسم اطلاعات بسیار اشتباهی دارد.»

«او اخیراً در یک سخنرانی گفته است که: «به کارل مارکس این نسبت داده شده است که در ایالات متحده و بریتانیای کبیر، و احتمالاً در فرانسه، اصلاح کار می‌تواند بدون یک انقلاب خونین به وقوع پیوندد، ولی در آلمان، و در روسیه و ایتالیا و اتریش خونین خواهد بود.»»

دکتر با خنده گفت: «ضرورتی ندارد که یک سوسیالیست انقلابی خونین در روسیه، آلمان، اتریش و احتمالاً ایتالیا را پیش‌بینی کند، اگر ایتالیایی‌ها کماکان سیاست‌های کنونی را دنبال کنند. ممکن است اعمال انقلاب فرانسه در آن کشورها اجرا گردد. این برای هر دانشجوی سیاسی واضح است. اما انقلاب‌ها توسط اکثریت انجام می‌شود. هیچ انقلابی توسط یک حزب صورت نمی‌پذیرد، بلکه توسط یک ملت انجام می‌شود.» «با این حساب، آیا آنها که باور دارند، برای پیشبرد اصول سوسیالیسم، ترور و خون‌ریزی ترویج شود؟»

ترجمه‌ی انگلیسی اثر سترگ او کاپیتال که بذر محصولاتی در عرصه‌های بسیار متنوع را کاشته است پرسش کردم، اثری که از متن اصلی آلمانی به روسی و فرانسوی ترجمه شده است، ظاهراً پاسخی نداشت اما گفت برای ترجمه‌ی انگلیسی پیشنهادی در نیویورک به او داده شده. به گفته‌ی او این کتاب صرفاً یک پاره، یک بخش از سه بخش است. دو بخش دیگر هنوز انتشار نیافته است که در مجموع یک سه‌گانه‌ی «زمین»، «سرمایه»، «اعتبار» است. به گفته‌ی او، این بخش آخری به‌طور عمده از ایالات متحده نمونه‌برداری کرده است، جایی که اعتبار رشد شگفت‌آوری داشته است.

آقای مارکس نظاره‌گر فعل و انفعالات آمریکا بوده و ملاحظات او درباره‌ی برخی از نیروهای شکل‌دهنده و اصلی زندگی آمریکاسرشار از پیشنهادهاست. ناگفته نماند که به بیان او هر کسی که خواهان خوانش کاپیتال است، ترجمه‌ی فرانسوی را از بسیاری جهات نسبت به اصل آلمانی، برتر خواهد یافت. آقای مارکس هنگام صحبت درباره‌ی برخی از پیروان متوفی‌اش به هنری روجفورد فرانسوی، باکونین جنجالی، لاسال قابل، و دیگران اشاره کرد. من می‌دیدم که نبوغ او چگونه مردانی را به خود جذب کرده بود که شاید تحت شرایطی دیگر، می‌توانستند مسیر تاریخ را هدایت کنند.

در حالی که مارکس مشغول گفتگو بود، بعدازظهر درحال رنگ باختن به گرگ و میش شبی تابستانی در انگلیس بود. او پیشنهاد کرد در شهر ساحلی و در کنار ساحل راه‌پیمایی کنیم، جایی که هزاران نفر، اکثراً کودک، در حال تفرج بودند. ما در شن‌های اینجا، مهمانی اعضای فامیل او را می‌بینیم - همسر او که به من خوش‌آمد گفته بود، دختران و فرزندان آنها، و دو داماد که یکی از آن دو پروفیسور دانشگاه کینگ در لندن است و فکر کنم آن دیگری هم اهل قلم باشد. مهمانی دلپذیری بود که حدود ده نفر در آن شرکت داشتند - پدر دو زن جوان که با فرزندان خود خوشحال بودند، و مادر بزرگ بچه‌ها که آکنده از نشاط و متانت طبیعت زنانه‌اش بود. کارل مارکس به همان ظرافت و ویکتور هوگو هنر پدر بزرگ بودن را درک کرده است؛ اما از ویکتور هوگو خوشبخت‌تر است چرا که دختران متأهل او، مشوق مارکس سالمند هستند.

با فرا رسیدن شب، او و دامادهای او از خانواده‌های خود جدا می‌شوند تا ساعتی را با مهمان آمریکایی خود سر کنند. در حالی که گیلان‌های خود را کنار دریا به هم می‌زدیم، صحبت از جهان بود، از انسان، زمان و ایده‌ها. قطار راه‌آهن منتظر کسی نمی‌ماند. شب فرا رسیده بود. در اندیشه‌ی غرش و چرخ دنده‌های زمان و زمانه، و هنگام صحبت روز و منظره‌ی شب، پرسشی در ذهن من درباره‌ی قانون غایی هستی ایجاد شده بود که از آن حکیم جویای پاسخ آن شدم. در فاصله‌ی یک سکوت، با فرود به ژرفای زبان، و فراز به نقطه‌ی اوج تأکید، از آن انقلابی و فیلسوف با این کلمات پرسیدم: «هستی چیست؟»

این‌گونه می‌نمود که در حالی که او خروش دریایی که رویرویش بود و همه‌می‌جماعتی که در ساحل بودند را نظاره می‌کرد، ذهنش برای لحظه‌ای باژگون شده است. پرسیده بودم «هستی چیست؟» و او با لحن عمیق و موقرانه پاسخ داد: «مبارزه!»

در نظر اول چنین می‌نمود که طنین یأس را شنیده‌ام. اما اتفاقاً این همان قانون زندگی است.

[۱] جان سویستون در آن زمان ویراستار روزنامه‌ی «سان» در نیویورک بود. سویستون در دهه‌ی ۱۸۶۰ نیز سردبیر «نیویورک تایمز» بود و آشنایی او با مارکس از آن زمان آغاز شده بود. برگردان از مجمعه آثار انگلیسی مارکس و انگس، جلد ۲۴ زیر عنوان:

Account of an Interview of Karl Marx with Jhon Swinton,
Correspondent of THE SUN

کارل مارکس پاسخ داد: «تاکنون هیچ انقلاب بزرگی بدون خون‌ریزی به وقوع نپیوسته است. کسب استقلال آمریکا با خون‌ریزی بود؛ ناپلئون فرانسه را به واسطه‌ی یک فرآیند خون‌آلود تصرف کرد، و به همان روش سرنگون شد. ایتالیا، انگلستان، آلمان، و سایر کشورها این را به اثبات می‌رسانند.» سپس ادامه داد: «درباره‌ی ترور کردن، احتیاجی به گفتن ندارد که پدیده‌ی جدیدی نیست. اورسینی سعی در کشتن ناپلئون کرد. پادشاهان بیش از هر کس کشته‌اند؛ مسیحیان کشته‌اند؛ اصلاح‌گران [پروتستان در انگلیس] در زمان کرامول کشته‌اند. همه‌ی این اعمال پیش از آنکه سوسیالیسمی در کار باشد انجام گرفته و یا قصد انجامش در کار بوده. اما امروز هرگونه سوءقصدی علیه یکی از اعضای سلطنت یا دولت به سوسیالیسم نسبت داده می‌شود.»

مصاحبه‌ی خبرنگار «سان» با کارل مارکس

یکم اوت ۱۸۸۰ [۱]

کارل مارکس یکی از برجسته‌ترین انسان‌های کنونی است که در سیاست انقلابی ۴۰ سال اخیر نقشی رازگونه ولی پرتوان داشته است. مردی که اشتیاقی به خودنمایی یا شهرت ندارد؛ در زندگی خودستا نیست یا از تظاهر به قدرت بی‌نیاز است؛ مردی که نه عجول است و نه فارغ‌بال؛ مردی با عقلی توانمند، وسیع و رفیع که سرشار از طرح‌هایی گسترده، روش‌های منطقی، و اهدافی عملی است. او زمین‌لرزه‌هایی که ملت‌ها را متشنج کرده و تاج و تخت‌ها را به انهدام کشیده تحمل کرده و هنوز استوار ایستاده است و بیش از هر فرد دیگری در اروپا، از جمله خود مازینی، تاج‌برسرها و شیادان حاکم را تهدید و وحشت زده کرده است.

به‌عنوان دانشجوی برلین، منقد هگلسم، ویراستار نشریات، خبرنگار قدیمی «نیویورک تریبون»، روح و کیفیت‌های خود را نشان داده است؛ بنیان‌گذار و روح والای یک انترناسیونال که زمانی خوفناک بود و نویسنده‌ی کاپیتال است. او از نیمی از کشورهای اروپایی اخراج شده است، و تقریباً از تمام آن کشورها تبعید شده، و طی ۳۰ سال گذشته به لندن پناهنده شده است. در مدتی که من در لندن بودم، او در رامزگیت، تفرج‌گاه مهم ساحلی لندن‌ها، به سر می‌برد. او و دو نسل از خانواده‌ی او را در کلبه‌ای ملاقات کردم. زنی با چهره‌ای مقدس، زبانی شیرین و باوقار که از قرار معلوم بانوی خانه و همسر کار مارکس است، دم در به من خوش‌آمد گفت. آیا این مرد ۶۰ ساله با آن جمجمه‌ی بزرگ، سیمایی وزین و مهربان کارل مارکس است؟

دیالوگ‌های او مرا به یاد سقراط می‌انداخت - چقدر آزاد، همه‌جانبه، خلاق، نافذ و اصیل - با چاشنی طعنه‌آمیز و نشانه‌هایی از شوخ‌طبعی، و نشاطی سرگرم‌کننده. او درباره‌ی نیروهای سیاسی و جنبش‌های عمومی کشورهای مختلف اروپا سخن می‌گفت - جریان‌های پهناور در روسیه، جنب‌وجوش ذهن آلمان، کنش فرانسه، عدم تحرک انگلستان. سخنان او درباره‌ی روسیه امیدوارانه، درباره‌ی آلمان فلسفی، درباره‌ی فرانسه با خوشحالی بود و درباره‌ی انگلستان غم‌انگیز - به «اصلاحات اتمی» که لیبرال‌های پارلمان بریتانیا وقت خود را صرف آن می‌کردند با تحقیر می‌نگریست. با بررسی جهان اروپا، یکایک کشورها، اشاره به شاخص‌ها و رویدادها و شخصیت‌های آشکار و نهان، نشان می‌داد که جریان امور به سوی پایانی در حرکت است که مطمئناً به وقوع خواهد پیوست.

اغلب از سخنان او تعجب می‌کردم. بدیهی است که این مرد که کمتر دیده یا شنیده شده است، در ژرفای زمان نفوذ داشت و از نوا تا سن، و از اورال تا پیرنه، مشغول تدارک ظهوری جدید است. کار او نه در حال حاضر و نه در زمان گذشته بیهوده نبوده است؛ دوره‌ای که طی آن تغییرات بسیار مطلوبی روی داده است، مبارزات قهرمانانه‌ای به وقوع پیوسته، و جمهوری فرانسه به فرازهایی دست یافته است. در حین صحبت، پرسشی که از او کردم - «چرا در حال حاضر هیچ کاری نمی‌کنی؟» - به دیده‌ی او پرسش یک فرد ناآموخته بود که پاسخی صریح نداشت. وقتی درباره‌ی

بحث منصور حکمت در سمینار حزب کمونیست ایران درباره اتحادیه‌های کارگری - ۴ شهریور ۱۳۶۴

راستش فکر میکنم در صحبت رفیق امیر، بار اصلی بحث روی انتقاد از اکونومیسم و تریدیونیسیم بود و مقداری هم سعی شده بود که نفس مبارزه اقتصادی و حتی نفس اتحادیه از سیاست تریدیونیسیم و سیاست اکونومیسم جدا بشود. ولی وقتی به کل بحث در مجموعه‌اش فکر کردم، دیدم در این بحث به مبارزه اقتصادی مقداری ظلم شده و شخصاً فکر میکنم که اینجا باید از مبارزه اقتصادی و اهمیتش صحبت کنم. بخصوص در صحبت‌های آخر رفیق امیر فکر میکنم جایگاه واقعی مبارزه اقتصادی به مقدار زیادی کم‌رنگ شد. بعلاوه با توجه به اشاراتی که به انحرافات موجود کرد، در کسانی که با ما مخالفند، در رزمندگان و راه کارگر و انحرافات آنها، فکر میکنم یک انحراف واقعی‌تر و خطرناک‌تری که روبروی ما هست را هم باز به همین اعتبار کم‌رنگ کرد.

در مورد این که آیا مبارزه اقتصادی سنگ اول آگاهی کارگری یا سنگ اول مبارزه طبقاتی هست یا نه فکر میکنم چند تبصره لازم است. بنظر من مبارزه اقتصادی سنگ اول آگاهی کارگری هست. یعنی این تصور که گویا طبقه کارگر میتواند مستقل از درک موجودیت خودش بعنوان فروشنده نیروی کار به درکی سوسیالیستی برای ایجاد یک نظم نوین برسد، بنظر دشوار است. فکر میکنم پروسه خودبخودی پیوستن کارگران به هر نوع مبارزه‌ای از آنجایی میگذرد که آنها به وضعیت خودشان در جامعه سرمایه‌داری بعنوان فروشنده نیروی کار پی میبرند و تحمیل‌ها و اجحاف‌هایی که از این بابت به آنان میشود.

ثانیاً فکر میکنم این تصادفی نیست که یونیونیسیم و اکونومیسم با مبارزه اقتصادی تداومی میشود، کنار کشیدن از سیاست با مبارزه اقتصادی تداومی میشود، و همینطور این هم تصادفی نیست که بطور طبیعی، سر و کله بخش بیشتری از کارگران پیشرو و فعال در مبارزات اقتصادی پیدا میشود. علتش این است که شرکت کردن در مبارزه اقتصادی از نظر جامعه بورژوازی موجه‌تر است. یعنی اینکه طبیعی است که کسی میخواهد جنس خودش را بقیمت بالاتری بفروشد، یا کسی میخواهد بعنوان بشر حق داشته باشد بیهوده داشته باشد، بهداشت و دستمزد بالاتری داشته باشد و الزاماً مخالف نظم موجود و مدافع زیر و رو کردن آن نیست. این را جامعه میپذیرد، حتی در فاشیستی‌ترین حکومتها. وقتی شما از این صحبت میکنید که هر مبارزه اقتصادی فوراً توسط بورژوازی سرکوب میشود، من میگویم بطریق اولی مبارزه کمونیستی و سوسیالیستی صد بار بدتر سرکوب میشود. بعضی مواقع در فاشیستی‌ترین کشورها اعتراض بر سر ساعت کار، اعتراض بر سر بیمه، اعتراض بر سر موقیعت بهداشتی کارخانه چیزی است که بهتر تحمل میشود تا مبارزه‌ای که مثلاً برای از میان برداشتن دیکتاتوری یا از بین بردن مالکیت

خصوصی سر بگیرد. میخواهم بگویم این درست است که این مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را بسرعت در یک دوره تاریخی معین در یک کشور، به یک مبارزه سیاسی بر سر قدرت، یا به جنگی - از سر عصیان یا آگاهانه - برای قدرت سوق میدهد. ولی واقعیتش این است که در نرم عمومی جامعه سرمایه‌داری همیشه فرجه‌ای برای مبارزه اقتصادی باز میشود. و گرنه بطور طبیعی طبقه کارگر به عصیان کشیده میشود و اصلاً مضمحل میشود. چون نفس موجودیتش و رابطه‌اش با سرمایه در گرو این مبارزه است. بنابراین آنچه‌ای که میخواهم بگویم این است که خطری که ما را تهدید میکند این نیست که جریانی بیاید و در مقابل ما اکونومیسم و سندیکالیسم را نمایندگی کند. اتفاقاً خطر اینجا است که ما در مرزبندی با اکونومیسم و سندیکالیسم، چشممان را از مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و جایگاه تاریخی برای این طبقه، و جایگاه همیشگی برای این طبقه و همچنین جایگاه تاکتیکی برای حزب کمونیست ایران، ببندیم. جایگاه تاریخی مبارزه اقتصادی به این معنی که گفتم جزء خودآگاهی طبقه کارگر است و اگر این پروسه را تحت تأثیر وضعیت اختناق سیاسی یا دیکتاتوری قرار بدهیم، آنوقت به همان نتیجه عجیبی میرسیم که رفیق امیر میرسد، که میگوید: «ذهنیت کارگر ایرانی قابل مقایسه با یک کارگر متوسط انگلیسی نیست». من این را قبول ندارم. و این نفس شوریدن علیه حکومت مرکزی بدون این که نشان داده باشد که چه آلترناتیوی این کارگر در مقابل حکومت مرکزی مجسم میکند، بدون اینکه مشخص شود که این کارگر معینی که علیه حکومت مرکزی شوریده است، با چه چیزی میشود فریبش داد، بخودی خود امتیازی نیست، بخودی خود نشان دهنده سطح آگاهی بالاتری نیست، بخصوص بخودی خود نشان دهنده سطح تجربه بالاتری نیست. اصلاً نشان‌دهنده نداشتن هر نوع تجربه است.

طبقه کارگر ایران با ضعف اساسی در درک این که باید متحد بشود مشخص میشود. این درکی است که طبقه کارگر انگلیس سنتاً دارد. طبقه کارگر ایران با آلت دست شدنش توسط احزاب بورژوازی مشخص میشود. طبقه کارگر انگلیس یک حزب بورژوازی را خودش سازمان داده. ولی اگر شما بگویید بسادگی میشود طبقه کارگر انگلیس را تحت تأثیر فاشیست، تحت تأثیر کنسرواتیسم و حزب لیبرال یا اوروکونیسیم قرار داد؟ نه، قرار نمیگیرد، به سنت‌ها و داده‌های مشخص عقیدتی درون طبقه خودش پایبند است. طبقه کارگر انگلیس آگاهانه‌تر رفرمیست است. طبقه کارگر ایرانی همیشه بازیچه دست مجاهدین، خمینی، جبهه ملی و حزب توده و امثالهم باقی مانده. میخواهم بگویم طبقه کارگر ایران با پافشاری نکردنش بر روی مطالبات اقتصادی و نداشتن یک ذهنیت مرتبط به مطالبات اقتصادی مشترکش، اصلاً مبنای رشد پوپولیسم و مبنای رشد احزاب خرده بورژوازی و مبنای ضعف تاریخی کمونیسم در ایران بوده.

اگر شما مجسم کنید که کارگر صنعت نفت به آن درجه‌ای که به عنوان یک صنف - بعنوان کارگر صنعت نفت - و با عمل اقتصادی خاص خودش - حتی اگر نمیگفت از هاری برود - دست به مبارزه میزد، تا همان درجه به جنبش کمونیستی در مقابل جنبش اسلامی کمک کرد، آنوقت متوجه میشوید که خود ذهنیت

طبقاتی- اقتصادی طبقه کارگر چه سهم مهمی دارد در تسهیل امر کمونیست‌ها در مقابل اپوزیسیونی که فقط می‌خواهد رژیم‌ها را براندازد و حکومت‌های استبدادی را به غیراستبدادی و یا به نوع دیگری از استبداد تبدیل کند. کارگر ایرانی براحتی امروز میتواند دوباره ابزار اپوزیسیون غیر کمونیست بشود و دوباره در انقلاب ایران پای قضیه‌ای برود که سرش را کلاه بگذارند. به دلیل اینکه درک روشنی از مبارزه اقتصادی ندارد.

نکته دیگری که تاریخاً مسجل شده این است که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نوعی محک کمونیسم هم هست. شما لهستان را دارید؛ بالاخره بعد از سی سال چهار سال پنجاه سال بجایی رسیده‌ایم که عده‌ای آمده‌اند و گفته‌اند سوسیالیسم و نظم نوین و عده‌ای هم گفته‌اند نان شب و ساعت کار. بطور تاریخی محک این که آن سوسیالیسم و نظم نوین بود، بالاخره به این بر میگردد که آیا نان شب و ساعت کار بطور راحت‌تری دارد تأمین میشود؟ آیا آن ایده که آدم صبح ماهیگیر است، شب نقاش و بعد از ظهر جوشکار، دارد تحقق پیدا میکند؟ یعنی وضعیت اقتصادی، عینی و مادی طبقه کارگر بطور دائمی ملاک موفقیت کمونیست‌ها و ملاک حقانیت هر تفکر کارگری است. اگر بنا باشد این مبارزه اقتصادی کمرنگ شود - این مطالبات اقتصادی به عنوان محور اصلی موجودیت طبقاتی طبقه کارگر - بنظر من میشود هر چیز ولونتاریستی را میشود به او قالب کرد؛ «خوب این دولت تو است دیگر»، «ملی کردیم دیگر» و یا مثلاً «حکومت سوسیالیستی است دیگر» و یا «جبهه ضد فاشیستی است دیگر!»

بنظر من درجه و قوف طبقه کارگر به منافع خاص اقتصادی و مطالبات خاص اقتصادی کمک میکند که کمونیست‌ها، و نه احزاب رفرمیست که بر سر قدرت سیاسی در داخل بورژوازی با همدیگر چانه می‌زنند، قدرت بگیرند. چون فقط اینها هستند که سیستمی را برای جامعه پیشنهاد میکنند که قابلیت تحقق آن مطالبات را دارند. و یکی از عوامل افشاگری از رویونیسم و رفرمیسم در احزاب بعد از کمینترن دقیقاً همین مطالبات اقتصادی طبقه کارگر بود. فکر میکنم این نکته هم در این بحث کمرنگ میشود.

اما در مورد خود ایران، بنظر من آن چیزی که ما را تهدید میکند دور ماندن از طبقه کارگر است نه دنباله‌روی از طبقه کارگر. اصلاً فکر نمیکنم که راه کارگر و رزمندگان و غیره دارند یک جریان سندیکالیستی درست میکنند که از ما نیرو بگیرد. فکر میکنم بر عکس است. راه کارگر و رزمندگان و امثالهم یکبار دیگر دارند نشان میدهند که در فردای دموکراسی آن کارگری است و ما روشنفکری. اگر بخواهی الآن بفهمی که چه انحرافی حزب کمونیست را در رابطه با طبقه کارگر تهدید میکند، من میگویم که این اصلاً اکونومیسم و سندیکالیسم نیست، بلکه باز هم ولونتاریسم و پوپولیسم و روشنفکرگرایی است. اگر بطور واقعی نگاه کنید میبینید که حساسیت حزب ما آنجا کم است که به مطالبات اقتصادی، به موجودیت عینی طبقه کارگر و مبارزه واقعی هرروزه‌اش مربوط میشود. آنجا است که ما هیچ چیز نمیدانیم. آنجا است که یک نفر در صف ما صاحب‌نظر نیست. آنجاست که روزنامه ما و رادیوی ما و غیره خالی است. فکر میکنم در فردایی که بحران انقلابی در ایران پا بگیرد، آن جریانی که به سمت خارج شدن از طبقه کارگر

میکشد و دور ماندن از طبقه کارگر، جریان ماست نه رزمندگان. این دنباله‌روی‌ای که رزمندگان یا راه کارگر از خودشان نشان میدهند، از اکونومیسم‌شان نیست، من این را تضمین میدهم. این از تلاششان برای جلب کارگر است. اینطور نیست که رویونیسم روسی ناگهان در ایران اکونومیست از آب در آمده، یعنی فکر میکند که باید مطالبات اقتصادی کارگران را متحقق کرد، فکر میکند باید با نیروی خودشان متحقق کرد، یا فکر میکند این هدف اساسی است! نخیر اینطور نیست. راه کارگر از مطالبات اقتصادی و از تشکیلاتهای خودبخودی کارگران دفاع میکند که تحبیب‌شان کند. برای چه؟ برای اینکه سیاست از بالا و کاملاً ارادی و غیر کارگری و ضد کارگری و ضد همان مطالبات اقتصادی خودش را پس‌فردا پیش ببرد. می‌خواهد کارگری بشود. این جزو پروسه کارگری شدن رزمندگان است. به این پدیده باید در این چهارچوب نگاه کرد. و این نوعی نشان دادن حساسیت این جریانات، به مسائل خود طبقه کارگر است.

وقتی ما اینها را نقد میکنیم، اگر این وجه را نبینیم و اینها را به اسم اکونومیست بگویم، بنظر من در دست اینها بازی کرده‌ایم. درست است که عقایدشان اکونومیستی است ولی این تبلیغات اکونومیستی خاصیت نزدیک کردن این سازمانها به خود بافت کارگری جامعه ایران را دارد، چیزی که ما از آن غافلیم.

من میگویم کمرنگ کردن مبارزه اقتصادی در این مقطع، کمرنگ کردن جایگاهش در کل آگاهی و خودآگاهی طبقه کارگر، کمرنگ کردن آن در رابطه حزب، کارگران و انقلاب سوسیالیستی، نتیجه‌اش این میشود که مادوباره به سازمان پیکار و یارزمنندگان دوره قدیم تبدیل بشویم. سازمانی بدون لمس با طبقه.

بگذارید بحثم را اینطور فرموله کنم؛ میگویم مبارزه اقتصادی یکی از اجزاء مبارزه طبقاتی است. این در بحث رفیق امیر کمرنگ شد. درست است که سعی کرد که خیلی جاها حساب مبارزه اقتصادی را از اکونومیسم و غیره جدا کند، ولی وقتی به آخر بحثها رسیدیم با نوع تأکیدها و مکثها بنظرم رسید که خود مبارزه اقتصادی اینجا دارد سرکوفت میخورد. که بنظر من نه فقط حیاتی است بلکه غلط نیست اگر بگوییم گام اول در تشکل طبقه است. غلط نیست اگر بگوییم گام اول در خودآگاهی طبقه است. مرزبندی خیلی دوآتشه با این، میتواند ما را از آن طرف بیاندازد که این پروسه حیاتی را - که بنظرم مهم است - نبینیم.

در چهارچوب تاریخ واقعی ایران هم اگر نگاه کنیم باز این را میبینیم که سنتاً احزاب چپ ایران، از بالای سر طبقه کارگر، برای استفاده از طبقه کارگر بعنوان «دمکرات پیگیر» و برای تغییر رژیم به رژیمی دیگری که اصلاً جدا از سنت کارگری نتیجه گرفته‌اند، به طبقه کارگر فراخوان دادند و یا اصلاً ندادند. مثل مشی چریکی.

ما از کدام سر داریم به طبقه کارگر و به اکونومیسم نزدیک میشویم؟ نئین وقتی با این مسأله روبرو است، جنبش روشنفکران را ندارد، جنبش کارگران روس را دارد که اکونومیستند و در اکونومیسم دست و پا میزنند و همانها هم سوسیال دموکراتند. یعنی بدنه سوسیال دموکراسی از بدنه جنبش اکونومیستی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۳ تفکیک‌پذیر نیست. سوسیال دموکراسی روس

علتش این است که رفیق امیر بحث خودش را در پلمیک با اکونومیست‌ها فرموله کرد. در صورتی که بنظر من تا آنجا که به جنبش کارگری بر میگردد، اساس پلمیک ما با ولونتاریست‌ها و روشنفکران است. راستش بنظر من در ایران اکونومیست نداریم. به همین دلایلی که گفتید اصلاً اکونومیسم نداریم. هر کسی آنجاست برای هدفی آنجاست. هر کسی که از مطالبات اقتصادی حرف میزند، درد دیگری دارد. کارگری که آمده که بگوید هشت ساعت کار می‌خواهم پنج نفر هم فکر نمیکنم باشند، هر کس سرش بجایی بند است. ولی ادای اکونومیسم را در آوردن هست، از این دیدگاه که «کارگر سنتاً اقتصادی است»، طرف مجبور است ادای اکونومیسم را در بیاورد که نیرو جذب کند. فکر می‌کنم آن اکونومیست روسیه سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۵ هم اینقدر خام‌اندیش نبوده که فکر کند، الان سیاست را بدست بورژوازی لیبرالها میسپارم و فعلاً مبارزه اقتصادی را می‌کنم. منظورش این بوده که این راهی است که میشود کارگران را نگهداشت، در میانشان نفوذ کرد... و عملاً هم نفوذ کردند. در انقلاب ۱۹۱۷ منشویکها بزرگتر، وسیعتر و دارای رهبران کارگری هستند، بلشویکها که طور دیگری برخورد کردند آن نفوذ را ندارند. جنبش کمیته‌های کارخانه است که بلشویکها را به کارگران پیوند میدهد و گرنه نفس برخورد‌هایشان به جنبش اقتصادی تا آن موقع کمک چندانی به پیوند بلشویسم با طبقه کارگر نکرده بود.

اگر ما واقعاً بخواهیم امروز به سمت جذب بخش پیشرو جنبش کارگری ایران برویم، باید حساسیت‌مان را نسبت به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و اهمیتش را بالا ببریم، نه پایین. استنباط من این است که این نوع فرمولبندی، آن را پایین می‌آورد.

بخش دوم نوار

فکر می‌کنم یک سری از صحبتها مثل اینکه شما گفتید «اتحادیه‌ها ارتجاعی‌اند» و من گفتم «اینطور نیست» و غیره، اینها خود اصل بحث و ظرافت‌های آن را ممکن است کم‌رنگ کند. من اینجا آنقدر اختلاف نظر نمی‌بینم که یکی بگوید مبارزه اقتصادی را فراموش کنید و اتحادیه‌ها ارتجاعی‌اند و طرف مقابل بگوید نه اینطور نیست. فکر می‌کنم بحث جای دیگری است. بحث بر سر نحوه تأکیدهایی است که گذاشته میشود. بنظرم سولماز در بحث‌هایش مسأله را یک مقدار روشنتر بیان کرد و سعی کرد همین را بگوید.

مسأله اینجاست که وقتی پوپولیست‌ها به سراغ جنبش طبقه کارگر می‌رفتند، دقیقاً بخاطر اینکه به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بها نمیدادند، آنطور برخورد میکردند. اگر بها میدادند، با یک ایده سازمانی معین، با یک درجه از خود گذشتگی سازمانی معین، با یک درجه درک منافع مشترک اقتصادی طبقه کارگر، یا به آن عرصه می‌گذاشتند، که این کار را نمی‌کردند.

حرکت پوپولیست‌ها در درون طبقه کارگر، لاسه کردن سازمان سیاسی خودشان بود در بین کارگران. آن جریانی که به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر فکر میکند، باید قاعدتاً از آن دموکراسی استفاده بکند، برای ساختن تشکلهای غیر حزبی، تشکلهای

بعنوان جنبش کمونیستی کارگران روسیه شروع شد. کمونیسم ایران بعنوان جناح چپ جنبش روشنفکری-لیبرالی و جنبش مذهبی-خرده بورژوازی شروع شد و هیچ ریشه‌ای در مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و حال و هوای آن مبارزه ندارد و به همین خاطر بینهایت از این طبقه و رهبران عملی آن جدا است.

قدرت تاریخی حزب توده، اکثریت و راه کارگر برای نزدیک شدن به رهبران عملی بخاطر این است که آنها از این سنت، از سنت پوپولیسم، شروع نمی‌کنند. آنها از سنت روسی شروع میکنند و آن سنت روسی جای خیلی تعریف شده‌ای برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر دارد. آن هم این است که: تا وقتی که در اپوزیسیونی، بادش بزن و وقتی که رسیدی بقدرت، زیرش بزن! اینها هم دارند همین کار را میکنند، درکشان روشن است. در صورتی که اگر به سابقه حزب کمونیست ایران نگاه کنید، با نقد جریان‌ات روشنفکری ماوراء کارگری آمده و نه به عنوان یک جریان رادیکال از درون خود جنبش کارگری و از درون سنت مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ایران، ادامه سنت حزب کمونیست اول ایران نیست - آنطور که رفیق تقی می‌گوید - ادامه طبیعی و کلاسیک آن نیست. از یک قطب دیگری دارد به آن پدیده نزدیک میشود.

نکته مهم دیگری که قبلاً اشاره کردم ولی نتیجه نگرفته رها کردم این است که مبارزه اقتصادی عرصه‌ای است که طبقه کارگر در آن آموزش می‌بیند و اشکال رهبری کردن خودش و صحبت کردن از خودش را می‌فهمد. بعلاوه عرصه‌ای است که در آن میشود قانوناً مبارزه کرد - هر چقدر هم که سخت باشد - اگر اصولاً عرصه‌ای باشد در آن بشود قانوناً بعنوان یک کارگر مبارزه کرد، عرصه مبارزه اقتصادی است. و گرنه اصلاً دور مبارزه قانونی را باید قلم گرفت و رفت چریک تربیت کرد و از کوهها آمد و شهرها را گرفت. ولی اگر میشود از تلفیق کار قانونی و کار غیر قانونی حرف زد، باید قبول کرد که آن عرصه قانونی در ایران همچنان مبارزات اقتصادی است، یا مبارزات صنفی و یا مبارزه در جهت قشر معینی از طبقه کارگر است، مثلاً بخش زنان، بخش شهرستانی یا بخش جوان طبقه کارگر.

اگر حزب ما بخواهد کارگری بشود باید در این دوره بتواند کار قانونی بکند و اگر بتواند کار قانونی بکند باید بتواند رهبر مبارزه اقتصادی هم بشود. من می‌خواهم از اینجا این نکات را به هم ربط بدهم. یعنی تماس ما با کارگران پیشرو و پیوند خوردن با بخش پیشرو طبقه کارگر ایران، امروز برای حزب کمونیست ایران، رفتن به سمت طبقه کارگر و حساسیت به مبارزه اقتصادی آن طبقه را با خودش دارد. رفیق امیر در بحثش از روی این نکته گذشت و فکر می‌کنم استنباطی که آدم در آخر از بحث می‌گرفت یکبار دیگر تأکید بر این بود که «کارگران سیاسی‌اند» و هر کسی که ممکن است از مبارزه اقتصادی حرف بزند، یا بخواهد سازماندهی ویژه‌ای برای مبارزه اقتصادی پیشنهاد کند، یا سازماندهی مبارزه اقتصادی را امروز امر عاجل کمونیست‌ها بداند، ممکن است به اکونومیسم متهم بشود. من این را صحیح میدانم.

فکر نمی‌کنم اختلاف نظر چندانی با هم داشته باشیم. فکر می‌کنم

که براهتی بشود گفت من به عنوان یک کارگر از این حرفها کوتاه نمیآیم - کاری ندارم چه دولتی بر سر کار باشد.

یکی از مشکلات تبلیغات ما امروز چیست؟ توضیح دادن این که ما این حقوق را میخواهیم، حالا هر دولتی سر کار باشد... کسی این را از ما نمیفهمد. همه میگویند خوب بالاخره راهی نیست جز اینکه اینها را سرنگون کنی! چه معنی دارد که بحث هشت ساعت کار و چهل ساعت در هفته و یا حق بیمه را مطرح میکنید؟! مگر بدون سرنگونی میشود اینها را گرفت؟! تو هم فوری میگویی نه نمیشود گرفت، او هم فوری نتیجه میگیرد که پس این مسأله را ول کن و بچسب به بحث سرنگونی!

من میگویم اگر در مقابل این مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی و به این معنی مبارزه سیاسی طبقه کارگر برای قدرت پرولتری را در نظر بگیرید، آنوقت این دو اصلاً با هم تناقضی ندارند، اصلاً بدون هم نمیشود. یعنی این که طبقه کارگری که نمیتواند بطور عمومی خودش را به عنوان فروشنده نیروی کار تعریف کند و مطالبات حداقل خودش را بیان کند، چطور میتواند به انقلاب سوسیالیستی کشید، تصورش برایم سخت است. بنظر من این آگاهی در درون طبقه کارگر ایران فوق العاده ضعیف است. وقتی این را با طبقه کارگر انگلیس مقایسه میکنیم، میگویم «ضد امپریالیسم» که برای ما آگاهی طبقاتی نشد، «ضدیت با استبداد» که برای ما آگاهی طبقاتی نشد.

اگر فقط نفس آگاهی طبقاتی را میخواهید بگویند، بنظرم کارگر انگلیسی دهها گام از کارگر ایرانی جلوتر است. برای اینکه او حداقل میداند که نوع انسان معینی در جامعه انگلستان است، و این را میشناسد. ولی فکر میکند که این نوع انسان معین فقط این نوع دخالت معین را باید در این جامعه بکند، دولت مدیر است یا هر چه هست. ولی لااقل میداند که کارگر یعنی چه، میداند کارگر و یکسان بودن کارگر یعنی چه. میداند که دو ریال کم شدن مزد در فلان جا یعنی چه. میداند به قدرت رسیدن این یا آن آدم یعنی چه. میداند رابطه رفاه و رابطه بهداشت با دستمزدش چیست. اینها را میداند. آن آگاهی فی النفسه طبقاتی طبقه کارگر ایران ضعیف است. در مقابل، آگاهی عموم-خلقی، سیاسی-دمکراتیکش قوی است. این را قبول داریم. بله بزینم و حکومتهای استبدادی را بیاندازیم. ولی چه چیز بجایش میگذاری؟ طبقه‌ای است که نمیتواند در فردای سرنگونی سنگر خودش را نگهدارد و تاریخاً هم نتوانسته نگهدارد... می‌رود دنبال مصدق، می‌زنندش می‌رود دنبال خمینی، می‌زنندش می‌رود دنبال مجاهد، می‌رود دنبال هر کس دیگری که یک تحول سیاسی-دمکراتیکی را توضیح میدهد. دچار این توهم است که گویا اشکال کار از استبداد است و گر نه تمام اهالی جامعه میفهمد که کارگر باید وضعش خوب باشد! این را نمیفهمد که اینطور نیست. چون تصورش از بورژوازی ضعیف است، به همان نسبتی که تصورش از طبقاتی بودن خودش ضعیف است.

چرا هنوز بخشی مبارزات ما بر علیه انقلابیگری سطحی ضد رژیم است؟ برای اینکه طبقه کارگر هم همینطور فکر میکند. اگر کارگران انقلابیگری سطحی ضد رژیم از خودشان نشان میدادند، بورژوازی را بهتر میشناختند، اگر فقط

کارگری‌ای که بتواند از سطح زندگی طبقه کارگر، از وضعیت حقوقیش در آن جامعه دفاع کند و یا آن را بهبود ببخشد. این کار را کسی نکرد. من هم فکر میکنم پیکار، رزمندگان یا وحدت انقلابی و غیره، همانقدر نگران مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بودند که وحدت کمونیستی نگران مبارزه برای سوسیالیسم بود. یعنی هیچ. یعنی فقط حرفش را می‌زدند. چون اگر کسی واقعاً نگران چیزی باشد دست پیکار سازماندهی و براه بردن و پراتیک کردنش میشود. نه وحدت کمونیستی آن سوسیالیسمش را پراتیک میکند و نه آنها بطور جدی یک جنبش کارگری غیر حزبی متکی به یک سری مطالبات اقتصادی و یا اقتصادی-حقوقی را دنبال کردند. عمدتاً در کار سازمانی جلب نیرو از کارگران هدف بود. این همانطور که سولماز گفت رنگ اکونومیستی به آنان می‌زد چون مجبورند آنجا قربان صدقه کارگران بروند، این دنباله‌رو-ایسم است. به این معنی که این دنباله‌رو-ایسم کاملاً انعکاس پوپولیسم و سکتاریسم اینها است و اصلاً بها ندادنشان به مبارزه طبقه کارگر - بمثابه طبقه کارگر در موقعیت فروشنده نیروی کار. آنها ادا به این کار بها نمیدهند و حتی به همین آگاهی هم دامن نمی‌زنند.

یک بحث من - که در بحث رفیق امیر کمرنگ شد - این است که آگاهی طبقه کارگر بخودش بمثابه فروشنده نیروی کار مقدم است به آگاهی بخودش بمثابه حاکم جامعه جدید و غیره. بنظرم مقدم است، نه فقط بطور تاریخی، بلکه حتی در هر مقطع و دوره‌ای هم مقدم است. یعنی من نمیتوانم کارگری را تصور کنم که مفهوم «طبقه درخود بودن»، این که «من و آن کارگر دیگر یک نوع آدمیم»، «من و حسن و تقی، یک نوع آدمیم» را درک نکرده باشد، این را که کارگران در مقابل بورژوازی، در مقابل کارفرما، در مقابل دولت، یک جورند، یک نوعند، یک پدیده‌اند را نفهمیده باشد ولی گرفتن حکومت و برانداختن مالکیت را بفهمد، سیاست سوسیالیستی و آنهم نوع مشخصی از مدل سوسیالیسم، از نوع مارکسیسم انقلابی‌اش را بفهمد.

اینجا بنظر من آن سیاستی که رفیق امیر به آن بها میدهد - در مقابل آگاهی خودبخودی و اقتصادی طبقه - یک سیاست دمکراتیک است. اتفاقاً بحث لنین در «چه باید کرد؟» همین است. در «چه باید کرد؟» لنین در مقابل بحث مبارزه اقتصادی، بحث مبارزه دمکراتیک، مبارزه بر سر سیاست دمکراتیک، بر سر دمکراسی، را مطرح میکند. هیچوقت ما ندیدیم در مقابل مبارزه اقتصادی و مطالبات اقتصادی طبقه کارگر، کسی بگوید اینها را اینقدر پُر رنگ نکن و به مبارزه برای سوسیالیسم بچسب! اتفاقاً لنین در همان «چه باید کرد؟» به این نوع مبارزات میگوید سوسیالیستی، با یک درجه اغماض، یعنی مبارزاتی که طبقه کارگر فقط برای خودش میکند. به کارگر میگوید فقط به این نوع مبارزات نچسب، مبارزه‌ای را که بطور کلی باید برای جامعه بکنی، برای رهایی از استبداد تزاری بکنی را هم ببین! من بحث «چه باید کرد؟» را این طور میفهمم. طبیعی است، برای اینکه در آن جنبش این گرایش، مسلط است. ما از سر دیگری داریم در این جنبش مطرح می‌شویم. این طبقه کارگر یک دفعه هم در طول تاریخش نگفته که خود من چه می‌خواهم، حتی نتوانستیم سه سال پشت سر هم دنبالش را بگیریم. طبقه کارگر نه سازمانش را داشته، نه حزبش را داشته و نه محیط سیاسی‌ای وجود داشته

هستند! به ما میگویند پرولتاریا، به تو هم میگویم روشنفکر درون طبقه! عنوانی که به تو میچسبد. بنظر من اگر جواب این مسأله را نداشته باشیم این عنوان به ما میچسبد.

راجع به خصلت ارتجاعی یا غیر ارتجاعی اتحادیه‌ها، در اینجا بحثی شد که بنظرم از هر دو طرفش نادرست است. یک بحث میگوید ارتجاعی است و بحث دیگری که میگوید اصلاً ارتجاعی نیست. بنظرم خیلی جاها هم ارتجاعی است. حتی جنبش اتحادیه‌ای که زرد هم نیست ارتجاعی است. بستگی به این دارد که با کدام پراتیک اجتماعی واقعا موجود دارید مقایسه‌اش میکنید. اگر کسی به جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس بگوید ارتجاعی، من میگویم بیخود میگوی. برای اینکه باید بگویی وقتی این عصا را از دست طبقه کارگر بگیرم، کدام عصا را زیر بغلش گذاشت؟ باید دید جنبش اتحادیه‌ای در مقابل کدام جنبش دیگر طبقه کارگر به خودش موجودیت میدهد؟ جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس در مقابل هیچ جنبش دیگری دارد به خودش موجودیت میدهد. بنابراین هر کسی که آمد خواست این اتحادیه را دمکراتیک کند - الان در ناتینگهام‌شایر عده‌ای اتحادیه‌ای تشکیل دادند و اعتراضشان این است که اتحادیه معدنچیان دمکراتیک نیست - روی خط مارگارت تاچر است. من هم میگویم اتحادیه‌ها دمکراتیک نیست. ولی بطور واقعی وقتی که شما مشغول ساختن هیچ اتحادیه دمکراتیک انقلابی‌ای نیستید، وقتی که جنبش کمونیستی هیچ رهبری دمکراتیک - اقتصادی را به طبقه کارگر اعمال نمیکند، خود نفس مبارزه با اتحادیه‌های کارگری بر سر نکته «دموکراسی» امروز یعنی تاچریسم. میخوام بگویم، آدم همیشه باید بداند که در مقابل کدام پراتیک واقعا موجود، دارد یک پدیده را با اسم ارتجاعی، ضد انقلابی و غیره قیاس میکند؟ اگر همینطوری بخواهیم حرفش را بزنیم، یعنی بر مبنای تئوری و اینکه اصولاً آدمهای اصولی چه باید بگویند، خیلی چیزها ارتجاعی‌اند. از جمله تمام جنبش آفریقای جنوبی، تماما ارتجاعی است. تمام جنبش ایرلند از بیخ ارتجاعی است. تمام جنبشهای اتحادیه‌ای در انگلستان با این حساب ارتجاعی است. ناسیونالیسم مگر ارتجاعی نیست؟ ناسیونالیسم، آنهم در انگلستان؟ آن اتحادیه‌ها کلی ناسیونالیسم دارند. مگر رفرمیسم و پارلمنتاریسم پدیده‌های ارتجاعی نیست؟ اینها را هم دارند.

ولی مسأله این است که اگر بنا باشد ارتجاع و ضد ارتجاع و انقلاب و ضد انقلاب را بر مبنای فرمولاسیون اهداف طبقات در یک سطح معینی در درون جامعه در نظر بگیریم و خود این طبقات و صفبندی طبقاتی را پشت این فرمولاسیون‌ها را نبینیم، به مشکلات زیادی برخورد میکنیم. از جمله خود انقلاب ایران با فرمولاسیون «حکومت اسلامی ایجاد باید گردد»، یک جنبش ارتجاعی میشود.

میگویم آنجایی که آن فرمولبندی ارتجاعی یا لااقل نه انقلابی، غیر انقلابی، رفرمیستی، پارلمنتاریستی، تنها شکل بروز اعتراض طبقه ما است، دیگر بنظرم نمیشود به آن گفت ارتجاعی. تمام ایرادی که میشود به چپ اروپا گرفت این است که با این سیستم برخوردش اجازه میدهد که این تنها شکل بروز اعتراض طبقه کارگر در اروپا باقی بماند. و گر نه میتوانستیم بگوییم، اتحادیه‌ها نه، و مثلاً جنبش مجمع عمومی آری، یا جنبش

مجاهد انقلابیگری سطحی ضد رژیم داشت، ما مشکل زیادی نداشتیم. مسأله‌مان این است که کارگر میآید بیرون و میگوید درود بر خمینی، یا میرود پشت سر اپوزیسیون بمب‌انداز.

بنظر من حرف سولماز درست است، آن حزبی که به مبارزه اقتصادی بها میدهد، مجموعه‌ای از یک دستگاه فکری - عملی برای مطالبه اقتصادی را ترسیم میکند. پایین به ما فشار میآورد و ما هم هیچوقت نگفته‌ایم که این مشکل ما نیست. پایین به ما فشار میآورد، ما هم نمیتوانیم... این است واقعیت حزب ما. پایین میگوید «سود ویژه»، «قانون کار»، «طرح طبقه‌بندی مشاغل» و ما هم لال مانده‌ایم. مگر این که خود پایین چیزی در این باره بنویسند و ما رتوشش کنیم و در نشریه‌مان چاپ کنیم.

این حزب باید نگران این ماجرا باشد. و گر نه اتفاقاً از پایین خودش جدا میشود. بگذارید اینطور بگویم؛ اگر این وضع ادامه پیدا کند، بخش کارگری داخل کشوری ما در مقابل کمیته سازمانده و رهبری ما قرار میگیرد. بخش کارگری میگوید من با کارگرانم، من قاطی اینها هستم، من میخوام مبارزه اینها را تبدیل به مبارزه سوسیالیستی بکنم، در صورتی که تو هیچ خط و مشی‌ای نداری، تو نمیدانی چطور باید دنبال شوراها را بگیرم، تو نمیدانی چطور باید در مبارزه قانونی دخالت کنم، تو نمیدانی چطور باید به عده‌ای که حالا میخوانند سندیکا بسازند، برخورد کنم. تو هیچکدام از اینها را برای ما نمیگویی؟ واضح است که از شما جدا میشوم و میروم پشت سر کسی که به این مسائل جواب میدهد.

بحث من هم اینجا است. دعوی ما با هر جریانی، بر سر نوع پاسخی است که به یک مسأله واحد میتوانیم بدهیم، نه اینکه مسائلمان با هم فرق داشته باشد. اگر قبول داریم که مسأله مبارزه اقتصادی مسأله ما است، آنوقت دعوی ما با اکونومیسم تازه معنی پیدا میکند. بنابراین مرزبندی ما با اکونومیسم بر سر این نیست که سیاست مهمتر است یا اقتصاد، بلکه بر سر این است که اقتصاد را چطور میشود پیش برد. آن اکونومیسم روسیه بود که دعویش بر سر این بود که آیا سیاست مهمتر است یا اقتصاد. دعوی ما با اکونومیسم ایرانی نمیتواند بر سر این باشد. کمونیسم ایران بنا بتعریف، بقول خود امیر خیلی هم سیاسی است، یعنی اکونومیستی مثل اکونومیستهای روسی نداریم. دعوی ما با اکونومیست ایرانی، با راه کارگر و رزمندگان و غیره تماماً بر سر این است که واقعا چه نوع تشکل غیر حزبی را باید ساخت و دست بکار ساختنش شد. نفس بهایی که آنها به مبارزه اقتصادی و یا خودبخودی میدهند، بدرستی نمیتواند مرز ما را ترسیم کند. منظورم این نیست که از آن شکل ظاهری - نه فقط شکل، بلکه آن محتوای اکونومیستی که فعالیتشان در طبقه کارگر دارد - چشم‌پوشیم و بگوییم این مهم نیست. این را کاملاً قبول داریم. ولی میخوام بگویم این هنوز جواب کاملی نیست. یعنی کوپیدن این که، این حرفهای تو مطابق با «چه باید کرد؟» تماماً اکونومیستی است، دردی دوا نمیکند. طرف میگوید خوب باشد، تو برو نظراتت را بگو، فعلاً که رهبران عملی بخاطر همین حرفها من هستند. هر چقدر میخواهی بر علیه اکونومیست فحش بده! نه من به این میگویم اکونومیسم و نه ایشان که رئیس کارگران فعال صنایع چاپ

مسئولین بخشها آری. ولی چنین چیزی نمیتوانیم بگوییم.

در ایران اگر ما بتوانیم به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورایی دامن بزنیم، بروشنی میتوانیم بگوییم جنبش اتحادیه‌ای ارتجاعی است - اگر این کار را کرده باشیم. یعنی اگر درست در وقتی که جنبش مجمع عمومی در ایران پا گرفته، دمکراسی مستقیم را کارگران در مجامع عمومی اعمال میکنند، درست وقتی که رهبران این جنبش مجمع عمومی دارند در یک سطح سراسری شورایی به خودشان شکل میدهند و موضعگیری سیاسی میکنند و فقط هم به اقتصاد نمیپردازند و خودشان را با احزاب عجین میکنند و کار میکنند، در این شرایط یک نفر بیاید و بگوید من میخواهم در تهران سندیکای کارگران نساج راه بیندازم. میگوییم کاری که میخواهی بکنی ارتجاعی است مرد حسابی!

بنظر من نمیشود راجع به اتحادیه، صرفاً بر مبنای فرم‌ش یا بر مبنای تعریف کلاسیک، حکم ارتجاعی یا غیر ارتجاعی بودن صادر کرد. بنظر من در بحث آخر رفیق امیر الان این طرف بحث کم‌رنگ بنظر می‌آید. این جواب جنبش است. با این ملاک به اتحادیه‌هایی میشود گفت ارتجاعی، از جمله جنبش اتحادیه‌ای در همین آمریکای امروز. یعنی جنبش اتحادیه‌ای کارگری آمریکا در مقایسه با جنبش ضد جنگ ویتنام یک نیروی ارتجاعی است. همین الان جنبش اتحادیه‌ای در آمریکا در مقایسه با هر جریانی که از حقوق بشر دفاع میکند، یک جنبش ارتجاعی-کانگستری است... هیچ چیز نیست. ولی در انگلستان اینطور نیست، در فرانسه کمتر اینطور است. جنبش اتحادیه‌ای در لهستان بنظرم اصلاً ارتجاعی نیست، در عین این که تمام فرمولبندی اهدافش ارتجاعی است، به نسبت همان چیزهایی که در لهستان به جریان افتاد.

بخاطر چه این را میگوییم؟ بخاطر اینکه آن تنها شکل ممکن تنوری بروز اعتراض طبقه ما است. من نمیتوانم بسادگی به این بگویم ارتجاعی. ولی اگر شکل دیگری وجود داشته باشد و بتوانید نشان دهید که این شکل بروز در مقابل آن شکل بروز، آلترناتیو همدیگر قرار گرفته‌اند، آن موقع به صراحت، حتی اگر زرد هم نباشد و زوباتوفی [Zubatov] هم نباشد و خط‌پنجی [۱] و خیلی هم خوش نیت باشد، به صراحت باید گفت، یک حرکت ارتجاعی است از طرف بورژوازی، که در واقع در آن مقاطع فوراً از جانب بورژوازی مورد حمایت هم قرار میگیرد.

به هر حال من با بحث رفیق امیر اختلاف چندانی نمیبینم و بحث را مثل رفیق رضا به آن حالت قطبی نمیکنم که مدعی بشوم که مثلاً اینجا به مطالبات اقتصادی طبقه کارگر حمله شده، یا به ضرورت کار در جنبش طبقه کارگر حمله شده، یا به اهمیت مطالبات کارگری حمله شده است. ولی نفس فرمولاسیون بحث ما در مورد تشکلهای غیر حزبی و در مقابل اکونومیسم، بطور طبیعی ما را میگذارد بغل جریانات دور از طبقه کارگر و جدا از طبقه کارگر. اتفاقاً در این دوره هر بحث جامعی در مورد تشکلهای غیر حزبی، باید ما را بگذارد در کنار آن نیروهایی که میخواهند طبقه کارگر را به طرق غیر حزبی متشکل کنند، نه بر عکس. استنباط کلی من از بحث - بحثی که رفیق امیر اینجا عرضه کرد، نه در روزنامه - این بود که خوب با مسکوت گذاشتن این

که در مورد شورا و غیره چه میگوییم، بعلاوه با کوبیدن مبارزه تریبیونی، چیزی از این قضیه بجا نگذاشت. بحث این است که این خطر بطور واقعی، ما را خیلی بیشتر تهدید میکند.

نکته دیگری را هم بگویم؛ بنظر من تأکید بر ضرورت کار غیر حزبی در میان کارگران را از سر باتالیا [۲] نباید گرفت، مگر اینکه بخواهیم مشخصاً چهارچوبه اروپا را مد نظر قرار دهیم. چرا این را میگوییم؟ برای اینکه باتالیا از موضع یک جنبش پوپولیستی - دمکراتیک نیست که جنبش صنفی را رد میکند. بلکه به اعتبار برنامه حداکثر است که جنبش کارگری را رد میکند. در «چه باید کرد؟» «لنین در مقابل جنبش اخص کارگری، اهداف برنامه حداقل را بعنوان جنبش سیاسی طبقه مطرح میکند و همان آن است که توسط جریان فدایی و خط سه و غیره، در مقابل جنبش طبقه، تعمیم پیدا کرده. یعنی دوری جنبش کمونیستی ایران از جنبش کارگری بخاطر این نیست که خیلی سوسیالیست است، آنقدر سوسیالیست است که رغبت نمیکند به این کارها بپردازد. از فرط ضد دیکتاتوری بودن و جنبش همگانی - دمکراتیکی بودنش است که به انسجام داخلی طبقه کارگر بهایی نمیدهد، و این باز هم وظیفه ما را سنگین‌تر میکند.

اگر بخواهید با خود باتالیا بحث کنید، بحث بر سر دخالتگری، بر سر پراتیک بودن تشکیلات حزب متمرکز میشود. در صورتی که بحث با پوپولیسم ایران کاملاً می‌رود بر سر جنبش همگانی و هویت مستقل طبقه کارگر. این سطح دیگری از تجرید بنظر میرسد. به نظر من این خطری است که هنوز ما را تهدید میکند.

ممکن است از ما اینطور برداشت بشود که حزب کمونیست در یک دوره به سمت طبقه کارگر رفت، حالا که انقلاب شده، با نیروی سازمانی‌اش می‌رود به سراغ همه. واضح است که آن موقع نباید افتاد به موضع اکونومیسم ضمیمه پوپولیسم در آن دوره. در عین حال هم نباید افتاد به یک درجه بی‌نیازی از طبقه کارگر و ابراز وجود غیر حزبی و توده‌ای‌اش در مبارزه.

[۱] «خط پنج» - گرایش «کارگر-کارگری»، با خصوصیت بارز تمسخر روشنفکر، تحقیر تنوری و تکریم دست پینه بسته، به «خط پنج» معروف بود.

[۲] در مورد «باتالیا» که در این بحث چند بار مورد اشاره قرار میگیرد، نتوانستیم اطلاعات خاصی بدست بیاوریم. لطفاً اگر از باتالیا چیزی میدانید به ما هم اطلاع بدهید.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن توسط دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده و توسط مسئول سایت آرشیو عمومی آثار منصور حکمت، مقابله و ادیت شده است.

بحثی در باره شکل های کارگری

(مجمع عمومی و تشکل پایدار، سندیکا، شورا) {در ۴ قسمت}



محمود قزوینی

www.m-ghazvini.com

ghazvini.m@gmail.com

این مطلب در ۴ بخش است که در نوامبر سال ۲۰، آبان و آذر ۱۳۹۹ در پاسخ به آقای حسین اکبری در سایت اخبار روز نوشتیم. کسانی که امروز مباحث مربوط به سندیکا و مجمع عمومی را دنبال میکنند خوب است این جدل را مطالعه کنند تا ببینند بحث بر سر چیست. همان استدلالاتی که آقای حسین اکبری سال گذشته بر علیه مجمع عمومی داشته است امروز از زبان همه مخالفین مجمع عمومی زیر عنوان دفاع از تشکیل سندیکا بیان میشود. علت لشکرکشی میفین سندیکا بر علیه جنبش مجمع عمومی را آقای حسین اکبری برخلاف کسانی که ظاهر رادیکل میگیرند و به مارکس و لنین رجوع میکنند، روشن و صادقانه بیان کرده است. او اعلام کرده است میحث مجمع عمومی تأثیرات مخربی در میان جنبش کارگری و فعالین آن دارد و باید خنثی شود و برای پاسخ هم نه فقط به مبارزه جاری کارگران، بلکه به سراغ منصور حکمت رفت و نظریات او را مورد نقد قرار داد.

او در مطلبش با عنوان "تشکلهای کارگری و نسخه های بورژوازی و خرده بورژوازی" تلاش کرد با آوردن فاکنهای زیادی از منصور حکمت ایده ای را که فکر میکند "حتی در بازه زمانی طولانی، آنگاه که جایگاهی را در ذهنیت عمومی بخشهایی از این طبقه و وابستگان آن را تصرف می کند، می تواند به عنصری بازدارنده و ناسودمند بدل شود" را نقد کند. او مدعی است که فعالین جنبش کارگری باید جلوی نفوذ این ایده ها را سد کنند. فراخوانی که میبینیم امروز از طرف تمام عناصر جنبش بورژوازی در جنبش کارگری به آن لبیک گفته شده است. آخر آقای حسین اکبری از متفکران و فعالین هیات موسسان سندیکایی دین زیادی به گردن همه اینها دارد. اگر هیات موسسان سندیکایی نبود که حرفی از سندیکا در میان نبود. در دوره دوخرداد هیات موسسان سندیکایی تلاش کرد تا سندیکای مستقل اما مطلوب دولت و بورژوازی شکل بگیرد. نشد، جمهوری اسلامی گردن گذاشت. پشت تشکیلی سندیکای کارگران شرکت واحد هم هیات موسسان سندیکایی بود. اینکه در ایران حتی سندیکایی که با نقشه و سیاست راستترین جناحهای سندیکایی تشکیل شود، در اثر عدم وجود کوچکترین روزه فعالیت سندیکایی و مقاومت کارگران در مقابل سرکوب رژیم به سندیکای مبارز تبدیل میشود، چیزی در باره خود جنبش سندیکایی به ما نمیگوید. در ایران جنبش سندیکایی در کار نیست. محصول همه جست و خیز هیات موسسان سندیکایی و چپهای حاشیه ای دنباله رو آنها و کل جنبش بورژوازی در درون کارگران فعلا صفر است. برای راه اندازی جنبش سندیکایی در ایران بورژوازی ایران باید فکر بکری کند. آقای اکبری در نوشته اش فاکنهای زیادی از منصور میاورد تا ذهن کارگران را روشن کند که مجمع عمومی اولاً تشکل نیست و دوماً مخرب است. حرفهایی که همه سندیکالیستها مشغول تکرار آن هستند.

آقای اکبری هم پیشگام جنبش سندیکایی است و هم پرچمدار مبارزه بر علیه جنبش مجمع عمومی. بقیه تنها عناصر پس قراوال آقای اکبری هستند. او سال گذشته آژیر خطر گسترش جنبش مجمع عمومی را به صدا درآورد، بقیه تازه از خواب بیدار شده اند.

به دوستان مبلغ تشکیلی سندیکا از فعالین شرکت واحد و هواداران تشکیلی سندیکا در محافل چپ در داخل و خارج کشور میگویم ۴۰ سال کارگران ایران در مراکز بزرگ کارگری اساساً از طریق مجمع عمومی مبارزه خود را پیش برده اند. حرف ما این است که راه پیشروی مبارزه امروز کارگران منظم تشکیلی شدن مجمع عمومیها است. منظم شدن به این معنا که مجمع باید در شرائط غیراعتصابی و غیراعتراضی هم در کارخانه ها تشکیلی شود و مسئولین و نماینده و هیات نمایندگی برای مسائل متنوع در مرکز کاری خود تشکیلی دهند. این هم در بسیاری موارد اتفاق افتاده است اما به یک جنبش تبدیل نشده است تا هر کارگر مبارزی خودبخود و برای هر دردی و برای ایجاد اتحاد و قدرتمندی کارگران به سراغ تشکیلی مجمع عمومی برود. شما میگویید نه راهش این نیست و باید در همه جا سندیکا تشکیلی داد. ما میگوییم خوب بفرمایید تشکیلی دهید. مگر کسی جز رژیم مانع شماسست. تاکنون در مقابل ۴۰ سال مبارزه گسترده کارگران ایران در بسیاری از مراکز ما تنها شاهد تشکیلی سندیکا در یک مرکز کاری یعنی شرکت واحد بوده ایم که آن هم در مقابل سرکوب نتوانست دوام بیاورد و به یک جمع فعالین تقلیل پیدا کرده است که خود را سندیکا مینامند. سندیکای هفت تپه از ابتدا یک مجمع نمایندگانی بود که خود را سندیکا نامید و بعد از اعلام موجودیت (نه تشکیلی) نتوانست قدم از قدم بردارد. چون هیات مدیره سندیکای هفت تپه میبایست مانند مجمع نمایندگانی عمل میکرد. یعنی مانند نمایندگانی همین دوره اخیر ۵ ساله هفت تپه به سراغ تشکیلی مجمع عمومی کارخانه و نه مجمع عمومی اعضاء سندیکا میرفتند (سندیکای هفت تپه هیچگاه عضو نداشت، کارگران در یک انتخابات عمومی در شرکت در یکروز نماینده های خود را انتخاب کردند. کارگران انتخاب کننده نه زمان انتخابات و نه پس از آن عضو سندیکا بوده اند). برای همین از سندیکای هفت تپه تنها نامش به یادگار مانده است. عملش در فضای مجازی اجرا میشود.

دوستان مبلغ تشکیلی سندیکا راه برون رفت از این وضعیت در رفتن از زیر بار مشکل نیست، بند کردن به جنبش مجمع عمومی نیست. لطفاً با پذیرش این مشکل که تشکل توده ای پایداری نتوانست شکل بگیرد و مستقر شود بیایید توضیح دهید، کارگران امروز چگونه تشکل توده ای خود را تشکیلی دهند. مجمع عمومی را خط بزنید ببینید چه چیزی، چه ابزاری برای مبارزه توده ای کارگران باقی میماند. به جای پانیک کردن و در جلد سکتیهای در حاشیه طبقه کارگر فرو رفتن و شعر "سنیکا بی بدیل است" خواندن راه نشان دهید.

ما مبلغ نظری و عملی جنبش مجمع عمومی هستیم و فکر میکنیم راه برون رفت طبقه کارگر ایران از بی تشکلی امروز منظم و دائمی شدن تشکیلی مجمع عمومی در همه مراکز بزرگ و متوسط میباشد. برای تشکیلی سندیکا که جای خود دارد، برای تشکیلی صندوق همیاری و هرگونه تشکلی هم ارزش بسیار قابل هستیم. اما میگوییم و تجربه عملی هم نشان داد که نمیتوان سندیکا تشکیلی داد و نگه اش داشت. میگویید نه، این گوی و این میدان. به جای اینکه بر علیه مجمع عمومی حرف بزنید بروید سندیکایتان را تشکیلی دهید.

محمود قزوینی

۶ نوامبر ۲۰۲۱، ۱۵ آبان ۱۴۰۰

بحثی در باره تشکلهای کارگری

(مجمع عمومی و تشکل پایدار، سندیکا، شورا)

آقای حسین اکبری در مطلبی با عنوان "تشکلهای کارگری و نسخه های بورژوازی و خرده بورژوازی" در چهار بخش به بحث تشکلهای کارگری در ایران پرداخته است و در آن سندیکا را به عنوان "خانه کارگران" و "بدیل مناسب" نام برده است. من سعی میکنم در چند بخش به نظرات آقای اکبری بپردازم و نشان دهم چرا دیدگاههای او جامد و خشک و پیروی از الگوهای از پیش داده شده و ذهنی و در عرصه سیاست جنبش کارگری و سیاست روزمره جنبش در موضع راست ایستاده است.

مجمع عمومی سنگ بنای تشکل کارگری است (قسمت اول)

آقای اکبری در آخرین قسمت مقاله اش به شورا و مجمع عمومی پرداخته است. من از آخرین قسمت مقاله اش شروع میکنم، یعنی شورا و مجمع عمومی و سندیکا.

سوال هر فعال کارگری و هر خواننده مقاله آقای اکبری این است که علت پرداختن آقای اکبری به این موضوعات چیست؟ خود آقای اکبری میگوید علت آن تاثیر این ایده ها و تئوریها بر فعالین طبقه کارگر میباشد:

"اما موضوع این نوشتار نقد دیدگاه هایی است که اساسا آگاهانه در خدمت سرمایه نیستند و چه بسا به شدت هم ضد سرمایه دار و خود را در خدمت طبقه کارگر می دانند. منتهی نوع نگرش حاملین این دیدگاهها در تحلیل نهایی به سود طبقه کارگر نیست و حتی در بازه زمانی طولانی، آنگاه که جایگاهی را در ذهنیت عمومی بخشهایی از این طبقه و وابستگان آن را تصرف می کند، می تواند به عنصری بازدارنده و ناسودمند بدل شود." (از بخش سوم مقاله تشکلهای کارگری، حسین اکبری)

اما واقعیت جز این است که آقای اکبری میگوید. آقای اکبری در سالهای اخیر شاهد است که فعالین و رهبران کارگری مراکز بزرگ صنعتی بیش از پیش و آگاهانه به طرف جنبش مجمع عمومی گرویده اند. هفت تپه و فولاد اهواز تنها نمونه نیستند، اما نمونه های برجسته ای از رفتن فعالین و رهبران کارگری به طرف مجمع عمومی است. بر آگاهانه بودن به این دلیل تاکید میکنم، چون رهبران و فعالین این دو مرکز چه در مبارزات سال ۹۷ و چه در مبارزات اخیر مجمع عمومی را بشکل نسبتا دائمی در محل کار برگزار کردند و بدنبال طرحهای ذهنی رفتند. مجمع عمومی در آنجا دیگر "خوبخودی" نبود، بلکه به سنت تبدیل شد و رهبران و فعالین آگاهانه به سمت آن رفتند. انتخاب آگاهانه این ظرف از طرف فعالین و رهبران و تبدیل شدن آن به یک سنت و استفاده تمام و کمال از ظرفیتهای آن مسئله ایست که میتوان گفت فضای جنبش کارگری ایران و فضای فعالین و رهبران کارگری دارد به این سمت میرود. آقای اکبری در مقابل عمل جنبش کارگری، در مقابل نسل جوان رهبران و فعالین آن، در مقابل امکاناتی که این فضا به روی جنبش کارگری ایران گشوده است، در مقابل سنگ یخ شدن قانونگرایی، در مقابل شکست طرحهای ذهنی برای تشکیل تشکل پایدار و دائمی در شرائط دیکتاتوری خونین و در شرائطی که توازن قوا اجازه آن را نمیدهد است که به صرافت نقد مجمع عمومی افتاده است.

نه تنها مشاهده ساده و دنبال کردن اخبار روزمره بسیاری از مراکز بزرگ صنعتی و مبارزات آنها، بلکه گفتار و عمل هر رهبر و فعال کارگری مبارز حاکی از این است که کارگران تشکیل مجمع عمومی و انتخاب نمایندگان و هیات نمایندگی را استراتژی راهبردی مبارزات جاری کارگران میدانند و این سنت دارد جا پای محکمی در جنبش کارگری پیدا میکند. اسماعیل بخشی که بحق امروز از رهبران طراز اول جنبش کارگری ایران است به ایگون جنبش مجمع عمومی و شورایی تبدیل شده است.

نسل جوان فعالین و رهبران جنبش کارگری ایران که از ایران خارج شده اند و توانسته اند تجربیات خود را بنویسند و یا بطور کتبی و شفاهی در مصاحبه ها آن را بازگو کنند، حاکی از عمق یافتن سنت مجمع عمومی و رفتن آگاهانه به سمت آن است.

«...به دنبال شدت گرفتن اعتراضات، «علیرضا محبوب»، دبیرکل «خانه کارگر» و نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و نیز «کریم یآوری»، مدیر کل حمایت از مشاغل و بیمه بی کاری وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی به اهواز می روند: «آمدند از کارگران خواستند تا مثل «شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه» بروند تهران و در مجلس موضوع را مطرح کنند. این موضوع هنوز وارد مجمع عمومی فولاد نشده بود تا به رای گذاشته شود و تصمیم بگیریم چه طور با محبوب صحبت کنیم؛ این که ما چه مطالباتی داریم و آیا محبوب می تواند آن مطالبات ما را محقق کند و آیا این قدرت را دارد؟ هنگامی که از تجمع اعتراضی برمی گشتیم، دو نفر از کارگران آمدند و گفتند محبوب با ما تماس گرفته و گفته است بیایید تهران؛ همین امروز حرکت کنید. ولی بقیه کارگران گفتند ما تحت هیچ شرایطی به تهران نمی رویم. مسخره است وقتی ۴۲ نفر از کارگران همکار ما بازداشت شده اند، برویم سر میز مذاکره بنشینیم.» آل مهدی با اشاره به این جمله کارگران که مگر می شود با کسی بنشینیم که پوتین خود را روی گردنت گذاشته است و می گوید بیا با من مذاکره کن، اضافه می کند: «این موضوع به رای گذاشته شد. کارگران موافق مذاکره، دو نفر بودند که رفتند و با محبوب صحبت کردند. آن دو نفر مصر بودن که بروند ولی ما قبول نکردیم.» (از مصاحبه میثم آل مهدی از رهبران کارگران فولاد اهواز)

«در آبان ۹۷ به دنبال اعتصاب کارگران، این بار هم تشکیل مجامع عمومی در دستور کار قرار گرفت. با این تفاوت که بجای خیابان، این مجمع در سالن اجتماعات شرکت برگزار شد و تداوم و رسمیت و امکان رأی گیری منظم وجود داشت. به طوری که هر پنجشنبه برگزار می شد و اقدامات هفته بعد را تعیین می کرد. برگزاری این مجامع امکان بسیار خوبی بود که همه کارگران را فارغ از دیدگاهها و نظرات مختلف، به طور آزادانه در بحثها و تصمیم گیری های جمعی مشارکت دهد..... در جلسات هم اندیشی کارگران در تالار شرکت حتی موضوع شورای اسلامی مطرح می شود و مقرر می گردد که بررسی های بیشتری درباره آن صورت گیرد. اما با دخالت بجا و صحیح برخی فعالان کارگری خارج و داخل شرکت و تماس با گروهی که خواهان ایجاد شورای اسلامی بودند ضعفهای شورای اسلامی برجسته تر می شود و اینبار طرح تشکیل مجمع نمایندگان مستقل در جلسات هم اندیشی کارگران (مجمع عمومی هفتگی) مورد استقبال اکثریت قرار می گیرد. اما تصمیم گیری در این خصوص به بعد موکول می شود. «روایتی از دو سال مبارزه و سازماندهی گروه ملی فولاد اهواز از پیمان شجیرانی از رهبران کارگری فولاد اهواز»

روایت مجمع عمومی و مجمع نمایندگان در هفت تپه را هم هر کارگر و هر علاقه مند به جنبش کارگری بطور دائم از طریق

آشکاری است که بتواند کارگران را به اصطلاح به «پای کار» بیاورد و طبیعی است که در این پروسه اشکال مختلف سازمانیابی موثر و مستمر و پایدار در ذهن کارگران پیشرو و همکاران دیگر مبادله شود و در واقع یک مجموعه از دانش و اطلاعات بین ذهن‌های کارگران به جریان می‌افتد.» (تشکلهای کارگری... بخش پایانی از حسین اکبری)

صحبت ما فعالین جنبش مجمع عمومی این است که توده طبقه کارگر ایران در شرائط اختناق و سرکوب ایران از دهه شصت تاکنون از چه اهرمی مبارزات روزمره خود را پیش برده و باید ببرد؟ بحث بر سر مجمع عمومی بحث بر سر متشکل کردن و ایجاد اتحاد میان توده کارگران است. اینکه باید سازمانهای پنهان و نیمه پنهانی باشد تا فکر بسیاری از مسائل ریز و درشت را کند و در پشت صحنه مسائل بسیاری نظیر نقش کارگران معترضی که تازه پا به میدان میگذارند، دخالت نیروهای سرکوبگر و امنیتی و ترفندهای کارفرما و... را بررسی کنند، به فکر تندروی و یا سازش بیموقع باشند و یا با مراکز دیگر کاری برای پشتیبانی تماس بگیرند... چیزی در باره مجمع عمومی به عنوان اهرم متحد کننده توده کارگر نمیگوید. مجمع عمومی جایی است که مثلاً یک مطالبه کارگران که از طرف کارگران فعال و پیشرو طرح میشود، به مطالبه عمومی و مشترک بدل میشود و مجمع عمومی قدرت توده کارگران را پشت آن مطالبه قرار میدهد. کارگران نماینده و نمایندگانی را برای مذاکره با کارفرما و مدیریت و دولت تعیین میکنند و بعداً در صورت دست زدن به اعتراض، شکل، ابعاد و چگونگی آن را تعیین میکنند. کارگران یک محل کار و شرکت و یک محله رابطه پنهان و نیمه پنهان خود را به راحتی و بدون هیچ و یا کمترین درد سر امنیتی از طریق روابط خانوادگی همکار با همکار، رابطه دوستی و رفاقت پیش میبرند. چنین رابطه پنهانی در همه شرائط چه در شدیدترین اختناق و چه در آزادترین شرائط هم وجود دارد و وجود خواهد داشت. این خود سطحی از تشکیلیاتی خودبخودی طبقه کارگر و سوخت و ساز درونی آن است. بگذارید مثلاً نام این محافل مخفی را کمیته های کارگری بگذاریم و واقعا هم برخی از این محافل خانوادگی بشکل کمیته های مخفی کارخانه عمل میکنند. این کمیته ها در درجه اول کمیته های مبارزه اقتصادی هستند و نه محفل و کمیته های سوسیالیستی. اما کارگران کمونیست همچنین تلاش میکنند در دل همین محافل خانوادگی و دوستی و همکاری، دامنه محافل کمونیستی خود را هم گسترش دهند. و این محافل و کمیته های مبارزه اقتصادی و این محافل و کمیته های کمونیستی که در بسیاری موارد استحکام تشکل به آن معنای مرسوم را ندارند، ضامن گسترش و پایداری جنبش مجمع عمومی هستند و بخشی از سوخت و ساز طبقه کارگرند.

جالب است که آقای حسین اکبری که یکی از فعالین قانونگرا در جنبش کارگری است وقتی صحبت از چگونگی پیشبرد مبارزه جاری کارگران میشود، به ما در باره ضرورت پنهانکاری حرف میزند.

ایا امکان تشکل پایدار در شرائط امروز ممکن میباشد؟

حسین اکبری که میگوید مجمع عمومی نه، برای ما نمیگوید که توده های کارگر امروز چگونه مبارزه خود را پیش ببرند. نسخه اینکه زمانی کارگران به سندیکا دست پیدا میکنند، پاسخ دیروز و امروز برای تشکل و مبارزه کارگر نشده است. ما از دهه شصت تاکنون گفتیم تنها راه پیشبرد مبارزه روزمره توده کارگران و امکان متحد شدن آنها تکیه بر مجمع عمومی و دائمی کردن

اخبار زنده و سخنرانیهای رهبران و فعالین و نمایندگان کارگران دنبال کرده و میکند. اگر فعالین و رهبران هفت تپه هم بتوانند زمانی فرصت بیابند، زمانی که سرکوب و اختناق بالای سرشان نباشد، روایتهای بسیار شنیدنی و آموزنده ای، از محافل و جمعهای پنهان و نیمه پنهان و از مجمع عمومی و تصمیم گیریهای خود برای جنبش کارگری بازگو خواهند کرد.

مجمع عمومی که میثم ال مهدی و شجیرانی از آن صحبت میکنند، دیگر گردهمایی ساده اعتراضی کارگران نبوده است، بلکه گردهمایی برای تصمیم گیری و تقسیم کار و انتخابات بوده است. این روشی است که کارگران ایران مبارزه جاری خود را پیش میبرند. آقای اکبری تلاش میکند تا مجمع عمومی را به گردهم آیی ساده اعتراضی کاهش دهد. اگر تجربیات دیگر مجمع عمومی که هر روزه شکل میگیرند و مبارزه کارگران را پیش میبرند کمتر چشمگیر هستند، اما هر فعال کارگری میتواند با مشاهده هفت تپه و فولاد، ساختمان مجمع عمومی و کارکرد آن را تماشا کند و درس بگیرد.

از این فراتر صحبت ما این است که مجمع عمومی نباید فقط در شرائط اعتراضی و اعتصاب تشکیل شود، بلکه در هر شرائطی بر سر مسائل مختلف در شرکت مجمع عمومی در قسمتهای مختلف و در کل شرکت برگزار شود و کارگران مسائل و مشکلات خود را مورد بررسی قرار دهند و نماینده و یا هیات نمایندگانی برای پیگیری مطالبات و مذاکره با مدیریت و کارفرما و یا دولت انتخاب کنند. این عمل آگاهانه مجمع عمومی را به یک مجمع عمومی دائمی در مرکز کار تبدیل میکند و اتحاد کارگران را بطور دائمی حفظ و تقویت میکند و کارگران در سطح پایه به تشکل و یا دقیقتر بگویم به سنگ بنای تشکل دست مییابند.

مثلاً فعالین جنبش مجمع عمومی مذاکره بر سر قرارداد کار و حداقل دستمزد را هم در شرائط کنونی، در شرائطی که کارگران از تشکل پایدار خود محرومند، تنها از طریق تشکیل مجمع عمومی در محلهای کار و انتخاب نماینده و هیات نمایندگی برای مذاکره با دولت و کارفرما ممکن میدانند. و اولین قدم برای مبارزه بر سر دستمزد را این میدانند و نه انتخاب رقم معین و تبلیغ روی آن. بدون مجمع عمومی و مجمع نمایندگان تعیین رقم روی کاغذ میماند و به مطالبه عمومی تبدیل نمیشود. البته آقای اکبری که میگوید دنبال سندیکای مستقل است عناصر رژیم در شورای عالی کار را به عنوان نمایندگان کارگران به رسمیت میشناسد و میخواهد گره دستمزد کارگران از طریق آنها حل شود. در بخش بعدی نوشته ام توضیح میدهم که تشکل مستقل مورد نظر آقای اکبری واقعا چیست.

در باره اشکال دیگر سازمانیابی کارگران و تداوم مجمع عمومی

آقای اکبری مینویسد: « این که چنین مداومتی در مجامع عمومی وجود دارد، بطور منطقی امکان پذیر نیست چرا که با وجود میزان درک و آگاهی کارگران از شرکت ونحوه حضور درمبارزه و درمقابل میزان فشار وارده از سوی دستگاههای امنیتی و تاثیرات روانی آن بر جامعه و از آن جمله کارگران؛ و عواملی چون نبود امنیت شغلی و اجتماعی برای آنها، پذیرش ضرورت مبارزه نیاز به زمان لازم برای پیشروان کارگری جهت متقاعد کردن سایر کارگران که به درجات مختلف دوری و نزدیکی از ایده مبارزه برای بهبودخواهی هستند؛ وجود دارد. رسیدن به میزانی از این درک مستلزم اشکال گوناگون سازمانیابی پنهان و

خود متحد و قدرتمند کند و به سطحی از تشکل دست یابد.

ما فعالین جنبش مجمع عمومی به همه رهبران و فعالین کارگری میگوییم امروز بهترین ابزار برای پیشبرد مبارزه و ایجاد اتحاد میان کارگران، تشکلی مجمع عمومی دائمی است. و فردا وقتی توازن قوا تغییر کرد بسرعت به طرف تشکلهای پایدار میرویم. فعالین و رهبرانی که در فکر تشکلی سندیکا هستند هم بهتر است الان به تنها اهرم ممکن، یعنی تشکلی مجمع عمومی روی بیاورند. این شیوه پیشبرد مبارزه در همه مراکز بزرگ کارگری از دهه شصت تاکنون بوده است و فولاد اهواز و هفت تپه منبع آموزش گرانیهای برای همه طبقه کارگر بدست داده اند.

ما امیدواریم رهبران سندیکای شرکت واحد هم مانند هفت تپه و فولاد به تشکلی مجمع عمومی و انتخاب مجمع نمایندگان در محل کار روی آورند تا بتوانند توده کارگران شرکت واحد را بطور نمایندگی کنند. مجمع عمومی سندیکا به توازن قوای دیگری احتیاج دارد که امروز ممکن نیست و سندیکا بدون دخالت توده کارگر و بدون نمایندگی کردن آنها سندیکا نیست. اگر ما امروز در همه محلهای کار به تشکلی مجمع عمومی دائمی روی بیاوریم، جنبش کارگری پرقدرتی خواهیم داشت که خود در تغییر توازن قوا برای دستیابی به تشکل پایدار، سندیکا و شورا، نقش بازی میکند و با گسترش جنبش مجمع عمومی در آستانه دستیابی به تشکل پایدار قرار میگیریم.

مجمع عمومی سنگ بنای تشکل کارگری است و در شرایط کنونی شدنی است و نافی هیچ تشکل کارگری از جمله سندیکا نیست.

موخره

آقای اکبری برای نقد جنبش مجمع عمومی مستقیماً به سراغ منصور حکمت رفت. فاکتهای زیادی از او آورد تا ذهن کارگران را در باره مخرب بودن آن روشن سازد. اما کارگران با خواندن همین فاکتها بیشتر سراغ منصور حکمت خواهند رفت. او از جمله نوشته است:

"ایدهی مجمع عمومی به عنوان سازمان از سوی طرفداران حزب کمونیست_ کارگری (موسوم به حکمتیست ها) رواج یافته است. در مورد این جریان ارزیابی های گوناگونی شده است که در اینجا موضوع بحث ما نیست، آنچه هست اینکه این جریان وجود دارد و مدعی است که می تواند در جنبش کارگری ایران تأثیرات معینی هم داشته باشد و به هر حال نظرات و تأثیرات آن را مورد نقد قرار می گیرد.

واضعان این نوع "تشکل" بر این عقیده هستند که: هیچ رژیم نمی تواند با مجمع وسیع کارگران همان رفتار سرکوبگرانه و پلیسای را بکند که به یک هیأت نمایندگی، هسته مخفی یا هیأت مؤسس اتحادیه مخفی می کند. مجمع عمومی شکل ایده آل به میدان آمدن کارگر بصورت متشکل و علنی است، یعنی به آن شکلی که قدرت کارگر به معنی واقعی کلمه به نمایش در می آید." (از منصور حکمت، منتشر شده در «منتخب آثار منصور حکمت»)

"... اینکه چرا در ایران سندیکای مستقل از دولت نداریم، سؤالی است که پاسخش را باید جنبش سندیکایی پیدا کند و برای همه ما توضیح بدهد. اگر از من بپرسند، میگویم در ایران سندیکالیسم یا نمیگیرد برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما

آن است. این اختراع ذهنی فردی نبود، بلکه برگرفته از جنبش کارگری و امکانات آن بود که در همان اوایل سرکوب دهه شصت توسط منصور حکمت جمع بندی و تنوریزه شد و راهنمایی بسیاری از فعالین و رهبران کارگری قرار گرفت و امروز می رود تا کاملاً به یک سنت در جنبش کارگری ایران تبدیل شود.

حسین اکبری میتواند بگوید "سندیکا بی بدیل است". اما نمیتواند از طرخی صحبت کند که مبارزه روزمره توده کارگران از طریق آن پیش رود. "سندیکا بی بدیل است" اما برای سازماندهی سندیکا در ایران هیچ روزنه ای نیست. تشکل پایدار اعم از سندیکا و یا شورا در ایران بسرعت سرکوب میشود و به وضعیت سندیکای هفت تپه و سندیکای واحد دچار میشوند که دیگر سندیکا به عنوان تشکل توده ای کارگران نیستند، بلکه کمیته های کارگران مبارزی هستند که تلاش میکنند تا در مبارزه کارگران دخالت کنند. به نقش سندیکای هفت تپه در جریان مبارزات اخیر نگاه کنید. نقش سندیکا در بهترین حالت شاید دادن مشاوره به فعالین و نمایندگان باشد. سندیکا تشکل توده ای دایر کارگران است، نه فعالینی که ۱۰، ۱۵ سال پیش برای نمایندگی کارگران انتخاب شده اند. مبارزه کارگران هفت تپه از زمان تشکلی سندیکای هفت تپه تاکنون خارج از دایره سندیکا و از طریق مجمع عمومی و انتخاب نماینده و نمایندگان پیش رفته است. خود سندیکای هفت تپه در زمان تشکلیش از یک هیأت نمایندگی فراتر نرفت و به تشکل مستقر تبدیل نشد.

در ضمن آقای حسین اکبری و طرفداران خط سندیکا سازی پس از ۲۵ سال فقط کارگران یک محل کار یعنی شرکت واحد را صاحب تشکل کردند که آنها با سرکوب و بگیر و ببند نتوانست به تشکل مستقر کارگران تبدیل شود. آنها برای بیش از ۴۰ سال مبارزه کارگران هیچ برنامه و طرح و نقشه ای جز دستیابی به سندیکا در زمان و مکان نامعلوم ندارند. تنها راه چاره آنها پناه بردن به قانونگرایی بشیوه آقای اکبری است و یا رو آوردن به چیزهای عجیب و غریبی مانند سندیکای مخفی!

آقای اکبری البته برخلاف رهبران کارگری شرکت واحد، تماماً به قانونگرایی پناه برده است و راه حل را مثلاً در تغییر بند ششم قانون کار میداند تا کارگران صاحب سندیکا شوند، آن هم با تغییر ریل "نمایندگان کارگران" در شورای عالی کار، شورای اسلامی کار و انجمن صنفی کار در قانون کار.

سندیکای هفت تپه در سنت سندیکا سازی شکل نگرفته است، بلکه در سنت شورایی شکل گرفته و تنها نام سندیکا را با خود داشته است که آن هم با سرکوب مواجه شده و نتوانست به تشکل پایدار تبدیل شود. در تشکلی سندیکای هفت تپه برخلاف سندیکای واحد از تلاش هیأت موسسان سندیکایی و جلسات آموزش قانون کار و قانون اساسی و... خبری نبود، بلکه بدون چنین "آموزشها" از دل یک اعتراض و اعتصاب توده ای بیرون آمد و انتخابات آن هم بشیوه شورایی صورت گرفت و نه بصورت عضویت آحاد کارگران در سندیکا.

برای بیش از ۴۰ سال جنبش کارگری و مبارزه توده ای کارگران، دو کمیته کارگری را به ما نشان میدهند و میگویند باید کارگران همه مراکز صنعتی چنین کنند. سندیکا سازان مجبورند برای کارگران بگویند چگونه توده کارگر همین امروز (و حتی در شرایط سرکوب شدید دهه ۶۰) خود را برای مطالبات و مبارزه روزمره

حکمت بر اساس مبارزه جاری کارگران ایران بهترین و ساده ترین راه متشکل شدن کارگران را جمع بندی کرد، درسهای آن را بیرون کشید و طرح آن را ارائه داد. و این مسلم است که کم نیستند فعالین کارگری که با مطالعه آثار منصور حکمت مجرب تر و آگاهانه تر در جنبش کارگری ایران عمل میکنند. علارغم تلاشهای آقای حسین اکبری و جنبش سندیکای و خیل چپهای هوادار آنها روی آوری به جنبش مجمع عمومی روز به روز گسترش میابد و مسلما در این میان آثار منصور حکمت بیش از پیش توسط رهبران و فعالین کارگری مطالعه میشود.

۱۰ آذر ۹۹، ۳۰ نوامبر ۲۰

بخش ۲

وارونگی شکل کارگری و قانون کار نزد قانونگراها

من در بخش اول این نوشته به جنبش مجمع عمومی پرداخته ام و اینکه مجمع عمومی ابزاری کارآ و ممکن در مبارزه کارگران است و اینکه کارگران در طول بیش از ۴۰ سال است با تکیه بر مجمع عمومی مبارزات خود را پیش برده اند. فعالین جنبش مجمع عمومی از همین داده جنبش کارگری حرکت میکنند و تلاش میکنند تا هر فعال و رهبر کارگری به جای طرحهای انتزاعی و ذهنی و یا از آنطرف قانونگرایی، مبارزه روزمره کارگران را با تکیه بر مجمع عمومی و انتخاب نماینده و یا مجمع نمایندگان پیش ببرد و اینکه تشکل پایدار مانند سندیکا و شورا، به کسب آزادی سیاسی و یا توازن قوای دوفاکتو احتیاج دارد و گسترش و قوام مجمع عمومی میتواند دستیابی به تشکل را سرعت بخشد. جا دارد همینجا بگویم که به نظر من تشکلهای سندیکایی دهه ۴۰ ایران که بعد از کودتا و سرکوب آزادیهای سیاسی شکل گرفته بودند تشکل مستقل کارگری نبودند و شعار احیای آن سندیکاها را شعاری غلط و توهم برانگیز میدانم. به هر حال من فعال جنبش سندیکایی نیستم و قصد تصحیح تعاریف و فرهنگ سندیکالیستها را هم ندارم، اما هیچ کارگر مبارزی نمیتواند مطالبه احیای تشکلهای کارگری بعد از کودتای ۲۸ مرداد و شرائط سرکوب و بی حقوقی شدید کارگران در آن زمان را داشته باشد، شرائطی که مبارزه و اعتصاب کارگر به شکل خونینی سرکوب میشد. برخی از فعالین کارگری در شرکت واحد و سندیکای هفت تپه به غلط تشکیل سندیکای خود را به احیای تشکیلات پس از کودتای ۲۸ مرداد وصل میکنند و این به توهم قانونگرایی دامن میزند. تشکیل سندیکای مستقل در ایران بسیار ارزشمند است و سندیکا و یا اتحادیه (آقای اکبری کلی در باره تفاوت این دو قلم زده است. در حالی که سندیکا ترجمه مستقیم کلمه اتحادیه از فرانسه میباشد) اگر واقعا مستقل باشد نمیتواند در چهارچوب قانون دولتهای دیکتاتوری عمل کند.

من در قسمت بعد در باره مطلوبیتها و ویژه گیهای دیگر مجمع عمومی و اینکه مجمع عمومی تشکل پایه ای شورا است و اینکه سازمان شورایی برخلاف تصور چپ قدیم، تشکلی تنها مربوط به دوره قدرت سیاسی و قدرت دولتی نیست بلکه شورا بهترین و کارترین سازمان برای پیشبرد مبارزه اقتصادی روزمره کارگر میباشد خواهم پرداخت، هر چند امروز هنوز امکان تشکیل شورا مانند سندیکا در یک مرکز کار ممکن نیست، چون سرعت سرکوب

محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری- سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیعتر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شدهای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرد. حتما بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیههای آفریقای جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این مثالها مربوط نیست، چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شدنی بودن و «قابل گرفتن» بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک دارم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد." (بحث مربوط به مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ در حزب کمونیست ایران است. از منتخب آثار منصور حکمت، ضمیمه ۱، ژوئیه ۲۰۰۶ - صفحات ۱۹۳ تا ۱۹۶)

حاملین این تفکر گفته اند که «حتما بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیههای آفریقای جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این مثالها مربوط نیست، چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شدنی بودن و «قابل گرفتن» بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک دارم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد" از منتخب آثار منصور حکمت".

و بعد در نقد خود به "ایده" منصور حکمت مینویسد:

"از مفهوم چپ در این عبارات که بگذریم (چرا که کلی است و هر جنبش حق طلبانهای می تواند مدعی چپ باشد) مگر می توان بدون نشانی از برپایی چنین شیوهی و تاثیرگذاری حداقل نسبتا مستمری از آن، این شیوهی سازماندهی را از همهی آلترناتیوها شدنی تر ارزیابی کرد؟ این بسیار ذهنی است که ما حتی تاریخ مدونی برای چنین شیوه صرفا مجامع عمومی در ایران در دست نداریم. ضمن اینکه اگر به تاریخ این مدعا توجه شود، ظاهرا جمع بست مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ است، یعنی در هنگامه ای که اتفاقا جنبش کارگری و انواع تشکل ها شدیدا سرکوب شدهاند و هیچ گونه فعالیت سندیکایی هم وجود ندارد و در سال ۱۳۶۲ کلیه سندیکاها و شوراهای کارگری از فعالیت بازماندهاند به جای آنها تشکل های سه گانه با حمایت دولتی برپا شدهاند و این سرکوبگری در یک بازه زمانی معناداری، در کنار رخدادهایی چون جنگ و پس از آن تعدیل ساختاری و باز خرید کارگران قدیمی و با تجربه در کارخانهها و کارگاه های مختلف و انواع مقررات زدایی ها به سود سرمایه، موجب گسستن تجربیات بین نسل های قدیمی و جدید کارگران، برای بریدن این حلقه دستاوردهای جنبش کارگری شد. چگونه این ادعا را میتوان پذیرفت که چنین مجامع عمومی با این ویژگی هایی برپا شده و استمرار یافته است و چگونه این اتهام توجیه شدنی است که "... چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شدنی بودن و «قابل گرفتن» بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک دارم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد"

آقای اکبری میداند مجمع عمومی ایده نیست، بلکه جنبش است. منصور حکمت طرح و نقشه ای از خود اختراع نکرده است که با نقد آن ذهن کارگران از بدی این نقشه روشن شود، بلکه منصور

و اولی هم خارج از دایره قانونگرایی معمول سندیکالیست‌ها قرار گرفت و جز این هم نمی‌توانست باشد. (به این مسئله در قسمتهای بعدی میپردازم. تنها محصول این سنت سندیکای فلزکار مکانیک است که در قلب صنایع بزرگ به شکل سوزنی دنبال کارگر هم حرفه خود میگردد. این سنت و این فعالیت را در مقابل مبارزه عظیم طبقه کارگر در همین چند سال اخیر بگذاریم تا ببینیم محصولات این سنت چیست و بدرد چه میخورد. در این مبارزه عظیم فعالین و رهبرانی هر روز به میدان میایند که نه توسط آموزش سندیکایی حرفه ای و صنفی و از بر شدن فصلها و بندهای قانون کار و به شیوه ممارست و تملق گفتن از قدرتمندان برای تغییر فصل ششم قانون کار و آموزش تجربه مسموم اتحادیه ای در کشورهای اروپایی و...، بلکه در دل مبارزات روزمره اقتصادی پرورش و آموزش میابند. مبارزه ای که توجه تمام جامعه را به خود جلب میکند و کم کم دارد کارگر را به عنوان پیشرو و رهبر جامعه به جلوی صحنه میراند.

با همه مشکلاتی که برای سازمان دادن اتحادیه کارگری مستقل وجود دارد، اگر کارگرانی در شرائطی خاص بتوانند در مراکز، بخصوص در مراکز کوچک کاری که تعداد کارگران محدود است و امکان تشکیل مجمع عمومی نیست، موفق به تشکیل اتحادیه شوند، ثمره بزرگی برای کل طبقه کارگر خواهد داشت و هر کارگر مبارزی از آن استقبال میکند.

نزد یک سندیکالیست قانونگرا تشکلهای دست ساز دولتی " نمایندگان واقعی " کارگرانند.

قانونگرایی در جنبش کارگری و اجتماعی ایران، نمیتواند جایای چندانی در مبارزه امروز و فردای طبقه کارگر پیدا کند. چون تمام روزنه ها جهت یک مبارزه مستقل متکی به قانون بسته شده است. چسبیدن به این یا آن بند قانون جهت پیشبرد مبارزات کارگری تنها نفعش به بند کشیدن کارگران در چهارچوب تنگ سرکوبگری و اختناق و پذیرش قفس تنگی است که برای کارگر و مبارزه او ساخته تعبیه شده است.

مبارزات اقتصادی روزمره کارگران در ایران علنی- قانونی است. اعتصاب در ایران حرام و ممنوع است، اما تاریخ جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگر به قدمت عمر جنبش کارگری ایران میرسد. اعتصاب هیچگاه در ایران قانونی نشده است، اما اعتصابات در ایران به شیوه " قانونی " انجام میگردد. البته نه با رجوع به بندهای قانون کار، بلکه بنا بر اراده مستقل خود کارگر. اگر کارگران در اینجا و آنجا به این و آن بند قانون کار متوسل میشوند، نه به دلیل حمایت قانون و استفاده از آن و یا داشتن توهم به قانون، بلکه برای پوشش قانونی دادن به اعتراض و اعتصاب خود میباشد که جنبه کاملاً فرعی و گاه زانندی در مبارزه جاری کارگران دارد.

آقای حسین اکبری در " تشکلهای کارگری و نسخه های بورژوازی و خرده بورژوازی " در نقد تشکلهای دولتی در محیط کار این سوال را طرح کرده است که " چرا ایده ی سازمانیابی در تشکلهای موجود در قانون کار خصلت ضدکارگری دارند؟ ابتدا طرح این سوال به این شکل و کلمه " خصلت ضد کارگری " این توهم را به خواننده القاء میکند که گویا نویسنده میخواهد مستقیماً به سراغ علت اصلی برود و مسئله را واقعا

میشود و امکان ایستادگی و تداوم ندارد. تشکیل شورا به شکل گیری مجمع عمومی دائمی در چند مرکز بزرگ صنعتی و تداوم آنها و یا تغییر توازن قوا در مقابل رژیم و یا سرنگونی آن وابسته است. دیگر اینکه شورا برخلاف تشکل سندیکایی تشکلی بر اساس صنف و حرفه نیست، بلکه رشته ای و منطقه ای میباشد. برخلاف تصور آقای اکبری که جنبش سندیکایی در ایران را صاحب سنت قدیمی میداند، جنبش کارگری در ایران صنفی و حرفه ای عمل نمیکند، برعکس رشته ای و منطقه ای عمل میکنند. در مبارزه جاری کارگران و در مجمع عمومی و مجمع نمایندگان در فولاد اهواز، هفت تپه، پتروشیمی، ماشین سازیها و... کسی دنبال این نیست که چه کسی برقکار است، چه کسی مکانیک، چه کسی جوشکار، چه کسی قسمت اداری کار میکند و... اعتراض کارگران در ایران هیچ جنبه حرفه ای و صنفی در خود ندارد. متأسفانه سنت سندیکایی در جهان کارگران را بر اساس حرفه و صنف سازمان داده و ضمن ایجاد پراکندگی، آنها را چنان تنگ نظر بار آورده، که فقط با زحمت زیاد و با تاثیرات جریانات رادیکال سوسیالیستی و در موارد کمتری بر اساس غریزه طبقاتی میتوانند از آن خلاص شوند. به همه اینها و از جمله ادعای آقای اکبری مبنی بر اینکه مجمع نمایندگان در هفت تپه در چهارچوب قانون کار بوده است، در بخش بعدی میپردازم.

سندیکای قانونی ممکن نیست، یک قانونگرا چه باید کند؟

آقای حسین اکبری از جمله کسانی است که تلاش میکند تا پاسخ عملی به سوال بالا دهد. اگر تشکیل سندیکای قانونی ممکن نیست، پس از چه راهی باید سندیکای قانونی تشکیل داد؟ پاسخ میدهد از راه تغییر قانون. تغییر قانون را چه کسی و با چه نیرویی باید انجام داد؟ پاسخ میدهند با فراخوان به " نمایندگان " کارگران در " تشکلهای " موجود دست ساز و دولتی و در همکاری و تعامل با آنها، یا با آموزش سندیکایی و آموزش قانون کار و آموزش قانون اساسی به فعالین کارگری. شیوه ای که هیات موسسان سندیکایی در آن خبره بود. کارگران چگونه متشکل شوند؟ به شیوه حرفه ای و صنفی. به شیوه سندیکای فلزکار و مکانیک که در بزرگترین موسسات صنعتی کشور مانند ماشین سازیها میخواهد بشیوه سوزنی کارگران هم حرفه و صنف را جمع کند.

برای سندیکا احتیاج به هیات موسس میباشد و در شرائط امروز چنین امکانی وجود ندارد و هیات موسس اگر واقعا مستقل و مبارز باشد مانند سندیکای شرکت واحد بسرعت روانه زندان و شکنجه گاهها میشود و جلوی آن سد میشود. یک قانونگرا چه میکند؟ دنبال فرصت میگردد تا دولت به او اجازه تشکیل هیات موسس دهد.

در مقابل همه این تمرینات آموزش سندیکایی، تمرین آموزش قانون کار و آموزش قانون اساسی و تعامل با تشکلهای دست ساز دولتی به عنوان " سازمانهای کارگری و نمایندگان کارگران "، کارگران یکراه سراسر است و ساده برای مبارزه دارند و آن هم تشکیل مجمع عمومی و انتخاب نماینده و نمایندگانی برای پیشبرد مبارزه روزمره خود. تحمیل مطالبات خود بر دولت و کارفرماها. گسترش و دائمی شدن مجمع عمومی.

حتی سندیکای شرکت واحد و سندیکای هفت تپه هم ربطی به تمرینات و آموزشهای سندیکایی و آموزش قانون کار نداشته اند. دومی تماماً در زمان تشکیل در سنت شورایی قرار داشته است

۱ - مهمترین دلیل آن اینکه طرح و تصویب چهار نوع از تشکل منتسب به کارگران، طبقه کارگر را از یگانگی سازمانی و همبستگی ناشی از آن می اندازد. این شیوه سازمانیابی مبتنی بر چهار شکل شورا های اسلامی کار، انجمن های صنفی، نمایندگان کارگری و بنا به آنچه در قانون کار آمده است انجمن های اسلامی کارگران، موجب تفرقه و تشتت آرا در بین کارگران و زحمتکشان خواهد شد. (از مقاله تشکلهای کارگری و نسخه های بورژوازی و خرده بورژوازی)

آقای اکبری حرفش این است که بند ششم قانون کار اصلاح شود، تشکلهای دولتی یکی شوند و به عنوان یک تشکل با نام دیگر مثلا سندیکا فعالیت خود را منطبق بر قانون کار و بخصوص بند ششم آن که دیگر در مغایرت با قانون اساسی رژیم نیست به عنوان نماینده کارگر و نه میانی کار عمل کنند.

همین نگاه آقای حسین اکبری است که عناصر این تشکلهای را در شورای عالی کار به عنوان نماینده کارگران برسمیت می شناسد و از آنها به عنوان نماینده کارگران در مقابل نمایندگان دولت و کارفرما یاد میکند و با جمع کردن ۶۰۰۰ امضاء خواهان اصلاح " ساختار معیوب" شورای عالی کار میشود تا " نمایندگان کارگری" مورد نظر آقای اکبری بتوانند طبقه کارگر را در آنجا نمایندگی کنند.

"در نیمه شب بیستم فروردین ماه، نمایندگان دولتی و کارفرمایی شورای عالی کار، بدون جلب نظر و توافق نمایندگان کارگری، صورتجلسه افزایش ۲۱ درصدی دستمزد کارگران در سال ۹۹ را امضا کردند. نمایندگان کارگری حاضر در جلسات مزدی، بعد از قریب به چهار ساعت مذاکره و چانه زنی، حاضر به پذیرش نظرات کارفرمایان و دولت کارفرمایی نشدند و بدون امضای صورتجلسه، نشست را ترک کردند. ما امضاکنندگان بیانیه، قبل از هر چیز خواستار اصلاح ساختار شورای عالی کار و برخورداری کارگران ایران از حق تشکل یابی مستقل براساس مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین المللی کار هستیم و ضمن حمایت از عملکرد نمایندگان کارگری شورای عالی کار در عدم پذیرش پیشنهادات ناعادلانه و غیرقانونی، اعلام می داریم که افزایش ۲۱ درصدی دستمزد به هیچ وجه وجاهت قانونی ندارد" (از بیانیه شش هزار امضاء در اعتراض به حداقل دستمزد تعیین شده سال ۹۹)

اما تا آنجا که به قانون کار برمیگردد، قانون کار، حتی بهترین قانون کار، بدون آزادی تشکل، بدون طبقه کارگر متشکل، بدون آزادیهای سیاسی برگه کاغذی بیش نیست. این را هر کارگری با نگاه به وضعیت همین قانون کار خوب درک میکند. بدون تشکل کارگری، بدون فشار و زور کارگر، سرمایه هر جور نفعش باشد عمل میکند. قانون را هم دور میریزد. این قانون کار نیست که تعیین میکند کارگران چگونه متشکل و متحد شوند، بلکه این کارگران و تشکل کارگری و مبارزه آنان است که تعیین میکند قانون کار چه باشد. این قانون کار نیست که شرایط حقوقی کارگر در مقابل سرمایه دار را تعیین میکند، بلکه این کارگر و قدرت تشکل اوست که شرایط حقوقی کارگر در مقابل سرمایه را تعیین میکند. قانون کار بدون آزادی کامل تشکلیابی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، بدون آزادی بیان گسترده در جامعه، بدون آزادی اعتصاب و اعتراض و بدون قوانین حمایتی از تشکلیابی آزادانه

ریشه یابی کند. در ادامه مطلب خواننده متوجه میشود که آقای اکبری حتی در کاربرد کلمات دقت دارد. او از "خصلت ضد کارگری" حرف زده است و نه ماهیت و عمل ضد کارگری. و "خصلت ضد کارگری" مورد نظر او با اصلاح یک بند قانون کار، بند ششم قانون کار اسلامی، رفع و رجوع میشود و همه "تشکلهای دولتی کارگری" و "نمایندگان کارگران در شورای عالی کار" خصلت کارگری پیدا میکنند و مشکل طبقه کارگر ایران حل میشود.

او بدنبال اصلاح قانون کار است تا کارگران با رجوع به همین قانون کار تشکل "مستقل" خود را ایجاد کنند. از نظر او کارگر بدون آزادی بیان، بدون آزادی مبارزه برای کرسی نشاندن حق خود، بدون تشکل یابی آزاد، میتواند با تغییر بند ششم قانون کار به تشکل مستقل کارگری دست یابد.

"امروز بیش از همیشه امکان برای ساخت سازمانهای مستقل و آزاد کارگری فراهم آمده است. بر همه کارگران و از جمله کارگرانی که در تشکل های رسمی نمایندگی دارند نیز محرز و روشن شده است که تشکل های متبوع آنها از استقلال و آزادی لازم برای دفاع از کارگران برخوردار نیستند و دست و پای نمایندگان برای تحقق مطالبات کارگران بسته است، امروز فصل ششم قانون کار وجاهت قانونی در سطح ملی را ندارد و از سوی نهادهای متولی حقوق کار بین المللی نادرست و لازم التعمیر شناخته شده است که می باید طبق موازین بین المللی برابر مقاوله نامه ها و کنوانسیون ها اصلاح شوند. امروز دیگر روشن است که هرگونه تصمیم در ساختار معیوب نهادهای فرادستی چون شورای عالی کار و هیات امنای تامین اجتماعی به سود کارگران نیست و این ساختارها به شدت غیردموکراتیک و یک سویه هستند و اعتبار لازم را ندارند برای تصمیم گیری هایی که منافع کارگران و به تبع آن منافع ملی را رقم زنند." (از مقاله سازمانهای کارگری نماینده کارگرانند، نه میانی روابط کار از حسین اکبری)

تغییر فصل ششم قانون کار مهمترین بند برنامه عمل جنبش سندیکایی در ایران است که در هر مقاله و نوشته آنها بیان میشود. زبان سندیکالیستهای ایران مبهم و غیرقابل فهم است. "امروز فصل ششم قانون کار وجاهت قانونی در سطح ملی ندارد" را فقط مفسرین سندیکایی و مجریان قانون کار میتوانند بفهمند. هر کارگر مبارزی که به قانونگرایی آنها در چهارچوب اختناق رژیم اسلامی آلوده نشده باشد، در مقابل این حرفها می پرسد: منظور آقای اکبری از وجاهت قانونی در سطح ملی چیست؟ وجاهت قانونی قانون کار و بند ششم آن چیست و از کجا میاید؟

از نظر آقای حسین اکبری ایراد تشکلهای کارگری دولتی این است که "از استقلال و آزادی لازم برخوردار نیستند و دست و پای نمایندگان برای تحقق مطالبات کارگران بسته است". او مشکل را در خود این تشکلات نمی بیند و خواهان انحلال آنها نیست، بلکه خواهان تغییر و اصلاح قانون کار است تا این تشکلات بتوانند کارگران را بدرست نمایندگی کنند. البته از حق نگذریم آقای اکبری یک نقد عمیق و مهم دیگری هم به قانون کار دارد که آن را مهمترین دلیل تفرقه و تشتت طبقه کارگر میداند. "نقد" این است که قانون کار ۴ نوع تشکل تصویب کرده و این موجب تفرقه و تشتت میشود.

روزنه ای برای دستیابی به تشکل توده ای کارگری باز نشد. توهامات هیئت موسسان سندیکایی در تشکیل سندیکای توده ای به سنگ خورد. شکل گیری تنها تشکل توده ای در آن دوران یعنی سندیکای کارگران شرکت واحد در تقابل با توهامات رفرمیستی و سندیکالیستی و حتی در تقابل با توهامات فعالین و رهبران خود سندیکای شرکت واحد ممکن گشت. این را من در مقاله " پروژه آقای اسالو برای جنبش کارگری " شکافتم و در اینجا به آن نمیبپردازم. آن مقاله ام در سایتم قابل دسترس است و کسانی که به این مبحث علاقه مندند، میتوانند آن را مطالعه کنند. کارگران در دوره هشت ساله خاتمی هم به طرف دستیابی به تشکل توده ای پایدار نرفتند. علت آن نه در ناآگاهی کارگران و یا عدم سنت تشکلیابی، بلکه دقیقا به خاطر توازن قوا بوده است. رژیم اسلامی در آن دوره نقش شوراها را کم رنگ کرد، اما تن به یک عقب نشینی برای سربرآوردن تشکلهای توده ای نداد. این خط قرمز جمهوری اسلامی ایران است.

رهبران و فعالین کارگری در یک سطح کلی مجبورند آنگونه عمل کنند که در شرایط امروز ایران ممکن است. برای همین ۹۹/۹٪ از فعالین و رهبران کارگری جدا از مباحث روزمره جاری، مبارزات کارگران را از طریق شبکه های طبیعی که میان آنها شکل گرفته است و بر مبنای تشکیل مجمع عمومی و انتخاب نماینده و یا هیئت نمایندگی پیش میبرند. مسئله انتخاب نماینده و هیئت نمایندگی که در سالهای پس از دهه ۶۰ بطور نادر اتفاق میافتاد، امروز به یک نرم تبدیل شده است. کارگران در توازن قوای فعلی قادر به انتخاب نماینده و یا نماینده های موقت برای این و یا آن امر خود هستند، اما آنها بهتر از هر کسی میدانند که قادر به انتخاب نماینده و یا نمایندگان دائمی تر و دستیابی به تشکل با ثبات نیستند. دستیابی به نماینده دائمی تر و یا تشکل با ثبات در سطح وسیع و در مراکز اصلی و بزرگ صنعتی احتیاج به تغییر توازن قوا و یا براه افتادن یک جنبش توده ای سراسری برای دستیابی به تشکل میباشند. بدون چنین وضعیتی رفتن فوری به طرف دستیابی به تشکل توده ای با هرز دادن نیرو و سرکوب فعالین و رهبران کارگری همراه است. تنها راه سازماندهی و رهبری مبارزات کارگری بر اساس داده های موجود جنبش کارگری است. شبکه های فعالین کارگری، کمیته های بی شکل و موقت و تشکیل مجمع عمومی از داده های تاکتونی جنبش کارگری است. منظورم از شبکه های فعالین کارگری، نهادهای علنی موجود نیست. این نهادها هم بخشی از شبکه های فعالین کارگری هستند که متاسفانه با قرار دادن دستیابی به تشکل توده ای به عنوان هدف فوری خود، از توان و تاثیرگذاری خود بر جنبش کارگری و فعالین آن و گسترش سازمانیافته تر شبکه فعالین کارگری کاسته اند. کمیته های بی شکل و موقت در محیط کار هم یک تشکل داده شده در جنبش کارگری است که در هر اعتراض و مبارزه ای شکل میگیرد و مجمع عمومی هم شکل ابراز وجود توده ای اعتراضات کارگری در شرایط حاضر است. کارگران سوسیالیست در مبارزات روزمره کارگران باید بر این داده ها فعالیت خود را استوار سازند. کمیته های بی شکل و موقت باید به کمیته های دائمی فعالین کارگری تبدیل شوند. کمیته هایی که فعالیتشان اساسا پیشبرد مبارزه اقتصادی کارگران است. فقط چنین کمیته های کارگری میتوانند ادامه کاری مبارزه کارگران را تا اندازه ای تضمین کنند و در صورت انتخاب نماینده و یا نمایندگان، کارگران را بصورت دائمی پشت سر آنها بسیج کنند. تضمین ادامه کاری هر نوع تشکل توده ای در شرایط امروز که بصورت استثناء اتفاق میافتد هم به تشکیل این کمیته های کارگری مبارزه اقتصادی وابسته است.

کارگر، نوشته ای روی کاغذ بیش نیست که دولت و کارفرمایان مختارند اجر کنند و یا نکنند. به طور معمول دولت خود برای جلوگیری از فرسایش و نابودی فیزیکی و روحی کارگران، مجبور است به درجه ای جلوی بی بند و باری افسارگسیخته سرمایه داران خصوصی و دولتی را سد کند. کارگر بدون دارا بودن آزادیهای سیاسی و بدون تشکل مستقل خود تنها میتواند به رحم و مشوقت دولت " مسنول " چشم بدوزد. از آنجا که یک حکومت جمهوری اسلامی حتی از فرسایش و از کارافتادن بخش وسیعی از طبقه کارگر نمیگذرد، چون نیروی کار " زاند " برای جایگزین فراوان یافت میشود، پس قانون کار خودش هم از اعتبار میافتد.

قانونگرایی بر علیه دستیابی طبقه کارگر به تشکل اقتصادی و سیاسی خود است. در ایران شرایط اختناق و سرکوب و میان پرده های تحولات تند و انقلابی که مستقیما مسئله قدرت سیاسی سوال روز میشود، جایی برای تشکل اتحادیه ای بر مبنای مرسوم سندیکالیستی باقی نمیگذارد. امروز بیش از پیش تشکل مجمع عمومی در مراکز بزرگ کارگری دارد به یک سنت جا افتاده تبدیل میشود. دیگر شعار تشکیل مجمع عمومی و مجمع نمایندگان دارد پذیرش عمومی مییابد. حتی چپ خلقی که قبلا در مقابل این ایده شانه بالا میانداخت و آن را ذهنی میدانست، امروز مجبور به پذیرش آن شده است. کم کم تنها مخالفین این ایده دارد به قانونگراها محدود میشود. امیدواریم هر فعال و رهبر کارگری و هر کمونیست طبقه که بدنبال تشکل و اتحاد طبقه کارگر میباشند، در شرایط امروز به جنبش مجمع عمومی کارگران بپیوندند. بگذاریم اگر سندیکایی هم فردا شکل میگیرد سندیکایی غیر حرفه ای و غیر صنفی و بر سنت مجمع عمومی و شورا استوار باشد.

۱۳ آذر ۹۹، ۳ دسامبر ۲۰

بخش ۳

دگماتیسیم "سندیکا بی بدیل است"

برخی از فعالین کارگری از مسئله تشکل توده ای یک دگم ساخته اند و برای همین فکر و پراتیک آنها از انعطاف لازم در شرایط مختلف برخوردار نیست. یا تشکل توده ای و یا هیچ! این شعار فکر و عمل این دسته از کارگران میباشند. اگر رفرمیستهای قانونگرا بالاچار به این وضعیت دچار میشوند و راه برون رفت از این وضعیت برایشان دشوار است، چنین مشکلی نزد کارگران سوسیالیست فقط نشان از تاثیرات جان سخت جریان رفرمیستی بر فکر و عمل کارگران سوسیالیست دارد. تا قبل از انتخابات سال ۷۶ و انتخاب خاتمی، افق دستیابی به تشکل توده ای حتی نزد جریان رفرمیستی اتحادیه گرا کور بود. شاید تنها فعالیت برجسته جریان رفرمیستی قانونگرا برای دستیابی به تشکل کارگری از آن دوران نامه هیئت موسسان سندیکایی به رفسنجانی بوده باشد. تا آنجایی که به مسئله تشکل توده ای بر میگردد، جریان رفرمیستی در آن دوران مبلغ شرکت کارگران در شوراها را اسلامی بوده اند. فقط پس از دو خرداد سال ۷۶ است که جریان رفرمیستی این امکان را مییابند که توهم دستیابی به تشکل پایدار را واقعا بیازماید. اما در طول ۸ سال خاتمی هیچ گونه

باید دگم «یا تشکل توده ای و یا هیچ» را به کسانی سپرد که نمیتوانند تفاوت راه مبارزه در مراکز بزرگ صنعتی را با مبارزه در کارگاههای کوچک را درک نمیکند. تصویرشان از تشکل کارگری مربوط به تشکلهای زرد دهه چهل شمسی در کارگاههای کوچک است و فکر میکنند همان نوع تشکل را باید در صنایع بزرگ و متمرکز حفته کنند. خودشان از فعالین و رهبران آن تشکلات بودند. خاطاتی زیادی از آن دوران دارند و خواندند و نمیتوانند از آن فضا بیرون بیایند. انقلاب ۵۷ و مبارزه عظیم کارگران نفت و مراکز عظیم صنعتی این تصویر را زبر و رو کرد، اما کسانی که با آن ذهنیت و خاطرات خو گرفته اند نمیتوانند خود را از شر آن رها سازند.

سندیکای هفت تپه و مجمع عمومی در هفت تپه

آقای حسین اکبری درباره مجمع نمایندگان در هفت تپه مینویسد که:

"این در حالیست که مجمع نمایندگان در عمل چیزی جز شق سوم مفهوم نمایندگی در قانون کار نیست و گزینش تعداد ۹ نفر در بین کارگران پانزده واحد کار در هفت تپه هم نه تنها خلق سازمانی مدرن تر از سندیکا نیست که پسرقتی ناگزیر و اجباری و البته با هدایت آشکار وزارت کار به سوی گزینش نماینده و برای حذف ساختاری منظم و قانونمند و کارآمدتر است. آنچه در ارتباط با این مجمع واجد اهمیت بود و واجد اعتبار و ارزش مبارزاتی است نه شکل و نوع انتخاب آن وجه از نمایندگی بلکه خروج آگاهانه از محدودیت های آن است و به خاطر همین استفادهی خلاقانه (که البته بی دوام و کوتاهمدت بود) را می توان هوشمندی رهبران مبارزاتی کارگران هفت تپه به حساب آورد." (تشکلهای کارگری و نسخه های ... قسمت سوم)

از سال ۸۸ تاکنون هیچ مطالبه و هیچ حرکت اعتراضی و اعتصابی در هفت تپه از طریق سندیکای کارگران هفت تپه پیش نرفته و نمایندگی نشده است. رژیم با سرکوبگری نگذاشت کارگران به تشکل پایدار خود دست یابند. از این نظر گفتن اینکه مجمع نمایندگان پسرقتی از سندیکاست حرف بی پایه ای است. اگر کارگران هفت تپه توسط سندیکا نمایندگی میشدند، دیگر لزومی به برپایی مجمع نمایندگان نبود و واقعا هم پسرقتی محسوب میشد. در آن صورت میبایست فقط سبک کار سندیکا عوض شود و بر مجمع عمومی در کارخانه (سبک شورایی) و نه مجمع عمومی سندیکا استوار شود. به هر حال سندیکا و شورا ظرف تشکل، اتحاد و ظرف مبارزات توده کارگران است. نمیشود سندیکا و شورایی داشت که از فعل و انفعال توده کارگر به طور بالفعل در آن خبری نباشد و باز هم صحبت از سندیکا کرد. این دیگر از محصولات منفی انقلاب اینفورماتیک و فضای مجازی میباشد که پدیده ناموجود را میتوان موجود تلقی کرد. من همانطور که در قسمت دوم مطلبم نوشتم سندیکای هفت تپه در بهترین حالت یک کمیته کارگری علنی است و به این عنوان میتواند بسیار هم مفید و کارساز باشد. تشکیل سندیکا در شرایط کنونی هنوز ممکن نیست. چون سندیکا و یا شورای تشکیل شده نمیتواند خود را بر رژیم تحمیل کند و توده کارگران را از طریق فونکسیون خود رهبری و نمایندگی کنند. تا اینجا بحث سندیکا و شورا و اینکه کدام برای مبارزه کارگران مفیدتر است و کدام یک میتواند طبقه کارگر را همه جانبه، در مبارزه اقتصادی

به جای این راه روشن و شفاف ما با مباحث کشف در باره چگونگی دستیابی کارگران به سندیکا رویرو هستیم. به جای مبارزه مستقیم کارگری و متشکل شدن کارگران در طی مبارزه میروند اساسنامه مینویسند، هیات موسس تشکیل میدهند و کارگر را مثل یک فرد گیر میاورند و دعوت به عضویت در سندیکا میکنند. ما میگوییم اولاً چنین راهی دشوار و در شرایط کنونی غیرممکن است و دوماً چرا قدرت جمعی کارگر را ول میکنید و مثل شهروند بی قدرت سراغ او میرید. مسلماً گاهی مثل سندیکای واحد اتفاق میافتد که همین تلاش اشتباه منجر به دستاوردی شود و سندیکا شکل گیرد، اما برای یک فعال کارگری باید روشن باشد که در شرایط اختلاف جمهوری اسلامی این تشکلهای نمیتوانند پایدار بمانند و مورد سرکوب قرار میگیرند و منحل میشوند. دو نمونه از سندیکای شرکت واحد و هفت تپه در این مورد برای اندوختن تجربه ماتریال زیادی به دست میدهد. در مقابل چنین سرکوبگریهایی فعالین کارگری و کارگران سوسیالیست همیشه راه حل خود را داشته اند و هیچگاه از تشکل توده ای بت نمیساخته اند تا به آن سجده کنند. در طول تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی، فعالین کارگری و بخصوص کارگران کمونیست در همه کشورهایی که اختلاف و سرکوب حاکم بوده است، تشکیل هسته های کارگری کوچک در محیط کار و زیست در شکل کمیته کارخانه را تنها چاره تداوم مبارزات و انسجام کارگران و هم چنین در صورت دستیابی کارگران به تشکل توده ای در محیطهای کار، ادامه کاری و پایداری تشکل را وابسته به این هسته ها میدانستند.

تشکلهایی مانند کمیته های کارگری که در سطح علنی بر مجمع عمومی تکیه دارند، این قابلیت را دارند که در شرایط متحول و بحرانی به سرعت به عرصه مبارزه سیاسی و دخالت و رهبری جنبشهای توده ای وارد شوند. کمیته های سوسیالیستی کارگری که در میان شبکه های کارگران سوسیالیست تشکیل میشود، الزاماً تشکلهای فابریکی نیستند، اما کمیته های کارگری مبارزه اقتصادی، کمیته های فابریکی و صنفی هستند که حتی به درجه ای به شکل خودبخودی در جنبش کارگری در زمان اعتراضات شکل میگیرند و بعد از پایان اعتراضات پراکنده میشوند. وظیفه کارگران سوسیالیست سر و سامان دادن به این کمیته های موقت و تداوم کاری آنها پس از اعتراضات و یا تشکیل کمیته های کارگری در محیط کار میباشد.

در ایران تا قبل از مقطع دو خرداد سال ۷۶ اتفاق عمومی بر آن بود که سازماندهی تشکل توده ای ممکن نیست. حتی جریانات رفرمیست ناب هم ادعا نداشتند که میشود دست به ایجاد تشکل توده ای زد. همه متفق القول بودند که برای سازماندهی تشکل توده ای، باید منتظر شرائطی بود تا مبارزه توده ای کارگران و مردم بتواند رژیم را وادار به عقب نشینیهایی کند. در آن زمان نه تنها تشکل توده ای ممکن نبود بلکه شناسایی هر فعال کارگری مواجهه با زندان و اعدام بوده است. با این همه عظیم ترین مبارزات و اعتصابات کارگری در طول بیش از ۱۵ سال با تکیه بر محافل و کمیته های فعالین در کارخانه ها و مراکز بزرگ کارگری و از طریق برگزاری مجامع عمومی و گاهی انتخاب نماینده و نمایندگان پیش رفت. حتی در اوج اختلاف و جنگ در سال ۶۴ کارگران ذوب آهن اصفهان توانستند به مدت یکماه اعتصاب عظیمی را پیش ببرند و نمایندگان خود را بر دولت تحمیل کنند. بطوری که طاهری امام جمعه اصفهان در نماز جمعه اصفهان عاجزانه از کارگران خواسته بود که به سر کار برگردند و گفت اگر پیامبر دستتان را میبوسید، من پایتان را میبوسم. اعتصاب عظیم کفش ملی و دهها اعتصاب دیگر هم همینطور صورت گرفت.

و سیاسی و در همه شرائط نمایندگی و رهبری کند نیست. این بحث جداگانه ای است که در قسمت بعد به آن میپردازم.

اگر تنها صحبت از مجمع نمایندگان بود شاید میشد با تبصره ای با آقای حسین اکبری توافق داشت که این یک شق از سه تشکل در قانون کار است. هر چند بر مبنای آئین نامه های قانون کار نمایندگان شورای اسلامی و کانون صنفی و هر نماینده ای در هر مرکز کاری از قبل باید مورد تایید وزارت کار و دیگر ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی قرار گیرد و التزام عملی به قانون اساسی و ولی فقیه داشته باشند. و اساسنامه آنها و انتخابات باید با نظارت و تایید وزارت کار باشد. تازه جدا از همه اینها بر طبق قانون کار " مقام ولایت فقیه در صورت مصلحت میتواند در هر یک از تشکلهای مذکور نماینده داشته باشد" (ماده ۱۳۸ از فصل ششم قانون کار)

برای همین روشن است اگر در یک مرکز کاری کارگران دست به انتخاب نماینده و یا مجمع نمایندگان بزنند که بدون نظارت وزارت کار و دخالت ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی و سرکوبگر باشد، دیگر این عمل ربطی به قانون کار و وزارت کار و تشکلهای آن ندارد. انتخاب نماینده و هیات نمایندگی قبل از دهه ۸۰ شمسی بندرت اتفاق میافتد، اما مجمع عمومی اهرمی بود که کارگران از آن برای پیشبرد مبارزه شان یاری میجستند. این روشی است که طبقه کارگر ایران ۴۰ سال است مبارزه جاری خود را پیش میبرد. کافی است آقای حسین اکبری سرش را از سندیکا و تاریخ آن و خاطره نویسهای سندیکالیستهای دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی ایران بلند کند و به مبارزه جاری کارگران نگاهی بندازد تا بتواند راههای مبارزه و تشکیلی کارگران ببیند. در هزاران مراکز کاری و در هزاران اعتصاب و اعتراض کارگری در طول این ۴۰ سال کارگران مجمع عمومی تشکیل دادند و با انتخاب نماینده و هیات نمایندگی برای این و یا آن مطالبه برای مذاکره با دولت و کارفرما مبارزه خود را پیش بردند و هنوز هم ادامه دارد. آقای اکبری خوب میداند که تشکیل مجمع عمومی و مجمع نمایندگان در هفت تپه مانند فولاد و پتروشیمیها و دیگر مراکز کاری هیچ ربطی به قانون کار ندارد، اما این را به این قانون وصل میکند تا نتیجه دلخواه خود را بگیرد. البته روشن است که چرا آقای اکبری که مرتب تلاش میکند تا هر نوع فعالیتی را با این و یا آن بند قانون کار و قانون اساسی متبرک کند، کارگرانی که بدون رجوع به هیچ فصل و بند قانون کار و قانون اساسی حرکت اعتراضی خود را پیش میبرند را به قانون کار وصل میکند.

همانطور که در بالا نوشتم اگر صحبت تنها از مجمع نمایندگان بود، شاید میشد آن را در چهارچوب قانون کار فرض کرد. در حالی مسئله محوری بحث نه مجمع نمایندگان، بلکه مجمع عمومی است. مجمع نمایندگان بدون تشکیل مجمع عمومی معنی خود را از دست میدهد. در هفت تپه و فولاد اهواز آنچه برجسته بود نه مجمع نمایندگان، بلکه مجمع عمومی بود. محل سنگر بود که کارگران در فرصتهای ممکن اجتماع میکردند و مسائل و معضلات مختلف را به اشتراک و بحث عمومی میگذاشتند، فعالین و رهبران سخنرانی میکردند و نظرات خود را ابراز میکردند و به کارگران گزارش میدادند و هر کارگر هم نظر خود را ابراز میکرد و در همانجا تصمیم میگرفتند چه کنند و چگونه مبارزه خود را ادامه دهند. این مجمع عمومی بود که کارگران را متحد و

قدرتمند میکرد، مجمع نمایندگان یکی از محصولات مجمع عمومی بوده است و بدون آن جایگاهش عوض میشود. متأسفانه سنت مجمع عمومی هنوز در همان هفت تپه هم بطور کامل جا نیافتده است. وگرنه با اتمام اعتصاب هم ما میبایست شاهد تشکیل مجمع عمومی در هفت تپه میبودیم. مجمع عمومی دانی که مثلا هر ۱۵ یا ۲۰ روز و یا بنا به ضرورت در بخشهای مختلف و یا محل عمومی کارخانه تشکیل شود تا کارگران مسائل و مشکلات خود را به بحث و تصمیمگیری بگذارند. نمایندگی کردن کارگران یک مسئله اکتونل است و باید تداوم آن به شکلی توسط کارگران مورد تاکید مجدد قرار گیرد، آسانترین راه این کار تشکیل مجمع عمومی است. نماینده و مجمع نمایندگان به صرف اینکه نمایندگی خود را در گذشته از مجمع عمومی گرفته اند نمیتوانند به مشروعیت نمایندگی خود تا زمان نامعلوم ادامه دهند. در اعتصاب سال ۹۹ ما مجمع عمومی داشتیم، اما مجمع نمایندگان نداشتیم. امروز هم فعالین و رهبران اعتراضی هفت تپه باید بطرف تشکیل مجمع عمومی و مجمع نمایندگان بروند تا بتوانند بطور واقعی کارگران را در مسئله خلق ید از خصوصی سازی تا مطالبات دیگر رهبری و نمایندگی کنند. وگرنه معلوم نیست کسانی که عنوان نمایندگی کارگران را دارند واقعا کارگران و مطالبه آنها را نمایندگی میکنند یا نه؟ و اصلا به عنوان نماینده به کدام ارگانی پاسخگو هستند.

اگر سندیکایی پا بگیرد حتما مورد حمایت فعال قرار میگیرد.

فعلا مشکل اساسی کارگران ایران اختناق و سرکوب و عدم وجود تشکل مستقل میباشد. اگر مدافعین سندیکا هر جا موفق به ایجاد تشکل مورد نظر خود شوند مورد استقبال فعالین جنبش مجمع عمومی و فعالین شورایی قرار میگیرند. مشکل این است که در شرائط

اختناق ایران امکان ادامه کاری برای تشکل پایدار، چه سندیکا و چه شورا، وجود ندارد. ما با مدافعین مبارز سندیکا خصومت نمیورزیم. ضمن حمایت از آنها آلترناتیو خود را تبلیغ میکنیم و میکوشیم کارساز بودن و عملی بودن آن را نشان بدهیم. نقد ما در ایران به قانونگرایی سنیکالیستهاست و نه سندیکاسازی.

تازه گاه رهبران و فعالین بدلائلی نام سندیکا را برای تشکل خود برگزینند، در حالی که ماهیت تشکل ایجاد شده اساسا در سنت شورایی باید. مانند سندیکای شرکت هفت تپه در زمان تاسیسش در سال ۸۷. تشکیل سندیکای هفت تپه را نمیشد در سنت سندیکا سازی نوشت.

در نقد اتحادیه گرایی ما وضعیت اتحادیه های کارگری در جهان را مقابل کارگران و فعالین میگذاریم تا ببینند اتحادیه گرایی یعنی چه.

"... میگویم در ایران سندیکالیسم پا نمیگیرد برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری- سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیعتر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات

در زمانی که او رهبر مبارز سندیکای شرکت واحد بوده است. این حرفهای آقای اسانلو کپی آموزشهای سندیکالیستی است که او در هیات موسسان سندیکایی فرا گرفته بود.

در آن زمان من در نقدی بر دیدگاه آقای اسانلو نوشتم:

"آنچه من در این مقاله مورد نقد قرار میدهم دیدگاه آقای اسانلو در مقاله اش با عنوان «وضعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران» است. در این مقاله ما با اسانلوی سندیکالیست طرف هستیم. تزه‌های اسانلوی سندیکالیست برای جنبش کارگری، بیگانه با پراتیک اسانلو به عنوان رهبر مبارز سندیکای شرکت واحد است. اسانلو به عنوان رهبر مبارز سندیکای شرکت واحد، اعتصابگر و مبارز است. تشکل را برای ایجاد اتحاد و همبستگی میان کارگران و به میدان آوردن آنها میخواند. اما اسانلو به عنوان سندیکالیست و عضو هیات موسسان سندیکایی ایران تشکل را برای ایجاد وفاق ملی و دوری از اجتناب از بحران اجتماعی، یعنی دوری و اجتناب از اعتصاب و اعتراض کارگران و مردم میخواند. هر دیدگاه و تئوری که اسانلوی سندیکالیست برای خود داشته باشد، صحنه عمل او را از این تئوریه‌ها و کارکرد آن دور ساخته و میسازد. عوارغم سنگینی تئوریه‌های قانونگرایی سندیکالیستی بر ذهن اسانلو و دیگر رهبران شرکت واحد، اسانلو و بسیاری از رهبران شرکت واحد به غیر قانونی ترین طریق برای به کرسی نشاندن مطالبات خود متوسل شدند. قانونگرایی سندیکالیستی بر ذهنیت اسانلو و دیگر رهبران سندیکای شرکت واحد جایگاه قوی دارد، اما این ذهنیت نمیتواند جاپایی در شرائط جمهوری اسلامی پیدا کند. همه تلاشهای آنها برای فعالیت حداقل و ناچیز در چهارچوب قانون با سد سرکوب مواجه میشود و اسانلوی قانونگرا، به اسانلوی رادیکال تبدیل میشود که برای دستیابی کارگران به تشکل و حقوقشان، قوانین را نادیده میگیرد. اما در نوشته وضعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران ما با اسانلو به عنوان رهبر سندیکای شرکت واحد طرف نیستیم. ما با اسانلو سندیکالیست قانونگرا طرف هستیم که اگر شرائط اجازه دهد، میخواند آتطور عمل کند که دیدگاه او از او طلب میکند. شکی نیست که دیدگاه اسانلو به عنوان یک سندیکالیست قانونگرا در عمل امروز او تاثیرات منفی دارد و مانعی بر سر راه اسانلوی مبارز به عنوان رهبر سندیکای شرکت واحد است. اما مشکلات بیشتر زمانی شروع میشود و خود را بروز میدهد که اسانلوی سندیکالیست واقعا بتواند به دیدگاه خود عمل کند." از مقاله پلاتفرم آقای اسانلو برای جنبش کارگری

ما میخوانیم مبارزه امروز کارگر نه تنها به بهبود وضع زندگی او و اصلاحات اقتصادی و سیاسی در جامعه منجر شود، بلکه همزمان قدرت او را برای رهایی کامل از سیستم سرمایه داری و برقراری فوری سوسیالیسم افزایش دهد. مجمع عمومی امروز نه یک تشکل پایدار توده ای، بلکه سنگ بنای شوراست. گسترش جنبش مجمع عمومی در همه مراکز بزرگ کارگری، کارگران ایران را در آستانه دستیابی تشکل سراسری شورایی قرار میدهد و شورای سراسری کارگران ایران، طبقه کارگر ایران را در آستانه کسب قدرت و تحول سوسیالیستی قرار میدهد. سندیکاهای انقلابی هم میتوانند بخشی از این جنبش باشند.

سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرد".

(از منصور حکمت در باره سندیکا، کارگران، مجمع عمومی و هیات نمایندگی)

ما وضعیت اتحادیه‌ها در جهان را دمقابلشان میگذاریم تا ببینند نه فقط در اروپا و آمریکا، حتی در آفریقای جنوبی اتحادیه‌های مبارزی که در سرنگونی آپارتاید نقش داشته‌اند، آنقدر مرتجع شده‌اند که نه تنها در مقابل مبارزه کارگران قرار گرفته‌اند، بلکه در سرکوب کارگران معدن ماریکانا در سال ۲۰۱۲ که منجر به کشتار ۳۴ کارگر توسط پلیس شده بود، نقش داشته‌اند. مشکل ما با سندیکالیسم و قانونگرایی است که در ایران فعلا جایگاهی ندارد.

به پاراگرافهای زیر نگاه کنید:

"عدم توجه به قانون و اجرای آن توسط مجریان و تصمیم گیرندگان قانونی و ضعف دانش و آگاهی نسبت به حقوق و قوانین افراد در جامعه چه در بین کارگران و علاقه‌مندان و فعالان مسایل کارگری و چه در بین مقامات دولتی اعم از بازجویان، ماموران پلیس، انتظامی، امنیتی - اطلاعاتی، بازپرس‌ها و دادیاران و همچنین ناآگاهی نسبت به حقوق ملی و بین‌المللی کارگران از اصلی‌ترین مشکلات و موانع رشد تشکلیابی قانونی کارگران است."

عدم باور به اصل سه جانبه‌گرایی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به حقوق کار با حضور نمایندگان راستین سراسری کارگری - کارفرمایی - دولتی در نهادهای عالی تصمیم‌گیری سه جانبه گرا مثل شورای عالی کار از سوی وزارت کار - اطلاعات - کشور و نیروهای انتظامی در تناقض با بیان پذیرش سه جانبه‌گرایی و عضویت در سازمان جهانی کار است و اعمال سیاست دوگانه خارجی - داخلی در این زمینه از موانع حقوقی و قانونی و اجرایی پیش روی فعالان کارگری برای ایجاد تشکل واقعی و مستقل و آزاد کارگری و فعالیت آن‌هاست.

به نظر می‌رسد که امر آموزش حقوقی به ویژه آموزش فصل سوم قانون اساسی (حقوق ملت) و مقدمه قانون اساسی در زمینه رعایت حقوق مردم، قانون کار، مقوله نامه‌های بنیادین کار (هشت مقوله نامه به خصوص)، اعلامیه جهانی حقوق بشر، قوانین مدنی و آیین دادرسی، و دو منشور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مدنی سازمان ملل متحد و آموزش زندگی اجتماعی، اتحادیه‌ای و تاریخ جنبش‌های کارگری در جهان و ایران، شناخت از نهادهای ملی - منطقه‌ای - بین‌المللی کار و سه جانبه‌گرایی و نهادهای جهانی از قبیل ituc، itf، ilo، wto، un، و... از طریق تشکلی جلسات و سمینارهای بحث آزاد در بین نهادهای مختلف مدعی نمایندگی کارگران و ایجاد حس مسئولیت آموختن پیش از طلبیدن و چگونه طلبیدن که کمترین هزینه را برای کشور و مردم به خصوص کارگران در برداشته باشد لازم است. (مطلبی از منصور اسانلو، وضعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران).

این سه پاراگراف حرفهای آقای اسانلو در سال ۱۳۸۵ است.

بخش ۴

کدام جنبش، طبقه کارگر ایران را به شکل توده ای رهنمون میکند؟ (بخش ۴، پایانی)

در ایران کارگران دارای سازمان توده ای خود نیستند، برای همین مسئله چگونگی تشکیلیاتی طبقه کارگر باز است. وقتی این سوال باز است، گرایشهای مختلف درون طبقه کارگر برای سازمانیابی طبقه کارگر، آلترناتیوهای مختلف خود را دنبال میکنند. نمیتوان از کارگران کمونیست خواست همان سبک تشکیلیاتی را بپذیرند که کارگران رفرمیست و سندیکالیست دنبال میکنند. زمانی که هنوز تشکیلی شکل نگرفته، فعالین شورایی تلاش میکنند تا مبارزه و تشکیلیاتی امروز کارگران به تشکیل سازمان شورایی منجر شود و طبقه کارگر ایران به جای اتحادیه ها، به شورا دست یابند. قوام یافتن و استحکام مجامع عمومی و تبدیل آن به یک جنبش، پایه قوی را برای سازماندهی شورایی کارگران فراهم میسازد. تحولات تند سیاسی در ایران هم این شکل از تشکیلیاتی را میطلبد. چون با تشکل شورایی طبقه کارگر هم امکان دخالتیابی در سیاست را مییابد و هم میتواند خود به سمت قدرتیابی گام بردارد و در آینده و با انقلاب به سازمان دولت ارتقاء یابد. برای همین سیاست دامن زدن به جنبش مجمع عمومی در شرائط کنونی جدا از ممکن بودن آن در مقابل آلترناتیوهای ذهنی مثل تشکیل سندیکا، بر استراتژی بلندمدت تری نیز استوار است. فعالین شورایی میخواهند که مبارزه برای برپائی مجمع عمومیها به قطب نمای حرکت کارگران تبدیل شود و خصلت نمای این دوره مبارزات کارگری شود. مبارزات کارگری با جنبش مجمع عمومی جوش بخورد و هر چه گسترده تر ارگانهای مجمع عمومی و مجمع نمایندگان تشکیل شوند و قوام بگیرند و در اعتراضات کارگری نقش محوری پیدا کنند. طوری شود که دیگر هر فعال کارگری در هر مرکز نسبتا بزرگ کاری، وقتی صحبت از تشکل میشود، در فکرش تشکیل مجمع عمومی و انتخاب نماینده بیاید و نه چیز دیگر. اتحادیه هایی هم که شکل میگیرند از نظر سازمانی و سیاسی به جنبش شورایی تعلق بگیرند و از سنت عمومی سندیکایی در جهان دور شوند و بر دموکراسی مستقیم و عمل مستقیم کارگران تکیه داشته باشند.

سندیکای مبارز و سندیکای رفرمیست

- حکومتگران دریابند که در سایه مشارکت عمومی و توجه به سهم کارگران در مقابل نقش شان در فرایند کار و تولید، شعارهای عدالتخواهی و مردمگرایی تحقق می یابد و چنانچه آنان بخواهند به شعار هایشان پای بند باشند جز از این طریق آنرا میسر ندانند. (از مقاله نقد کارگری بر سندیکای کارگری، حسین اکبری، روزنامه اعتماد)

این حرف آقای حسین اکبری از معماران اصلی هیات موسسان سندیکایی و دبیر آن در زمان موجودیت هیات موسسان میباشد.

در همین مقاله آقای اکبری در نقدی به عملکرد سندیکای شرکت واحد، آنها را از "افراطگری" برحذر میدارد و نصیحت میکند که راه ماندگاری آنها به این وابسته است که آنها طوری عمل کنند که دولت و مسئولین آنها را بپذیرند. "۴- حرکت های صنفی به دریافت

واکنش های مثبت و قابل اعتنا از جانب مسئولین دست یابد."

مشکل آقای اکبری این است که در شرائط دیکتاتوری عریان و خفقان بی سابقه، میخواهد سندیکایی دایر کند و آن سندیکا هم مورد قبول حاکمان و قدرتمندان واقع شود و "واکنش مثبت و قابل اعتناء مسئولین" را دریافت کند. چنین سندیکایی در واقع دست کمی از شورای اسلامی کار ندارد و یا در بهترین حالت نظیر سندیکاهای مورد علاقه آقای اکبری یعنی سندیکاهای دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی خواهد بود که در حد شوراهای اسلامی امروز بودند. سندیکای دایر و ثابت در ایران در توازن قوای فعلی ممکن نیست. اما اگر سندیکایی مانند سندیکای شرکت واحد شکل گیرد، بدون شک در چهارچوب تئوریهی آقای اکبری نمیماند و به "افراطگری" یعنی درجه ای از رادیکالیسم دچار میشود و مورد نقد آقای اکبری قرار میگیرد.

آقای اکبری خواهان سندیکایی است که در وفاق با حکومت و کارفرمایان باشد و نه در مبارزه با آنها. اما اگر امکان موجودیت سندیکایی فراهم شود، جنبش شورایی و گرایش رادیکال کارگران خواهان سندیکای مبارز، سندیکایی که از مبارزه مستقیم کارگران برخاسته و ظرف این مبارزه مییابد، است.

دو رویکرد در سازماندهی جنبش کارگری

در جنبش کارگری ایران، دو رویکرد و دو گرایش برای فائق آمدن بر مشکل تشکیلیاتی کارگران تلاش میکنند. رویکرد رفرمیستی- سندیکالیستی و رویکرد رادیکال - شورایی.

رویکرد رادیکال بر مبارزه مستقیم کارگران و متحد و متشکل کردن آن تکیه دارد و رویکرد رفرمیستی بر قانونگرایی و امکان گرایی.

یک گرایش دنبال تغییر قانون کار از طریق قانونی میباشد تا کارگران به اتحادیه دست پیدا کنند و گرایش دیگر میخواهد مبارزه جاری کارگران بر متن همین مبارزه متحد و متشکل شود تا هم به اصلاحات و بهبود فوری وضع کارگران منجر شود و هم کل سیستم اقتصادی و سیاسی جامعه، سیستم سرمایه داری را در آینده دگرگون سازد.

یک گرایش آنقدر ذلیل و خوار میباشد که تغییر فصل ششم قانون کار و دستیابی کارگران به سندیکا بر اساس این اصلحیه "رادیکالیسم" و عمق اهداف برنامه ای آن را تشکیل میدهد و گرایش دیگر دنبال پیشروی مبارزه جاری، کسب آزادیهای گسترده سیاسی و اجتماعی و کسب قانون کار انقلابی میباشد که مبارزه کارگران در آن پر و بال بگیرد. گرایش رفرمیستی حتی بدرد وضع حال کارگر هم نمیخورد، اما گرایش رادیکال میخواهد ضمن تغییر وضعیت حال، برای دگرگونی عمیق آینده، برای نابودی سیستم کار مزدی سرمایه نیرو جمع کند و سازماندهی کارگران را با این هدف در دستور خود دارد.

یک گرایش بر اساس قانون کار و قانون اساسی به نصیحت حکومت و سرمایه داران میپردازد که برای امنیت کشور اجازه دهید اتحادیه شکل بگیرد. نصیحت میکند که ترس و واهمه شما بیخود است و اتحادیه خود مانع افراط گرایی و اعتصاب میباشد و گرایش دیگر دنبال افراط گرایی و

تحولات عمیق در سیستم اقتصادی و اجتماعی میباشد.

یک گرایش بدنبال قانون میگردد تا کارگران و کارفرمایان هر دو از آن منتفع شوند و امنیت برقرار شود و حداکثر رادیکالیسمش در رجوع به مقاوله نامه های جهانی کار ظهور میکند. در حالی که گرایش رادیکال رجوع به مقاوله نامه جهانی کار و سازمان جهانی کار را تنها یک امر بسیار فرعی و کوچک در مبارزه میبیند و برای فشار سیاسی به حکومت و استفاده از یک امکان کوچک برای گسترش اعتراضات کارگر و تشکل یابی آن به آن رجوع میکند و جایگاهی در دیدگاه آنها ندارد.

رویکرد سندیکالیستی میگوید:

"...اگر اتحادیه‌های کارگری با حمایت و درایت آگاهان اجتماعی مواجه شوند، قطعاً در اولین گام، خواستار کار و تولید اجتماعی مفید خواهند بود؛ چرا که با وجود کار اعضای اتحادیه‌های کارگری و دهقانی، می‌توانند درخواست‌های ضروری را طلب کنند، وقتی بخش عظیمی از مردم با اراده و آگاهانه از دولت‌مردان و راهبران اجتماعی طلب کار و تولید کنند، آیا امنیت جامعه را به مخاطره می‌اندازند یا برعکس امنیت از دست رفته را باز می‌ستانند." (از مقاله نگاه امنیتی به فعالیت اتحادیه‌ای کارگران-حسین اکبری)

رویکرد افراطی نه بدنبال امنیت تولید، بلکه بدنبال امنیت و رفاه کارگران و تشکل آنها، نه بدنبال آموزش جلدان و قاتلان جهت‌پذیرش اتحادیه به عنوان ابزار تامین امنیت، بلکه بدنبال تشکل کارگران برای برهم زدن امنیت سرمایه داران و حکومت آنها میباشد.

یک رویکرد بدنبال آن است تا دستیابی به تشکل کارگری حقوق دولت و کارفرمایان را هم تامین کند و به امنیت ملی خدمت کند یعنی به یک دولت تثبیت شده منجر شود.

"...قراردادهای اجتماعی از این دست از آنجا که متضمن حقوق همه‌ی افراد جامعه، اعم از کارفرمایان، کارگران، کشاورزان، پیشه‌وران و سایر آحاد اجتماعی است، لذا تکیه بر آنها و به رسمیت شناختن‌شان از جانب دولت‌ها به تأمین امنیت در همه‌ی ابعاد از جمله امنیت ملی، امنیت شغلی، اجتماعی و فردی منجر می‌شود....."

رویکرد دیگر ذره ای برای حقوق دولت و کارفرمایان تره خورد نمیکند و تنها هدفش قدرتمند شدن کارگران است که تنها با اتحاد و مبارزه شان ممکن میشود. هدف آنها نه تلاش برای "امنیت ملی" بلکه تلاش برای بهبود و رفاه امروز کارگران و دگرگونی کامل سیستم طبقاتی حاضر میباشد. هم چنین دستیابی به اتحادیه کارگری را برای ایجاد ثبات حکومتی و تامین "امنیت ملی" را در شرائط ایران و کشورهایی با اقتصاد بی ثبات و دیکتاتوری عریان خواب و خیالی بیش نمیداند. نه اتحادیه ای به روش سندیکالیستهای قانوننگرا بدست میاید و نه ثباتی. اتحادیه و تشکل در چنین شرائطی با ثبات سیاسی در تناقض قرار دارد. مگر اینکه اتحادیه هایی نظیر اتحادیه های دهه ۴۰ و ۵۰ شکل بگیرند که همانطور که آقای اکبری نوشته اند با تغییر فصل ششم و تحولات در شورای اسلامی و دیگر تشکلهای دست ساز ممکن میگردد.

این نگاه سندیکالیستی وقتی که از پایگاه و سرچشمه وجودی آن یعنی کشورهایی با ثبات اقتصادی و سیاسی و سنت سوسیال دموکراسی جدا میشود و در زمین رژیمهای دیکتاتوری نظیر ایران قرار میگیرد، بدنبال نهادی است که مورد پذیرش همین دیکتاتوری عریان قرار گیرد. این درست که اتحادیه در کشورهای اروپای و آمریکا فقط در چهارچوب محدود تشکل کارگری باقی نماند و بخشی از سیستم اداره جامعه، بخشی از سیستم اقتصادی و سیاسی حاکم میباشد، اما چون تغییر و تحولات تند سیاسی در کار نیست و دولت و قدرت سیاسی مورد سوال نیست، اتحادیه ها به عنوان تشکل طبقه کارگر ظاهر میشوند، اما در زمین دیکتاتوری عریان و در زمین بی ثباتی اقتصادی و سیاسی اگر وظیفه اتحادیه تامین امنیت و در نظر گرفتن "همه طرفهای ذینفع" شود، دیگر از نقش خود به عنوان اتحادیه کارگری خارج میشود و به چیز بی یال و دم و اشکم تبدیل میشود. دیگر اتحادیه حتی کارکرد اتحادیه در کشورهای پارلمانی و آزاد را ندارد که کارگر از آن به عنوان یک ابزار و آخرین خاکریز مقاومتی در مقابل بورژوازی و دولتش از آن استفاده میکند. بلکه یک نهاد ذلیل وابسته به دولت و نهادهای حکومتی میشود. همانند سندیکاهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شوراهای اسلامی و انجمن صنفی کارگران آمده در قانون کار و.....

اما خارج از این تفاوت ما میگوییم جنبش سندیکا سازی، سندیکای واقعا کارگری و مبارز(نه آن سندیکایی که آقای اکبری تصویر میکند) در شرائط ایران اقبال زیادی برای موفقیت ندارد. زیرا در شرائط دیکتاتوری عریان امکان حیات ندارد و در شرائط تحول تند و انقلابی از واقعه عقب میافتد. آقای اکبری مشکل عدم وجود اتحادیه در ایران را تنها ناشی از "ترس بی پایه" دولت از برهم خوردن امنیت جامعه و امنیتی کردن سندیکاهای، به زبان ساده یعنی سرکوب سندیکاهای، میدانند. اما این درست نیست در زیر به بررسی کوتاه علت عدم موفقیت کارگران ایران در دستیابی به تشکل توده ای، و یا عدم موفقیت در تشکیل سندیکاهای میگردانم تا نشان دهم اتفاقا این خود نشان ضعف جنبش اتحادیه ای در ایران میباشد.

علت محرومیت کارگران ایران از تشکل توده ای در چیست؟

شکی نیست که مانع اصلی عدم تشکل توده ای در ایران دیکتاتوری عریان و خفقان است. اما مسئله فقط محدود به این نمیانند. مسئله تشکلهای توده ای به سنتهای تاریخی مبارزاتی کارگران و گرایشهای موجود آن و ضعف و قدرت این گرایشها بر میگردد. برای همین باید سوال مشخصتر طرح شود. باید سوال شود چرا طبقه کارگر ایران از داشتن اتحادیه محروم است و یا چرا طبقه کارگر ایران از داشتن شوراهای خود محروم است. پاسخ به این سوالات ما را به قدرت و ضعف گرایشها میان طبقه کارگر و آلترناتیوهای سیاسی و اجتماعی و همچنین تشکلهایی توده ای طبقه که متناظر با این آلترناتیوها هستند میرساند. جنبش اتحادیه ای جزعی از یک خط مشی عمومی تر و یک آلترناتیو اقتصادی و سیاسی در جامعه میباشد، جنبش شورایی هم همینطور. سازماندهی توده ای کارگران جزعی از آلترناتیو کلی است که برای جامعه ارائه میشود.

عدم وجود پایه مادی و ذهنی برای جنبش اتحادیه ای

برخلاف تصور آقای اکبری سنت سندیکایی و تریدیونیوی در ایران بسیار ضعیف است. محرومیت طبقه کارگر ایران از تشکل مستقل اتحادیه ای فقط مربوط به اختناق و سرکوب نیست، بلکه از ضعف سنت اتحادیه ای نیز سرچشمه میگیرد. طبقه کارگر به جزء مقاطع کوتاه مانند دهه ۲۰ تا ۳۰ و مقطع انقلاب ۵۷ از تشکل مستقل توده ای خود محروم بوده است. همچنین به این محرومیت مداوم از تشکل مستقل کارگری باید تغییر و تحول شدید در بافت طبقه کارگر را افزود. با کودتای ۲۸ مرداد سنت تشکلیابی مستقل و سنت سندیکایی کوتاه مدت قطع شد که تا انقلاب ۵۷ ادامه داشت. اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و ورود بخش عظیمی از جمعیت روستایی برای کار به شهرها موجب تغییر سریع بافت طبقه کارگر شد. تجربه مبارزات سندیکایی قبل از کودتا به اصناف و حرفه‌های معینی نظیر نساجی ها و کفایشها و چاپ و غیره محدود میشد که در دهه های ۴۰ و ۵۰ جایگاه خود را در تولید و در اشتغال کارگران از دست دادند. نسل جدید کارگران مزدی ایران همراه با صنایع بزرگ و تکنولوژی جدید و متفاوت رشد کرد. سنت‌های تشکلیاتی موجود دهه ۲۰ تا ۳۰، که به شکل دفورمه شده و زرد آن در دهه ۴۰ و ۵۰ ادامه یافت ببرد طبقه کارگر جوان که در صنعت بزرگ پرورش مییافت نمیخورد و تازه آن آموزشها برای او قابل دسترس هم نبود. این قشر از طبقه از سنت تشکلیابی که در گذشته بشکل موقت و محدود وجود داشت برخوردار نبودند. سنت سندیکایی اصناف و کارگاههای کوچک گذشته نمیتوانست بکار کارگران مجتمعهای صنعتی بیاید. اعتصابات و مبارزات کارگری در آن دوره ربطی به این سندیکاها نداشته و در بسیار از موارد بشدت مورد سرکوب خونین قرار گرفت.

علت اساسی تر ضعف سنت سندیکایی و تریدیونیویسم در ایران عدم وجود پایگاه اقتصادی و سیاسی آن است. تریدیونیویسم تنها یک گرایش درون طبقه نیست، بلکه جزعی از یک خط مشی و سیستم سیاسی و اجتماعی، یعنی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی میبانشد. اگر رفرمیسم و سوسیال دموکراسی در یک کشور به دلیل شرائط تولید و بازتولید سرمایه داری در آن کشور و به دلیل نیاز خاص سرمایه به ارزان نگه داشتن نیروی کار ممکن نباشد، سندیکالیسم نیز نمیتواند به عنوان بخشی از این سیستم پا بگیرد و قوام یابد. خط سندیکایی در ایران میتواند ما را حداکثر تا مرز ترکیه و پاکستان براند. که در آن تشکلهایی سندیکایی تنها در شرائط رشد سریع اقتصادی مانند ترکیه میتواند به موجودیت ظاهری خود ادامه حیات بدهند و در شرائط بحران و سرکوب به محاق فرو روند و در هیچ کدام از شرائط هم قادر نباشند واقعا امیال طبقه و مبارزه آنها را نمایندگی و رهبری کنند. سندیکالیسم ما، ما را حداکثر به ترکیه میرساند تا در چهارچوب مقوله نامه های سازمان جهانی کار و " بدور از سیاست زدگی " شاهد جدال و زد و خورد اردغان و نظامیان باشیم. رفرمیسم سالهاست در صحنه سیاسی ایران پایگاهی ندارد. عدم وجود اتحادیه تنها به شرائط ختناق مربوط نیست، تریدیونیویسم بدون حزب سیاسی اش، بدون پایگاه اقتصادی و اجتماعی اش، بدون افق دستیابی به جامعه ای مبتنی بر " قانون " و پارلمان و " دموکراسی " نمیتواند سربلند کند. برای همین آقای اکبری حتی نمیتواند نسخه های آموزش اتحادیه ها در کشورهای اروپایی را برای ایران بخواند و

مجبور است بگوید اتحادیه ها در شرائط دیکتاتوری باید مقبول دیکتاتوری واقع شوند: " حرکت های صنفی به دریافت واکنش های مثبت و قابل اعتنا از جانب مسئولین دست یابد. " این یعنی اتحادیه بی اتحادیه. این یعنی پارلمان و دموکراسی بی پارلمان و حزب رفرمیست بی حزب رفرمیست. همه وسائل در اختیار دیکتاتوری است و ما هم در اینجا ول معطلیم و با نوحه خوانی آنها سینه میزنیم. (چون حتی نمیتوانیم با ساز کسی برقصیم)

سنت سندیکالیستها با سنت مبارزاتی کارگران ایران چنان بیگانه شده است که آنها اصلا درکی از مبارزه ۵ دهه اخیر ایران ندارند. خاطرات سندیکالیستهای دهه ۴۰ و ۵۰ شده سنت تشکلیاتی آنها. آنها نمیتوانند به سندیکاهای اولیه ای که کمونیستها مستقیما در سازمان دادن آنها نقش داشتند تکیه کنند و حتی نمیتوانند به سنت سندیکایی دهه ۲۰ تکیه کنند. اولاد هر دو مورد درجه ای از فضای سیاسی باز وجود داشت و دوما طولانی مدت نبودند. آنچه برای آنها مانده خاطرات سندیکالیستها از سندیکاهای بی یال و کویال دهه ۴۰ و ۵۰ است که اصلا شایسته عنوان تشکل کارگری نیستند.

سالهاست مبارزات کارگری ایران بر مبنای مجمع عمومی و هیاتهای نمایندگی دارد پیش میرود، اینها در سنت و تجربه صنف خیاطان و کفاشان و ناوایان دهه ۴۰ و ۵۰ گیر کرده اند و بیرون نمیایند.

جنبش اتحادیه ای جزء تفکیک ناپذیر یک خط مشی عمومی اجتماعی است، یعنی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی. تریدیونیویسم آلترناتیو مشخص رفرمیسم و سوسیال دموکراسی برای سازماندهی کارگران است. همراه سازماندهی اتحادیه ای یک افق معین از دولت سرمایه داری، یک برنامه اقتصادی خاص، نگاه خاص به رابطه کارگر و سرمایه دار و.... طرح میشود. اگر رفرمیسم و سوسیال دموکراسی از نظر عینی و ذهنی در کشوری معین و یک حوزه سیاسی و اقتصادی نتواند استقرار یابد، آنوقت سندیکالیسم نمیتواند به یک نیروی اجتماعی تبدیل شود. جنبش اتحادیه ای، بازوی کارگری یک حرکت سیاسی و اجتماعی است. علت نبود اتحادیه در ایران فقط این نیست که بورژوازی ایران از تشکیل اتحادیه جلوگیری میکند، بلکه رفرمیسم و سوسیال دموکراسی که جنبش اصلی و مادر اتحادیه گرایی میبانشد، از نظر مادی و سیاسی شانس برای نشو و نما در زمین ایران نیافته است و ندارد. برای همین حرفهای آقای اکبری شبیه حرفهای هویدا میبانشد که بعد از شورش کارگران جهان چیت کرج و تظاهرات بزرگ آنها بطرف تهران و پیوست کارگران دیگر به آنها و سرکوب خونین آن شورش، اعلام داشت راه کنترل این کارگران دایر کردن اتحادیه هاست. اتحادیه هایی در شرائط بی حقوقی مطلق سیاسی در جامعه.

اگر در ایران در شرائط دوفاکتو اتحادیه ای شکل گیرد، اتحادیه مزبور در چهارچوب جنبش اتحادیه ای نمیماند، بلکه به بخشی از جنبش رادیکال کارگری تبدیل میشود.

وجود پایه مادی جنبش شورایی و ضعف و کمبود پایه ذهنی آن

جنبش شورایی در ایران یک حرکت زنده و سنت دار میبانشد که

ظاهر انقلابی آن هم در یکماه بعد از انقلاب و سرگردان کردن کارگران در خیابانها و وزارت خانه ها همان کاری را کردند که افراد بی مسولیت تر در مواجهه با کارگران و تیراندازی و عامل ساواک خواندن کارگران به این آتش دامن زدند (مازیار گیلانی نژاد، سندیکالیستها همیشه حقیقت را میگویند، دی ۹۱)

کارگر جوانی که میخواهد ببیند چرا یکی از مطالبات کارگران بعد از انقلاب انحلال سندیکاها دوران شاه بود، به اظهارات ۴۰ سال بعد آقای گیلانی نژاد توجه کند.

این خشم آقای گیلانی نژاد از جنبش کارگران است که در چهارچوب سندیکایی دلیل و خوار شده آنها جایی نداشته و ندارد. آقای گیلانی نژاد و سندیکالیستها میتوانند لیست "بی مسولیتها" و "افراطگریهای" این جنبش را به حجم دهها جلد کتاب قطور برسانند. "بی مسولیتها" جنبش ۴۰ ساله ما در ابعاد همه کشور از جنبش بیکاران در اصفهان که تظاهرات ۱۰۰۰۰ نفره آنان به گلوله بسته شد تا فولاد و هفت تپه همچنان ادامه دارد و هم چنان آن "بی مسولیت ترها" جنبش ما را به گلوله میبندند، دستگیر و شکنجه و اعدام میکنند.

من فکر میکردم این آقایان سندیکالیست با "مسولیت" حداقل بعد از ۴۰ سال شرم دارند تا از گذشته خود حرف بزنند. اما میبینیم که نه، اینها همچنان با افتخار از زمانی که کنار آن "بی مسولیت ترها" بودند افتخار میکنند و سرکوب کارگران را نتیجه عمل جنبش خود کارگران میدانند. سندیکاها که زیر نفوذ گیلانی نژادها بودند، حامی جنگ و حکومت و منافع ملی بودند و هنوز هم آقای گیلانی نژاد با همان زبان حرف میزند.

با همه زمینه های مادی که جنبش شورایی دارد و با همه اینکه اعتراضات و اعتصابات کارگری در ایران اساسا با تکیه بر مجمع عمومی پیش میرود و در برخی از مراکز بزرگ مجمع عمومی میرود تا دائمی شود و در حالت غیراعتراضی هم به موجودیت خود ادامه دهد، اما اینکه طبقه کارگر ایران بعد از چهل سال مبارزه وسیع از تشکل شورایی خود برخوردار نیست و مجمع عمومی موقتی و ضعیفند، رابطه بین رهبران و فعالین معترض کارگری در سطح منطقه ای و سراسری تامین نیست و به این دلیل رابطه میان مجمع عمومیها با هم تامین نیست، دقیقا به ضعف آلترناتیو کمونیستی، به ضعف گرایش رادیکال کارگری، گرایش سوسیالیستی در جامعه و میان کارگران برمیگردد. دست بالا پیدا کردن گرایش رادیکال و شورایی و مقبولیت عام آن در انقلاب ۵۷ بر گرایش رفرمیستی و سندیکالیستی در میان کارگران، به دلیل بی پایگی افق سوسیال دموکراسی و رفرمیسم در ایران بود. عدم قدرتمندی کافی جنبش شورایی و ضعفهای آن هم به وضعیت کمونیسم در آن مقطع برمیگشت. کمونیسم در آن مقطع عموما کمونیسم خلقی بود و نمیتوانست تاثیرات مثبت پایداری بر جنبش کارگری باقی بگذارد.

در انقلاب ۵۷ سر بلند کرد و در آن زمان جریان سندیکایی در جنبش کارگری بیشتر در حاشیه جنبش و در کارگاههای کوچک و اصناف تنفس میکرد و عموما از نظر سیاسی به خط حزب توده گرایش داشتند. ضمن اینکه بسیاری از تشکلهای کارگری در زمان انقلاب که نام سندیکا بر خود داشتند، به جنبش شورایی تعلق داشتند و یا عناصر جنبش شورایی در آن قوی بود. مثلا سندیکای کارگران پروژه ای و فصلی آبادان یک ارگان مهم سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر در جنوب بود که هیچ قرابتی با سنت سندیکایی نداشته است و یا کارگران چاپ به رادیکالترین جریانات سیاسی آن زمان گرایش داشته و یا فعال آن بوده اند. همچنین تاریخ تشکلیابی کارگران در ایران با تاریخ کمونیسم در ایران عجین شده بود. در ایران تشکلیابی کارگران اساسا توسط کمونیستها رقم خورده است. از این نظر نمیتوان مثلا اتحادیه هایی که توسط حزب کمونیست ایران در سالهای بعد از مشروطیت و زمان ابتدای دیکتاتوری رضا شاه شکل گرفته بودند را با سندیکاها زرد دهه ۴۰ و ۵۰ کنار هم گذاشت و گفت هر دو به یک سنت تعلق داشته اند و اینها سنت سندیکایی هستند.

تاریخ مبارزاتی ۴۰ سال اخیر کارگران ایران هم نه بر پایه آموزشهای سندیکالیستی و آموزش قانون کار و آموزش قانون ساسی و منتالیته سندیکالیستی که هیات موسسان سندیکایی با آنها مدت چند سالی اب در هاون کوبید و ذهن برخی از فعالین کارگری را مشوب ساخت و خود را خسته کردند، بلکه بر اساس مبارزه مستقیم کارگری، بر اساس مجمع عمومیها، بر اساس جنبش مطالباتی کارگران پیش رفت. رهبران اعتراضی کارگران در این مبارزه مستقیم پرورده شده اند و نه در آموزشهای منحل سندیکالیستی که میگوید: "بگذارید سندیکا تشکل دهیم تا کارگران دچار افراطگرایی نشوند"، "تا اعتصاب لازم نباشد".

خشم و نفرت سندیکالیستها از گرایش شورایی و رادیکال از آن زمان تاکنون زنده و قوی است. به این اظهارات زیر نگاه کنید:

"۵۷/۱۲/۲۸ کارگران بیکار در وزارت کار اعتصاب غذا کردند." یعنی ۳۶ روز پس از انقلاب. ۵۷/۱۲/۲۹ درخواست کارگران فصلی راه ساختمان باتحصن در وزارت کار با شعار برای بیکاری مافکری کنید" ۳۷ روز بعد از انقلاب" تجمع کارگران بیکار در خانه کارگر ۱۸/۱/۵۸ که توسط شوراهایی که افراد بی مسولیت به راه انداخته و کارگران رابه بیراه کشانده و این گونه به دنبال حل مشکل بیکاری بودند، سازماندهی می شد. در اصفهان آنان با آوردن کارگران به خیابان در ۱۹/۱/۵۸ که منجر به تیراندازی از طرف افراد بی مسولیت تر صورت گرفت یک کارگر کشته و چهار کارگر دیگر زخمی شدند. "۱۹/۱/۵۸ اجتماع کارگران بیکار برای رسیدگی به وضع خود در مقابل منزل آیت اله طالقانی" دوستان جوان! ما با این شوراهایی که توسط مجمع عمومی ها اداره می شوند و هزینه ماجراجویی های افراد بی مسولیت را به طبقه کارگر تحمیل کردند و باعث ضربات بسیار به سندیکاها شدند، آشنا هستیم. افراد بی مسولیت با شعارهای بی پشتوانه و به

نگاه امنیتی به فعالیت اتحادیه ای کارگران- حسین اکبری)

مسئله مهمتر این است که در تمام کشورهایی که اتحادیه شکل گرفت و پایدار ماند، آزادیهای سیاسی در جامعه برقرار بوده و کارگران تونسته اند از نظر سازمانی مستقل در برابر دولت و کارفرما سازمان توده ای خود را تشکیل دهند. حالا در ایران یک عده میخواهند با تنوری به دست آوردن دل حکومتگران و با تکیه بر این و آن بند قانون و لایسم برای تغییر بندهای قانون، " اتحادیه" تشکیل دهند. رفرمیسم منحط در ایران در شرایط دیکتاتوری خونین، به جناح راست اتحادیه ای در دنیا تعلق دارد. ببینید تنوریسین و دبیر هیات موسسان سندیکایی آقای اکبری چه میگوید:

آن جنبشی که در شرایط حال میتواند جنبش کارگری را به داشتن تشکیلات توده ای رهنمون کند، جنبش شورایی کارگران است که امروز بر اساس جنبش مجمع عمومی در مراکز بزرگ کارگری در جریان میباشد و میرود تا به عنوان یک سنت کارگری در میان بخش وسیعی از رهبران جوان کارگری تثبیت شود.

۸ دی ۹۹، ۲۸ دسامبر ۲۰

حمله بورژوازی به کمونیسم که با سقوط بلوک شرق تحت عنوان سقوط کمونیسم انجام گرفته و میگردد، بر کمونیسم و جنبش کارگری که مورد سرکوب خونین وحشناک قرار گرفته، تاثیر مخرب گذاشته است. و این وضعیت تاثیر خود را مستقیم بر سازماندهی توده ای کارگران گذاشته است. وگرنه در صورت وجود یک آلترناتیو نیرومند کمونیستی، امروز جنبش مجمع عمومی و شورایی در وضعیت دیگری قرار داشت و جنبش کارگری به سطحی از تشکیلاتی پایدارتر دست مییافت.

این بخش را میتوانم اینطور جمع بندی کنم که عدم وجود جنبش اتحادیه ای در ایران به عدم وجود زمینه های مادی و سیاسی آن بر میگردد. نه تنها رفرمیسم در ایران پایگاهی ندارد، بلکه با به راست چرخیدن جهان، خود بورژوازی سوسیال دموکرات در کشورهای باتبات اقتصادی و سیاسی آنچنان به راست چرخیده است که پایگاه سیاسی برای اتحادیه ها باقی نگذاشته است و از این بدتر در بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکا سازمان سراسری اتحادیه ها معمولا جناح راست حزب سوسیال دموکرات میباشد. اکثریت اتحادیه ها در اروپای شرقی و بسیاری از کشورهای بی ثبات اقتصادی جهان، دیگر هیچگونه نقشی در حمایت از کارگران ندارند، چه برسد به سازماندهی مبارزات آنها. اینکه کارگران در همه کشورها در نبود تشکل رزمنده خود از همین اتحادیه ها برای دفاع از حقوق خود بهره میبرند، مسئله دیگری است که اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. اتحادیه ها به هر حال امروز سنگر دفاعی کارگران هستند.

"تشکیلات سندیکایی- اتحادیه ای کارگران قادر خواهد بود تا انگیزه های لازم را در بین کارگران و زحمتکشان ایجاد کرده و بادوام سازد. سندیکاها و اتحادیه های کارگری به روحیه همکاری متقابل و سودمند بین ذی نفع ها کمک های جدی خواهد کرد. تشکل های مستقل کارگری، توده ای اعضای کارگران هر صنف و حرفه و کارخانه را از حاشیه به متن وارد می کند و در راستای تصویب و ایجاد تولیدات سودمند و خدمات مفید، کارگران پویا و خلاق تربیت می کند. اگر مردم زحمتکش بر حسن انجام کارها از طریق تشکیلات خاص خود نظارت داشته باشند و در پیش برد و ارتقای سطح تولید و خدمات اجتماعی نقش آفرینی کنند و مطمئن باشند از این طریق قادر خواهند بود سهمی درخور که ضامن حفظ کرامت انسانی شان باشد به دست آورند، آن گاه آغاز پروژه ایمن سازی است و نگاه امنیتی به اتحادیه ها و سندیکاها کارگری ضرورت وجودی پیدا نمی کند تا بخواهد نیرویی را حذف کند و از اعلام نظر و رای کارگران آگاه بهر اسد؛ چرا که آگاهی شرط لازم برای امنیت است." (از مقاله

مجمع عمومی "مقوله" ای در "جنگ مواضع"

قبل از اینکه توضیح بدهم که چرا مهمترین شکل سازمانیابی کارگران، یعنی مجمع عمومی و شورا، شکل "پایه ای" است، اما به یک "مقوله" در جنگ مواضع بین انواع سوسیالیستهای خلقی و کارگر کارگری های کنونی تبدیل شده است، یک اشاره به سیر تاریخی مبارزات کارگری لازم است. در این میان بحث بر سر سیر تشکیل و دگرگونی "اتحادیه" و "سندیکا"، که بزعم جمعهای متنوع گرایش مورد اشاره، به عنوان "اشکال درونی طبقه کارگر" قلمداد شده است، ضروری است.

اتحادیه و سندیکا، در جنبش کارگری، به معنی وسیع کلمه و در سطح بین المللی، تغییراتی را از سر گذرانده است. اما به نظر میرسد، در چهارچوب "تاریخ ایران"، که به باور من نقطه شروع و پیش شرطهای "اجتماعی" برای انواع سوسیالیستهای "ملی" است، احکام جهانشمول، حتی در دورانی که سرمایه داری جهانی است، از قواعد حقیقت نسبی تبعیت میکنند. سندیکا، اتحادیه، شورا و یا هر شکل دیگر، از این منظر باید با روایت "ایرانی" و آنچه که کارگر خود "تجربه" کرده است، سنجیده شود و نقاط قوت و ضعف آن تشخیص داده شود.

اگر اتحادیه کارگری در دهه های آخر قرن نوزدهم، هنوز شکلی از تشکل بودند که حتی مورد حمایت "انگلس" قرار داشتند، آن ظرف بویژه پس از جنگ دوم جهانی به یکی از کارآترین اهرمهای "کارگری" احزاب سوسیال دمکرات و رفرمیسم تغییر ماهیت داد. اتحادیه در این سطح بین المللی و در تقابل کشمکش و نبرد طبقاتی بین طبقه کارگر و سرمایه دار، به ظرف "ممنوع" کردن فعالیت احزاب چپ و کمونیست، و چون ابزاری که متعهد به "قرادادهای جمعی" با کارفرما و سرمایه داران بود، متحول شد. مهمترین تلاش طبقه بورژوا در جهت بدست گرفتن "اتحادیه" به عنوان یک تشکل "کارگری"، سنگربندی این طبقه در برابر جنبش شورانی بود که در بستر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، "دمکراسی مستقیم" طبقه کارگر و شکل ابراز وجود این طبقه در رابطه با سیاست و قدرت سیاسی را به جنبش کارگری معرفی کرده بود. بورژوازی بین المللی، بویژه جناح سوسیال دمکراسی آن، آماده بود که با شکل اتحادیه ای، و کشاندن طبقه به "سازش"، کنار بیاید، امتیاز بدهد، اتحادیه را "قانونی" و طرف مذاکره و توافق با کارفرما و سرمایه دار "برسمیت" بشناسد، تا بهر طریق ممکن خطر "شورای" کارگری را دور و دورتر سازند. "اتحادیه" ها از همان زمان و در دست

طبقه بورژوا و سرمایه دار به یک ابزار علیه "کمونیسم"، و جایی که حتی فعالیت سیاسی هر حزب "چپ" ممنوع اعلام شده بود، تبدیل شدند. آزادی اعتصاب" معنای خود را از دست داد و همراه با آن از خاصیت رزمندگی اتحادیه های کارگری ایام "جنبش چارلیست ها" اثری برجای نماند. و تنها این نبود، برای جلوگیری از نفوذ هر تفکر و گرایش "چپ" و نه فقط "کمونیسم"، حزب سوسیال دمکرات در سوئد و همتای آن، حزب "کارگر" در بریتانیا، سازمانهای موازی امنیتی تشکیل دادند، میکروفون و وسائل استراق سمع تعیین کردند و "لیست سیاه" و "تحت تعقیب" از هر کس با کمترین گرایش چپ که قصد نفوذ به آن اتحادیه های "رسمی" را داشت، تهیه کردند. در سوئد وقتی در سال ۱۹۷۳، Jan Guillou، نویسنده سرشناس سوئد از وجود یک سازمان مخفی و زیر مجموعه پلیس امنیتی، که حزب سوسیال دمکرات راه اندازی کرده بود، خبر داد و افشاگری کرد، با وجود اینکه "پارلمان" سوئد از آن تمامی خبر بود، به جرم "جاسوسی" و "به خطر انداختن امنیت ملی" به زندان محکوم شد. کار آن سازمان در حقیقت تمرکز بر ردیابی هر اثر از نفوذ انسانهای چپ ، بویژه در "اتحادیه سراسری" سوئد، L.O بود. در بریتانیا "کبیر"، کنترل شهروندان به طرق مختلف و مخفی، بویژه کسانی که با جنبش کارگری مرتبط بودند، چنان باور نکردنی بود، که یک مقام سازمان امنیت، MI5 -ام.آی.فایف- (Peter Wright) را وادار کرد که پس از بازنشستگی بخش زیادی از ماجرای کنترل پیچیده و استراق سمع شهروندان و عناصر "چپ"، بویژه در شعبه های اتحادیه سراسری انگلستان، TUC ، را در کتاب خود، Spycatcher ، برملا کند. فروش این کتاب تا سالها در انگلستان ممنوع بود، چون اینجا هم مطالب کتاب به مصالح ملی و امنیت کشور(بخوان امنیت و مصالح طبقه حاکم) لطمات سنگینی وارد کرده بود. اتحادیه های کارگری، به این ترتیب دیگر چون دهه های آخر قرن نوزدهم، نه تنها شکلی از "اشکال درونی" طبقه باقی نماندند، که اساسا چون ابزار و تشکل بیرون از طبقه و در دست طبقه بورژوا و سوسیال دمکراسی و "حزب کارگر" آن، "جا افتاد" و قوام گرفت. اگر حتی از نظر "سیاسی"، اتحادیه های کارگری در اروپا، از جمله ث.ژ.ت در فرانسه، در جریان جنگ دوم جهانی، در زیر مجموعه "ژنرال دوگل" به جبهه ضد فاشیسم پیوستند، اما "وظایف اتحادیه ای" آنها پس از جنگ دوم، طبق دیکته احزاب سوسیال دمکرات، آنان را "مکلف" ساخت از "دخالت" در سیاست، تماما پرهیز کنند. و از آن پس هر تلاش برای نفوذ هر اندیشه انسانی و مدافع حقوق کارگران، ممنوع، تحت تعقیب و مشمول "جاسوسی" شد. از نظر سیاسی، آن وجه "چپ" طرفدار سوسیال دمکراسی، تماما به "راست" ضد کمونیست چرخید. سندیکا، اشکال دیگری

شاهد طرح آن مباحث بوده و بعضا نیز حضور فیزیکی داشته اند، انگار اتفاقی نیافتاده است. مشکل بنابراین "معرفتی" نیست، جنبشی و نیروی "عادت" به بینش و افق آن دیدگاه و خاستگاه ناسیونالیستی است.

در این رابطه است که میبینیم اسد گلچینی و بهرام مدرسی، به خیل لشکریان جنگ بر سر مواضع بین سکت‌های کارگر پناه پیوسته اند. اولین جمله در نوشته اینها، چنین است:

"اخیرا مباحثاتی حول تشکل های طبقه کارگر و بطور مشخص مجمع عمومی کارگران و سندیکا چه در میان فعالین در جمع و محافل کارگری و چه در سطح فعالین و گروه های سیاسی در جریان بوده است."
(خط تاکید ها همه جا از من است)

مجمع عمومی برای اینها مقوله ای در "مباحثات" بین "فعالین و محافل کارگری" حول سندیکا و مجمع عمومی است.

مخاطبها مشخص اند و صورت مساله چه برای "فعالان کارگری" امثال رضا مقدم، که به دوقطبی "کاذب" شورا و سندیکا اشاره کرده است و چه برای "گروه های سیاسی"، از جمله راه کارگر و مشخصا روبین مارکریان از جناح "هیات اجرائی" راه کارگر، که مجمع عمومی را "نا تشکل" و غیر واقعی توصیف کرده است، یکی است. بحث این دوستان اسبق، اعلام تعلق خاطر به این دوایر "فعال کارگری" و "گروه های سیاسی" بیرون از طبقه است.

بقیه شرح و بسط، در حقیقت استدلال در صحت موضع در باره مقوله مجمع عمومی در این قهر و آشتی های درون سکت‌های کارگر پناه است.

اما نکته ای که در نوشته مشترک "دفتر پژوهش های تحزب کمونیستی در ایران" تفاوت دارد، یک "رندی" سیاسی در جهت چپاندن "کمیته های کمونیستی" به عنوان: "تشکل درونی طبقه کارگر" است. به این جمله توجه کنید که چگونه در وسط دعوا نرخ تعیین کرده اند:

"مکانیزم و یا سوخت و ساز درونی زندگی و کار طبقه کارگر که در همه جوانب آن هم به همان شکل است، این است که طبقه کارگر در خود دارای تشکل است، دارای رهبران خود است، مبارزه اقتصادی خود را دارد و گرایشات سیاسی هم در طبقه کارگر مانند همه جامعه همیشه حضور دارند. هر کدام از این اجزا و از جمله مساله تشکل درونی طبقه کارگر شامل طیف متنوعی میشود که در شرایط و بنا به توانایی هایش از آن ها استفاده میکند. هر کدام از این اجزا و از جمله مساله تشکل درونی طبقه کارگر شامل طیف متنوعی میشود که در شرایط و بنا به توانایی هایش از آن

از اتحادیه بود که دقیقا همان سیر را از سر گذراند. بطور خلاصه؛ اتحادیه های کارگری در اروپا و غرب به ابزار بورژوازی بین المللی علیه "کمونیسم" موجود در دوران "جنگ سرد" تبدیل شدند.

اما همانطور که یادآوری کردم برای مدافعان انواع سوسیالیستهای خلقی و ملی، اشکال سازمانیابی طبقه کارگر فقط و صرفا در چهارچوب جغرافیای "ایران" و در محدوده تحولات سیاسی در همان جغرافیا معنی دارد. در آن جغرافیا، سوسیالیستهای ملی و ناسیونالیستهای کارگری، تفاوت بین جنبش مجمع عمومی و شورا با سندیکا و اتحادیه را، "کاذب" میدانند و از کادرهای رهبری "راه کارگر"، حسن حسام میثنویم که میگوید: "با پرهیز از تخریب و نفی، تنوع تشکل و سازماندهی را در جنبش کارگری برسمیت بشناسیم". سندیکا، اتحادیه، شورا، مجمع عمومی و... در تاریخ جنبش کارگری "ایران"، فقط "تنوع تشکل و سازماندهی در جنبش کارگری" اند. هر طبقه و صنف و قشر را اگر بتوان به "ویژگیهای" فرهنگی و ملی محدود ساخت، به طبقه کارگر صنعتی نمیتوان خصوصیات هویتی "ملی" و محلی و "ایرانی" حفته کرد. سیر حرکت کنونی کارگران در راه انداختن جنبش مجمع عمومی، دقیقا فراتر رفتن از افق انواع سوسیالیسمهای ملی و خلقی و تمامی محافل کارگر کارگری با همان افق در محدوده جغرافیای ایران است. اینها همگی "ناسیونالیست" اند، اما از نوع "کارگری آن".

در این رابطه، جنبش کمونیستی ایران گامهای بسیار بزرگی به پیش برداشته است. مباحثی که منصور حکمت در "حزب کمونیست ایران" طرح ساخت، در حقیقت در ایامی بود که "انتلاف ضد پوپولیستی" چپ موجود علیه "پوپولیسم" و "سوسیالیسم خلقی" به سرانجام رسیده بود. بحث و جدل ها حول مجمع عمومی، شورا، سندیکا، اتحادیه، و... در حقیقت، تازه سنگ بنای کمونیسمی بود که دوره مبارزه "نظری" با سوسیالیسم خلقی در آن به پایان رسیده و به تدوین مبانی یک جنبش کمونیستی متکی به جنبش کارگری مایه گذاشته بود. آن مباحث نه سابقه در "مشروطه" داشت و نه حتی در "تاریخ جنبش کارگری ایران" بطور اخص.

گزیده ای از آن مباحثات مهم و سرنوشت ساز را از اینجا میتوانید، مطالعه کنید

اما برای دوایری که جنبش طبقه و جنبش کمونیستی را، و هر کدام جداگانه و در خود، در چهارچوب جغرافیای ایران و بدتر از آن در محدوده تنگ محفل و سکت خود، میفهمند، دگم ها، چنان قوام گرفته اند، که علیرغم اینکه خود حتی

ها استفاده میکند. از جمع و محافل کارگران تا کمیته های کمونیستی و صندوق هم یاری و صندوق اعتصاب تا حزب، تا سندیکا و مجمع عمومی و شورا برای کارگران پیشرو و آگاه شناخته شده هستند.

"جمع و محافل کارگری"، تا "حزب" و سندیکا و "کمیته های کمونیستی"، بزعم اینها برای "کارگران پیشرو"، از جمله اجزاء "تشکل درونی طبقه کارگر" است!

بگذارید برای کسانی که زمینه طرح "کمیته های کمونیستی" را نمیدانند، قدری توضیح بدهم.

"کمیته های کمونیستی"، مطلقا پاسخ و یا آلترناتیوی برای "تشکل درون طبقه" نبود. سرهم بندی آن معجون، دقیقا در برابر "سیاست سازماندهی کمونیسم کارگری در میان کارگران" بود.

در اینجا میتوانید اصل بحث را بخوانید

از نظر "تئورسین" اینها، کمیته های کمونیستی چنین تعریف شده است:

"آدم های کمونیست را همه با هم در یک سازمان واحد در یک کمیته واحد کمونیستی متشکل میکند و به کار می اندازد."

"آدمهای کمونیست"، ممکن است دانشجو، دانش آموز و یا یک کارگر منفرد، یک انزوی فیلسوف ماب "کمونیست ناب" و یا پرفسور دانشگاه باشند. "کمونیسم" آنها هم ممکن است کمونیسم اردوگاهی، حزب توده ای، کمونیسم کردی و "جنبش کردستانی"، "بمب اتمی"، مدل کره شمالی و یا محافل پرت و حرآف باشد. آن معجون فقط میدانی دیگر برای آزمایش "ائتلاف" و "اتحاد چپ کارگری" پس از شکستهای پیاپی "اتحاد نیروهای چپ و کمونیست و منفرد" بود. کمیته های کمونیستی کذانی دعوت و "فراخوان" بود رو به همه دوایر غیر کمونیسم کارگری که در دوره انشعاب و فروپاشی حزب موجود پس از مرگ منصور حکمت، هجوم بیاورند که از "ملی" اعلام کردن آن حزب و میراثهایش سهمی را بقایند. به علاوه دلیل سیاسی معرفی "کمیته های کمونیستی"، از زبان مستقیم طراح آن، اصلا "جنبش کارگری" و هیچ شکل دیگری از "تشکل کارگری" نبود. کمیته های کمونیستی کذانی، یک ظرف سیاسی برای "جمع کردن" آدمهای "کمونیست"، هر نوع آن!، در شرایط "شکست جنبش دو خرداد" بود.

نویسندگان گرچه دچار عذاب وجدان میشوند که به فلسفه طرح آن "نوآوری" صراحتا اقرار کنند، اما "بهمن شفیق"، خیلی هم با افتخار "امتداد فکری" پنهان و ناگفته طرف را بی ابهام توضیح داده بود. نه برای این ها، که به حقیقت مساله آگاه اند، ولی آن را زیر تابلو جگرگی: "دفتر پژوهش های تحزب کمونیستی" پنهان میکنند، که برای همه دست اندرکاران جنبش مجمع عمومی و فعالان "تشکل های درونی طبقه"، به جوهر "کمیته های کمونیستی" توجه کنید:

[از زمانی که حکمتیسم تان هم شکست خورد، آرام آرام شروع به تجدید نظر کردی، بی آن که تکلیفت را با آن همه تناقض روشن کنی. صرفنظر از توافق یا عدم توافق با مضامینی که در سالهای گذشته نمایندگی کرده ای. از تحلیلهایت در زمینه رابطه دولت و بورژوازی در ایران، تا تبیینهای تو در زمینه کار کمونیستی که اساسا با آن "ایسم"ی که یدک می کشید متناقض است. حقیقتا نه کمیته های کمونیستی را به هیچ وجه می توان در امتداد حزب مدیانی و حزب شخصیتهای حکمت دانست و نه تئوریهای مربوط به دولت متعارف بورژوازی را که آنها هم اساسا در تناقض با تز مشعشع دولت اسلام سیاسی و عدم امکان تبدیل جمهوری اسلامی به دولت بورژوازی قرار دارند. مهم تر از همه اینها، همه شواهد نشان می دهند که تو به آن "ایسم"ی که در آن نشست همراه با دیگران به نفهمیدن آن متهم شده ای، اساسا اعتقادی نداری. اگر نه معنای "نقطه،

سر خط!" چه بود؟]

(نامه شفیق به کورش مدرسی، ۲۱ فوریه ۲۰۱۴، خط تاکید ها از من است)

دوستان نازنین!

این شامورتنی بازیها را کنار بگذارید، و تخته پرش جنبش کارگری در راه اندازی جنبش مجمع عمومی را به مقوله ای در جنگ مواضع بین سوسیالیستهای خلقی سابق و سکتهای مهجور کارگر پناه کنونی، تبدیل نکنید. یک تاثیر برگشت ناپذیر جنبش مجمع عمومی، نشان دادن انواع سکتها و محافل "کارگری"، به عنوان پدیده هائی بیرون از "تشکل های درونی طبقه کارگر" است. منبع ابهام پراکنی و گیج سری در میان "هوادران" صدیق جنبش کارگری؛ و تعبیر فلسفی روشنفکر خرده بورژوا از حرکات واقعی در بطن زندگی و مبارزات طبقه با حضور پر قدرت جنبش مجمع عمومی، دارد کور میشود.

جای بسی خوشحالی است که میبینیم "انزواهای کمونیستی" هر چه بیشتر منزوی میشوند و جنبش کارگری خود را از تاثیرات مسموم عبارت پردازیهای پر طمطراق و پوچ سکتها و فرقه های مهجور کارگر کارگری کنار میکشد. خوشحالم که این شکاف و جدائی و تفاوت بین "کمونیسم" شما و کمیته های کمونیستی کذانی؛ با سیر پیشرفت جنبش کارگری بویژه در جنبش مجمع عمومی، همزمان با روی آوری به ادبیات مبانی کمونیسم کارگری، هر چه روشن تر و غیر قابل تفسیر ایجاد شده است. خوشحالم که کمونیسم کارگر پناه شما، جز در دوایر و سکتهای مهجور "محافل کارگری" و کارگر کارگری های هفت خط، و البته در محدوده آن "جغرافیا" و به "وسعت" افق محافل پرت، خود پسند و گزافه گو، "بی تاثیری" خود را نظاره میکند.

ایرج فرزاد

۲۷ اکتبر ۲۰۲۱

دانلود کنید:

